

مجموعه متون و اسناد تاریخی
کتاب دوم
(فاجار به)



کتاب دوم



نخبه سیفیه

محمد علی قزوینی (اصول نظام)
(در تاریخ و جغرافیای استرآباد)

با انضمام

ترانه های عامیانه ترکمن، ۱۲۴۹ قمری، گردآورده الکساندر شودزکو

و

بهاش خانوار و انقاس مملکت استرآباد با جمع متعلقات

تکوشش

منتسوره اتحادیه (نظام مافی)

سیروس سعدوندیان

www.tabarestan.info
تبرستان



کتاب دوم

نشر تاریخ ایران

۲

مجموعه متون و اسناد تاریخی

کتاب دوم

(قاجاریه)



نشر تاریخ ایران

www.tabarestan.info
تبرستان

نخبهٔ سیفیه

(در تاریخ و جغرافیای استرآباد)

بانضمام

بیاض خانوار [و] انفاس مملکت استرآباد با جمع متعلقات

و

ترانه‌های عامیانهٔ ترکمن

۱۲۴۹ قمری

گردآوردهٔ الکساندر شودزکو

بکوشش

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سیروس سعدوندیان



نشر تاریخ ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
معارفه

موضوع آثاری که نشر تاریخ ایران منتشر می‌کند، اختصاص دارد به متون، اسناد و پژوهش‌های تاریخی در باب گذشتهٔ ایران. این آثار تحت عنوانین:

مجموعهٔ متون و اسناد تاریخی

مجموعهٔ پژوهش‌های تاریخی

ارائه می‌شوند. ویژگی این آثار، اختصاص آن‌ها است به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران. هدف از نشر این آثار، شناخت کم و کیف گذران مردم است در ایران گذشته، که چسان زیستند، بر چه بودند و بر ایشان چه رفت.

نشر تاریخ ایران

فهرست مندرجات

صفحات

عنوان

۸۴ - ۷

۱ - نخبه سیقیه

۱۰۲ - ۸۵

۲ - ترانه‌های عامیانه ترکمن، ۱۲۴۹ قمری

۱۳۶ - ۱۰۳

۳ - بیاض خانوار وانفاس مملکت استرآباد با جمع متعلقات



نشر تاریخ ایران



تهران، فلسطین شمالی، پلاک ۱۴۶، شماره ۱۵، نشر تاریخ ایران.

محمدعلی قورخانچی (صورت نظام)

نخبه سیقیه.

بکوشش

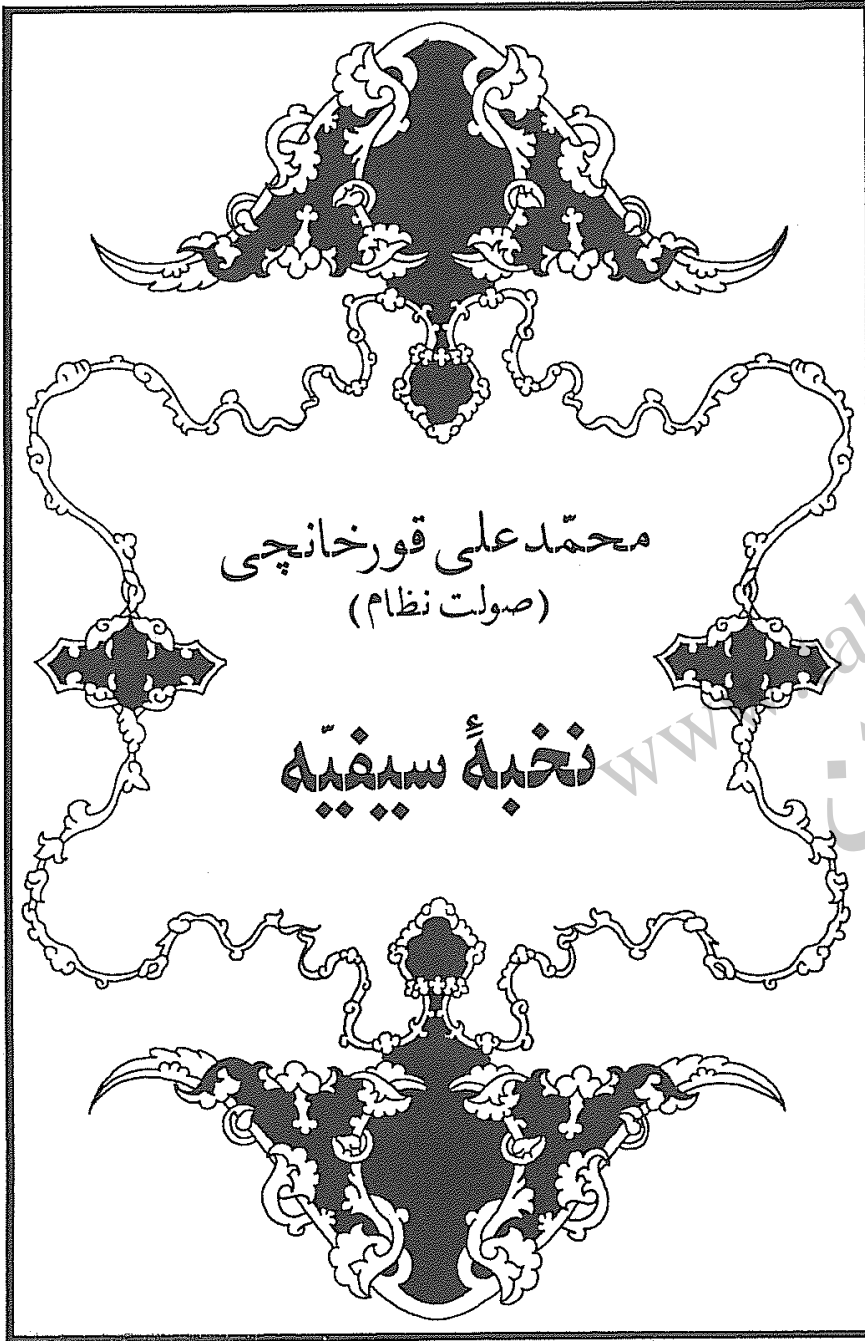
منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان.

چاپ اول

۱۳۶۰ هجری شمسی برابر ۱۴۰۱ هجری قمری.

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه.

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.



www.abarestan.info
نیرستان



«نخبه سیفیه»^۱ اثر محمد علی قورخانچی صولت نظام، «جغرافی مختصری» است «از استرآباد و یموت و گوکلان و آب هائی که از استرآباد و متعلق بها که داخل بحرخرز می شود». از احوال صولت نظام جز آنچه خود می نماید، اطلاعی دیگر حاصل نیامد. وی از مستخدمین قشون ایران بود در عهد مظفری. در سنه ۱۳۲۱ قمری، هنگام حکومت حاجی سیف الدوله در استرآباد، «از وزارت جنگ برای مستخدمی قشون استرآباد و سمت آجودان باشیگری آنجا» خواستندش. بعد ورود استرآباد، «مخلع و به رتبه نایب الایالگی» رسید. پس از یک سال به تهران آمد و دو ماه درمرخصی بود که مجدداً به «داروغگی عمل گوکلان» فراخوانده شد. بعد سفری به «سمت گوکلان» و «انجام ممیزی و تعداد نفوس و توضیح مراتع و مزارع هر طایفه»، عود به استرآباد کرده، بدستور سیف الدوله به ترتیب این جغرافیا پرداخت و آن را بنام وی به «نخبه سیفیه» موسوم گردانید.

جهت نگارش این رساله، چندان که خود گوید و از محتوای اثر نیز برآید، «بعضی اطلاعات تاریخی از تواریخ، منتخب و ضمیمه اطلاع خود» نمود. بیشترین این منتخبات، در بیان «وجه تسمیه استرآباد» مندرج است. در قسمت مذکور پس باز نمودن وجوه تسمیه، به علت توطن قاجار در آن ناحیه، به ذکر تاریخ و منشاء قاجاریه پرداخته است. این بخش، دست چین اقوال مورخین رسمی آن دودمان است و بر همان شیوه منطبق. خواست سلاطین ایران به تعظیم پیشینه دوده خویش و انتساب به فرمانروایان ماضی از یک سوی و تمایل متشابه ایلات در همین زمینه از

دیگر سوی، موجب شده است که توار یخ دودمانی قاجار به در بیان منشاء آن ایل به نسب سازی پرداخته، پیشینه ای مغشوش را باز نمایند. سعی مورخین به تقریب سلاطین و جد ایشان در سبقت از یکدیگر، دامنه این اغتشاش و التباس را وسعت بخشیده؛ هر یک برآنند که نسبی اعظم و اقدم از ساخته سایرین پردازند؛ و هر چه این کوشش بیشتر، لاجرم باژگونگی و هرج و مرج فزونت.

شماره از مورخین قاجار منجمله سرجنبانان ایشان چون محمدتقی سپهر صاحب ناسخ التوار یخ و عبدالرزاق مفتون دنبلی صاحب مآثر سلطانیه، قجران را از مغولان دانسته، ایشان را به دربار یان چنگیز و ایلخانان منتسب می سازند. مستمسک اینان، قاجار یا قاجیر نامی است که جد اعلا قجرانش در شمار آرند. معدودی دیگر نیز ایشان را ترک یا ترکمن و جد اعلا ایشان را قراچار دانند؛ از آنجمله است علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه صاحب اکسیر التوار یخ.

زمره ای دیگر نسب ایشان را به سلاطین صفوی رسانیده، در پی اثبات سیادت آنان برآیند. این گروه را مستمسک همانا دختر حسین قلی آقای قاجار است^۲ یا خیرالنساء خانم گرجیه^۳ که مدخوله سلطان حسین صفوی و بخشوده همو به فتحعلی خان قاجار شمارند و از ایندیر محمد حسن خان قاجار را از صلب سلطان حسین و لاجرم صاحب سیادت دانند. حال آن که سیادت صفویان نیز، ولو در یک مورد^۴، در مظان شک و تردید است. به هر حال، این روایت تمامی یافته های جمع دیگر را شسته، اوراق ایشان را بر باد دهد.

مع هذا از خیل این روایات متضاد، اجزائی چند را قابل قبول و مطابق با واقعیات تاریخی می یابیم؛ از آنجمله وجود قجران است در زمره «ایل قزلباش و اویماقات جزء» آن ایل^۵ و اهمیت ایشان در سازمان اداری عصر صفوی و پس از آن.

اینک، با طرح موجز یک احتمال — به جهت تحذیر از تطویل کلام —، این بحث را گذارده می گذریم. اما احتمال؛ در صورت اثبات و پذیرش پیوند قاجار به قاجار یا قاجیر این — سرتاق، لاجرم ایشان را در شمار قراونه می یابیم. رشیدالدین فضل الله بن عماد الدوله ابوالخیر در تاریخ مبارک غازی، ضمن بیان «حکایت رفتن امیرنوروز به ترکستان پیش قیدوخان» می آورد: «... و لشکر یاغی همچنان بر عقب می آمد تا جور بد و پادشاه چون آنجا رسید فرمود تا خانها قاجیر پسر سرتاق و سوقار و سواتو و دیگر قراونه که آنجا فرود آمده بودند بجان قاجرم و بسطام روانه شدند...»^۶.

اما قراونه یا قراوناس در شمار شرورتین صحرانوردان بودند و در شرارت ایشان همین بس که حتی مغولان را در تعب داشتند. و صاف الحضره گوید: «... ارغون... چون عازم سغورلوق شد به اغوای جمعی از امراء در او تغییری پدید آمد و بنای مخالفت گذاشت و خیال پادشاهی در سر پروراند و طغاجار را کوس و علم داد و امیر تومان گردانید و لشکر قراوناس را که پیش از آن که انسان باشند نسناس اند و در میان مغولان به بی باکی آنان یافت نشود گرد خود جمع کرد...»^۷.

همو در مقدمات جلوس ارغون بر چاربالش خانیت، گوید: «... پس قراوناس... به اردو تاخت و غارت و کشتاری سخت بکرد. چنان که قوتی را زینت ها از دست و گوش و گردن بکنند و لباس ها از تن بیرون کشیدند و موزه ها از پای ها در آوردند و این خلاف یاسای مغولان بود. مغول در جنگ ها به زنان و دختران دست درازی نمی کردند. اما در این حال این شیاطین از شیشه ها بیرون بسته بودند و به هیچ لاجول واپس نمی رفتند...»^۸.

تا بدانجای که بسته شد، مورخین ایران و مغول شناسان صاحب نظری چون بار تولد^۹ و اشلولر^{۱۰}، یا منشاء قراونه را نیافته یا بدان اشارتی ننموده اند؛ جز در یک مورد که بطروشفسکی با تکیه بر قول مارکوپولو، ایشان را برآمده بطن مادرانی هندی و از صلب پدرانی تاتار مذکور داشته است. همو نویسد: «... بدور شهرها حصار ضخیم و مرتفع خاکی کشیده شده تا در مقابل قوه اواناسان که در این نواحی در سیر و گردشند و همه را غارت می کنند و همه چیز را می دزدند حفاظی باشد. ایشان را بدان سبب چین (قره اواناس) می خوانند که مادرهایشان هندی (زنان برده هندی که هنگام حمله و دستبرد نیکو در یان به هند از آنجا به اسارت آورده بودند) و پدرانشان تاتارند...»^{۱۱} ایضاً همو گوید: «... مغولان نیکو دری» که «اسلاف ایل هزاره در افغانستان کنونی» هستند، سرکرده ایشان نیکو در، نواده چغتای، در خدمت هلاکوپود و علیه وی عاصی شد و با قبیله و کسان خود به افغانستان کنونی کوچ کرد. ایشان را قره اواناس (مخلوط — دورگ) نیز می نامیدند.^{۱۲}

آنچه بگذشت، صرفاً یک احتمال است و پذیرش آن مستلزم چندین شرط. نخست آن که پیوند قاجار به قاجیر اثبات گردد. دوم آن که بر وجود قاجیر در جمع قراوناس تأمل شود. سوم آن که قراونه شناخته شوند. چهارم آن که صحت و سقم قول مارکوپولو باز نموده شود. و اهم از اینان آن که تمامی موارد یاد شده، در گروهی پژوهش و تأمل و تعمقی است مبسوط و دقیق. آن تأمل نیز مسلم از حوصله چین مجملی بیرون است، لذا به طرح همین احتمال و صرفاً بعنوان یک احتمال بسنده می کنیم.

اما قسمت دیگر نخبه سیفیة، خود به دو باب منقسم است. در نخستین قسمت صولت نظام مشاهدات خود را در باب وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی استرآباد در آن سنوات بازگو می کند. من جمله امتیازات این قسمت، ثبت آداب و رسوم ترکمانان میوت و گوکلان است در آن صفحات. قسمت آخر، «جغرافیای نظری از تهران به استرآباد است که رسم طرق و وضع منازل را می نماید». امید که پژوهندگان را مفید افتد؛ ان شاء الله.

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سیروس سعدوندیان

در ترکیب و معنی جغرافیا

فضلا و دانشمندان فرنگ، جغرافیا را مرکب از دو کلمه یونانی نوشته اند که یکی «ژه او» به معنی زمین و دیگری «گرافیک» [به معنی] شرح است. اعراب او را مقرب کرده و جغرافیا نامیده اند و برحسب زمان به سه قسم منقسم نمودند، یکی «جغرافیای قدیم» و دیگری «جغرافیای جدید» و دیگری «جغرافیای هندسی و نجومی».

جغرافیای قدیم مشتمل بر شروحیست که از احوال دنیای یونانیان و رومیان بیان کرده اند و جغرافیای جدید مشتمل است بر تفصیلی که اکنون از صفحه زمین و ممالک و مسالک و قوانین و قواعد و مذاهب و نفوس و محصولات هر جایان می کند. و جغرافیای هندسی بیان می کند کیفیت زمین را به حسب اصول و قواعد هندسی؛ و او شامل است بر علامات و رسم طرق و معابر و پیچ و خم و مجرای انهار و رسم جبال و غیره. و جغرافیای نجومی بیان می کند کیفیت زمین را به حسب اصول و قوانین نجومی؛ و فایده بزرگ او شاملست بر نشان دادن ولایات در همان قاعده که بالفعل در زمین موجوداند.

وجه تسمیه استرآباد

در تاریخ طبرستان^{۱۱} در ضمن بنای گرگان مسطور است که، بنای استرآباد را گرگین میلاد نموده؛ به این معنی که گرگین میلاد به نحوی که در شاهنامه فردوسی علیه الرحمه به نظم آورده، در سفری که به همراهی بیژن به ارمنیه به کشتن گرازان رفت و از بیژن شجاعت های فوق العاده دید، بر او رشک برده، او را به غدر و مکر در بند مهر منیژه دختر افراسیاب و بالمآل به جنگ افراسیاب انداخت. و بیژن در چاهی محبوس افراسیاب شده، گرگین میلاد به ایران مراجعت کرده، دروغی چند در قفدان بیژن بهم بیاراست. ولی مطلب معلوم شده، کیخسرو او را محبوس کرد. و پس از چندی رستم او را شفاعت نموده، مستخلص شد. ولی از گیو و گودرز همواره جهت این غدر خائف بود. و در تاریخ طبرستان می نگارد که، ری به تصرف گرگین میلاد بود و زمستان قشلاق او در کرج رود. و تپه ای که در آنجا است، اثر عمارت اوست. و بیلاق او در لار بودی و به سبب غدر مزبور در قید کیخسرو بود. و گیو در قم و گودرز در اصفهان وطن داشت. و گرگین در آن قرب جوار نمی توانست زیست، لهذا پس از استخلاص از قید کیخسرو، درخواست

بسم الله خلقنا عجولاً و عجیباً و غریباً

حمد ساحت اقدس امنی را سزاست که قطره آبی را دریای معرفت نموده و ذره خاکی را نور عرفان بخشیده، از افق دانش طالع فرمود. چه بلند است مقام لایدرکش که بلوغ بلغا به ساحت قدسش علی مایبغی راه نیابد. و چه مرتفع است مرتبه لایعرفش که فصاحت به معارج علی ماهو علیه عروج ننماید. باران عظمتش در دامن چمن، خرمن گل پروراند و نسیم عنایتش بر ساحت دمن، فرش زمردین بگستراند. حبه امداداری که از گل تر لاله صد رنگ برآورد. و قرحا مفرحی که در اراضی کوهسار، از میان سنگ های خارا و صخره های صمّا، اشجار و همه قسم فوا که ثمر رساند.

جز او کو توانائی و برتری که برآب کرده است صورتگری درود نامعدود شایسته پیغمبر آخر الزمان و دوازده تن از اوصیای آن خلیفه رحمان باد که اساس مدنیت و مقام روحانیت را در همچو مرتبه لایعرفی شناساند.

و بعد؛ در عهد دولت شهر یار عادل برحق و فرمانفرمای مطلق، مالک ارباب الامم، سلطان السلاطین العرب و المعجم، بشیر البشر، مشیر القدر، ابوالفتح والنصر والظفر، السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار ایدالله تعالی دولته و دوام سلطنته، از آنجائی که حق سبحانه و تعالی رأی انور همایونش را با الهامات غیبی ملهم و خواطر اقدس مبارکش را به تأییدات ایزدی مکرّم فرموده، اختیار امور ایالت و فرمانفرمائی مملکت استرآباد و گوکلان و یموت را به کف کفایت حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا شاهزاده حاجی سیف الدوله^{۱۲} که به مساعی جمیله جلیله در تحصیل کلیه علوم بوده اند و از فرط بصیرت و حسن ادراک در ترویج و تکمیل علوم و اطلاعات تاریخی و جغرافیائی هم خود را مصروف فرموده اند [و اگذار نمودند]، فرمان دادند که این چاکر بی مقدار و ذره خاکسار، مستخدم کل قشون ظفر نمون دولت جاوید آیت، جغرافی مختصری از استرآباد و یموت و گوکلان و آب هائی که از استرآباد و متعلق بها که داخل بحر خزر می شود، تصنیف نماید. لهذا به مفاد «اطلبو العلم من المهد الی اللحد»، این مختصر جغرافیا را نوشته و بعضی اطلاعات تاریخی از تواریخ، منتخب و ضمیمه اطلاع خود نموده، به «نخبه سیفیه» موسوم ساخت. امید است که در آستان مبارکشان مقبول و مطالعه کنندگان چشم از حقارت این اوراق پوشیده برای کسب اطلاع مرور فرمایند.

العبد محمد علی قورخانچی صولت نظام. شهر جمادی الثانیه سنه ۱۳۲۱.

نموده به گرگان آمده و آن شهر را بنیاد نهاد.

مساحت گرگان چهار فرسخ و موطن مرزبانان طبرستان بود. گرگین میلاد را در گرگان مقام میسر نشد، لهذا آن شهر را خراب و در موضع معروف به «غراق استران» استرآباد را بنا کرد و این شهری که الآن هست ساخت. و تا امروز که سنه ۱۳۲۱ هجریست، وضع آبادی و جمعیت او از قرار است که شرح داده شده. و امروز از بلاد معظمه ایران و سرحد روس است. بندرگز واقع در ساحل بحر خزر و بهترین بنادر این دریا است.

بنای این شهر، قدیم و لفظش مرکب است از دو کلمه «استر» و «آباد». استر مخفف استاره که به معنی کواکب و آباد به معنی عمارتست. صاحب تقویم البلدان^{۱۵} نقل کرده که این شهر را استارآباد هم گویند. و [آنچه] صاحب مرآت البلدان می نگارد، مؤید این قول است. و استارآباد همان مخفف استاره آباد است. در زمان زردشت که عجم احرام مضیه را مظاهر انوار قدسیه می شمرده اند، و کواکب را زاید الوصف معظم می گرفته اند، این شهر را بنا کرده و به این اسم موسوم نموده اند؛ چنانچه منوچهری می گوید:

تایمن و یثرب است، آمل و استارآباد
تاطرب و مطرب است، مشرق و تامغرب است

نیز مهلی^{۱۶} گفته، استرآباد بلده ایست از بلاد مازندران. یاقوت در مشترک^{۱۷} گفته، استر اسم شخصی بوده و آباد به معنی عمارتست. و یمن، بهمین معروف به اردشیر دراز دست،^{۱۸} استر را که برادرزاده مردخای یهودی و دختری صاحب جمال بود، چون به حباله نکاح خود درآورد، یهود را آزادی داده و این شهر را بنا کرده و به اسم زوجه و معشوقه خود نامیده باشد. و یحتمل این اتفاق در بنای استره رو داده باشد. استر و مردخای از طایفه یهود بوده؛ در زمان یکی از بخت النصرها این ها را به بابل آورده اند. اردشیر استر را به زنی گرفته و نهایت به او مایل بود.

بالجمله به عقیده بعضی از فرنگان، امیر تیمور گورکان این شهر را فتح و قتل عام کرد. یونانیان این شهر را هیرکانیا نامیده اند.^{۱۹}

و مرحوم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در سال هزار و دو یست و نود و چهار که ملقب به صنع الدوله وزیر انطباعات و تألیفات بوده اند، در کتاب مرآت البلدان که از تألیفات خودشانست چنین ضبط کرده اند که، استرآباد شهر بزرگ مشهوریست از اعمال طبرستان، میانه ساری و گرگان از اقلیم پنجم. طول آن ۷۹ درجه و پنجاه دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه و سه ربع. جمع کثیری از کبار رجال اهل علم از هرفنی منسوب به این شهرند. و به روایت این بنا، خاک نشاپور را که از نواحی خراسان است نیز به این اسم می نامیدند.^{۲۰}

و رفائیل صاحب که یکی از سیاحان انگلیس است، در سنه ۱۲۶۷ به سیاحت آن صفحات رفته، چنین می نگارد، استرآباد طول شرقیش ۵۱ درجه و سی و پنج دقیقه و عرض شمالیش ۳۶ درجه و چهل و چهار دقیقه. بنایش در کنار بحر خزر واقعست و لنگرگاه خوبی است. بیع و شری و تجارتش قابل و موفور، و سود و نفعش مشهور، و اراضیش مزروع و مثمر، و خلقتش چهل و پنج هزار نفر است.

شرافتی که مخصوص این شهر است و بر سایر بلاد آن را ترجیح و تقدیم می دهند، این است که موطن شریف سلاطین و خوانین عظیم الاقدار قاجار است. چون مرحوم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان، اصل و نسب ایل جلیل قاجار را جمع و تألیفات هر یک از مورخین را نگاهشته اند، لهذا این بنده خلاصه نموده و حاصل مطلب را عیناً در این جغرافیای مختصر می نگارد.

ابوالمعالی عبدالرزاق بیگ در تاریخ مآثر سلطانی نگاهشته، در میان اتراک قاجار سه طایفه بوده، یکی از سلدوس^{۲۱} و یکی از تنگقوت و دیگری از جلایر. آن که از سلدوس بوده به ایران نیامده. و آن که از تنگقوت است، معدودی است که جزو طایفه مغول است. ایل جلیل قاجار از اجله اتراک جلایر و صاحب دولت و از کنار رود جیحون تا حدود ری در زیر حکم سرتاق پدر قاجار بوده؛ و او به فرمان اباقآن به اتابکی ارغون معزز، و ارغون تربیت یافته اوست.

سر تاق اول پسر سابا و قاجار پسر سرتاق نویان است. و مملکت مختصه به سرتاق، از قزل آغاج مغان تا حدود نیشابور بوده و دارالملک او گرگان، و نسلش در گرگان و استرآباد زیاد شد. و در عهد غازان محمودخان و نیز سابق، از هزاره خاص از تومان تایجو. بعد از آن که غازان پسر تایجو را به یاسا رسانید، تومان تایجو را به قاجار مقوض کرده، قاجار نهایت اعتبار را بهم رسانید و ولایت پدرش نیز در دست او بود.

و در قدیم فرزندان جلایر را کویانک می گفتند و این لغت ختائی و به معنی خان بزرگ و پادشاه است؛ و میسر لشکر چنگیزخان را ایشان داشته اند و در رشادت و مملکت گیری نهایت مشهور بوده اند. و در عهد منکوقآن، منکسار نویان از جلایر، امیر دیوانخانه بوده. و آروق و بوقا^{۲۲} پسران کلای با هلاکوخان به ایران آمدند و ملازم اباقخان بودند و به تربیت اباقخان، امیر بزرگ شدند. و سرتاق نویان پسر سابانویان که در زمان طفولیت ارغونخان، در خراسان و مازندران امیرالامرا بود، پسری داشته قاجار نام. نسل قاجار از اوست و ابتدای تولد و تناسل این سلسله علیه در مازندران و استرآباد و خراسان، از فرزندان قاجار شده؛ و در هر عهدی مصدر جلایل امور فرمانفرمائی و سرداری و سپهسالاری و سرحد داری بوده اند.

و چون نوبت سلطنت صفویه شد، شاه عباس ماضی از کثرت و وحدت آن جماعت خائف گردید، ایشان را منشعب و هر یک شعبه را در صمعی از اصقاع ممالک مسکن داد. مرحوم علی قلی میرزا اعتمادالسلطنه وزیر علوم در اکسیرالتواریخ چنین نگاهشته اند، به قولی، اصل قاجار از ایلات ترکمانست؛ ولی به عقیده اکثر مورخین، این طایفه از طوایف ترک و ترکستان می باشند. در تسمیه ایشان به این اسم، خلافت. قومی گویند، قاجار از تژاد قراچار نویان پدر چهارم امیر تیمور صاحب قران اند. و قراچار نویان در عهد چنگیزخان و منکوقآن منصب امیرالامرائی داشته. چون در اتراک رسم است طوایف را به اسم بزرگان آن منصوب می نمایند، چنان که سلاجقه به اسم سلجوق بیگ مشهور شدند و نظایر این بسیار است، این طایفه به قراچار مشهور گشتند و از کثرت استعمال قراچار قاجار شد. طایفه دیگر گویند، در نواحی ترکستان

قصبه‌ای بود موسوم به ترکستان^{۲۳} این ایل جلیل در آن آبادی سکنا داشتند. و پنج برادر بودند که در آن قوم رتبه سالاری داشتند و بزرگ آن پنج نفر، قاجار خان بود؛ به این واسطه موسوم به این اسم شدند.

چون هلاکوخان مغول به حکم برادر خود منکوقاآن، مأمور به قلع قلاع ملاحظه شد، این طایفه با او همراه و از جانب او مأمور به سرحدات شدند. پس از سلطنت مغول که امیر تیمور گورکانی استقلال یافت، آنگاه که بر مملکت روم غلبه کرد، نظر به قرابت و ایلیت، این طایفه جلیله را خواست به ماوراءالنهر که موطن اصلی ایشان بود روانه نماید؛ چون انسی به آن مکان داشتند مایل نبودند. ولی بعضی کره‌ها از جیحون عبور کردند و جمعی در آران و حدود گنجه و بردع ساکن شدند. چون دولت گورکانی زوال یافت و ممالک ایران به سوانح سلاطین آق قویونلو که به عقیده بعضی از همین سلسله بوده‌اند، و قراقویونلو و اوزبکیه دچار^{۲۴} شدند، بعدها بساط سلطنت صفویه گسترده شد؛ امیرپیر محمدخان با چند تن از بزرگان این طایفه علیه به شاه اسماعیل صفوی کمک و امداد خدمت نمودند.

در عهد شاه عباس ماضی، شاهوردی خان قاجار و محمدخان زیاد اوغلی و شاهقلی خان قاجار جداعلای این شاهنشاه معدلت شعار و جمعی دیگر از بزرگان این طایفه علیه، مأمور به محاصره گنجه و قراباغ شدند و نهایت شجاعت در این سفر از ایشان به عرصه ظهور رسید. و گنجه را محمدخان زیاد اوغلی فتح نموده، چنانچه در تاریخ این فتح یکی از شعرای آن عهد گفته است، «تاریخ فتح گنجه، کلید شماخی است.»^{۲۵} شاه عباس از این سلسله علیه و اتفاق ایشان متوهم گردیده و محض تفرقه، بعضی از ایل جلیل را به دفع ترکمان صاین خانی به قلعه مبارک آباد استرآباد^{۲۶} فرستاد و برخی را به مرو شاهجان خراسان و آن سرحدات روانه نمود. ولی شاهقلی خان به محل اقامت خود متوقف بود و تمکین جلاپیر ننموده، اما سالی یک مرتبه به استرآباد آمده، به همراهی لشکر استرآبادی با ترکمانیه صاین خانی کارزار می نمود و ایشان را قتل می کرد و نصرت او را بود. حاکم استرآباد از این معنی خرسند^{۲۷} و مایل به توقف آن سردار زورمند به استرآباد بود، و تکلیف سرداری عسکر آن حدود را به آن دلیر ارجمند می نمود و او ابا می کرد؛ تاسفری شیفته جمیله‌ای استرآبادی شده، حصول وصال او مایه وصول و فوز حاکم استرآباد به مطلوب گردید. از آن وقت، این شهر به شرافت توطن این ایل جلیل، سمت امتیاز و برتری بر سایر بلدان ممالک محروسه یافت.

مرحوم حاجی معتمدالدوله در کتاب جام جم، شرح این مطلب را راجع به کتاب شمایل خاقان که از مصنفات مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام است ننموده. و مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان، چنین ضبط کرده‌اند. قائم مقام مرحوم و بسیاری از مورخین، این ایل جلیل را به خانان مشرق زمین یعنی ترکستان منتسب دانسته‌اند؛ یعنی صریح گویند از احفاد چنگیزخان‌اند. و برخی گویند با چنگیزخان هم طایفه بوده‌اند؛ بالجمله نواب معظم‌الیه^{۲۸} نگاشته‌اند که، این سلسله از گنجه به استرآباد آمده‌اند. و اول کسی که از گنجه به استرآباد آمد، شاهقلی خان بود؛ و این در

اواخر دولت شاه سلیمان صفوی اتفاق افتاد. و از شاهقلی خان دو پسر بوجو [د] آمد؛ یکی نواب فتحعلی خان که جد سلاطین قاجار است، و دیگری فضلعلی آقا که جد خوانین کبار است. و پس از ارتحال شاهقلی خان، پسر بزرگ او فتحعلی خان رئیس قوم و بزرگ طایفه گشت؛ و در فتنه افغان، هزار نفر سوار از اعیان قاجار به به اعانت شاه سلطان حسین برد و در اصفهان به شاه سلطان حسین پیوست. و زحمات او به جهت آن که او را نزد شاه سلطان حسین متهم نمودند که خود مدعی سلطنت است، مجهول ماند. و ملاباشی و حکیم‌باشی که در قلب شاه رسوخ داشتند، پیوسته از او سعایت کرده می گفتند، افغان دشمن خارجی و غریب است، می توان چاره او نمود؛ ولی به فتحعلی خان که هزار سوار از خود دارد و بی اذن به اصفهان آمده، اطمینان حاصل نمی توان کرد. شاه ساده لوح را این کلمات واهی مقبول افتاده، شمشیر جهانگشا را به او عنایت کرده، اذن انصراف داد. و آن شمشیر جهانگشا در سلسله قاجار به به شگون و میمنت معروف است.

القصه؛ رفتن چنان لشکر را افغان از نتایج اقبال خود دانستند، و الحق چنان بود. و آخرالامر نواب فتحعلی خان باز از صدق نیت خود [و] اخلاصی که به صفویه داشت، وقتی که شاه طهماسب ثانی به تهران آمد، به خدمت او شتافت و خدمت‌ها کرد و به همراهی او به خراسان رفت. و در خراسان وجود او را نادرشاه مخمل کار خود می دانست و در نزد شاه طهماسب وسوسه کرد و از آن ملواح، حکم به قتل او صادر و در چهاردهم صفر سنه ۱۱۳۹ هجری، در دور مشهد مقدس به دست مهدی بیگ نامی، به تحریک نادرشاه و اجازه شاه طهماسب، به درجه رفیعه شهادت رسید و در مزار قایض الانوار خواجه ربیع، در سن چهل و دو سالگی مدفون گردید.

مرحوم اعتمادالسلطنه می نویسد، مطابق نگارش مرحوم وزیر علوم اعتضاد السلطنه و بعضی از مورخین دیگر، بعد از ارتحال شاهقلی خان، سه پسر از او عرصه این مملکت را مزین داشتند؛ اول فضلعلی بیگ، دوم نواب فتحعلی خان، سوم مهرعلی بیگ. بعد از رحلت شاهقلی خان، حاکم استرآباد با میرزا احمد قزوینی با بعضی منافقین قاجار اتفاق کرده، غفلتاً این هرسه را گرفتند. نواب فتحعلی خان که در رشادت از آن دو پیش بود، از حبس فرار کرده، به میان ترکمانیه میوت رفت. آن دو برادر مقتول طایفه آشاقه باش شدند و ایل ترکمانیه، خاصه میوت، کمر خدمت نواب فتحعلی خان را بر میان بستند و پس از چندی نواب طاب ثراه با مدد ترکمانیه مسطوره، قلعه مبارک آباد استرآباد را متصرف شد و کشتگان برادر را به قصاص کشت و آن حدود را منظم کرد؛ تا وقتی که شاه سلطان حسین در اصفهان محصور محمد غلیجائی افغان گردید. در این حال، نواب فتحعلی خان نظر به رعایت مودت و حقوق آن خاندان، با لشکری جرار به اصفهان آمده با افغانه گرم کارزار شده، برخی را دستگیر و زمره‌ای را مقتول نمود. نزدیکان شاه سلطان حسین آن شاه را خائف نمود، آن شاه ساده لوح عذر نواب معظم را بخواست و آن بزرگوار به استرآباد روان، و افغان بر شاه سلطان حسین غالب آمده او را مقتول نمودند؛ و جور افغانه عام و بعد از تصرف اصفهان و قم و کاشان، به ری آمده بنای تعدی را نهادند. اهالی ری ملجائی جز نواب فتحعلی خان ندیده، به استعانتش تمسک جستند. آن بزرگوار با لشکر جرار بر سر این طایفه آمده، ایشان را مخدول کرد. و

معروض او شد که شاه طهماسب ابن شاه سلطان حسین که قبل از استیلای افغان برای طلب امداد به آذربایجان رفته بود، اینک حکمرانی گیلان می نماید. نواب فتحعلی خان به ملاقات او نهضت فرموده، بین راه مسموم گردید که شاه طهماسب از نواب معظم الیه آزرده است که چرا درست به قلع افغانه نپرداخته، و خیال مخاصمت دارد. نواب طاب‌ثراه عطف عنان به جانب استرآباد کرد. شاه طهماسب به محاربه نواب مستطاب شامخ الالقب شتافت و در حدود اشرف، جنگ در گرفت و شاه طهماسب در میان قتال دستگیر شده و او را نزد نصفت انتساب آوردند. معظم الیه او را معزز و مکرم داشته، تاج سلطنت بر سرش نهاده و لوازم پادشاهی او را به او داد. و بارها با افغانه جنگ و غلبه کرد. و نظر به این زحمات، شاه طهماسب نواب مستطاب را امیرالامراء لقب داد. و دولت شاه طهماسب اندک قوام گرفت و با امنای دولت به تسخیر ارض اقدس شتافت. در این حال، نادرشاه افشار که از افشاریه و ساکن قصبه ایبورد [بود] اندک مرتبتی در آن حدود حاصل کرده بود، به خدمت شاه طهماسب رسید. چون نواب فتحعلی خان به اصابت رأی احوال را دیگرگون دید، به خیال انصراف به استرآباد افتاد؛ به عنوان این که درحوت مراجعت می نمایم، اجازه می طلبید. و نادرشاه و سایر اعیان از رشک و حسدی که برشاهت آن بزرگوار داشتند، قبل از انصراف، بدست مهدی نامی روح پاکش را به ملکوت اعلی گسیل نمودند. ولی از فراری که در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است، خود شاه طهماسب راضی به این امر نبوده؛ چنان که در وقتی که در قتل نواب شهید سعید، نادرشاه با شاه طهماسب سخن می راند، جوابی که شاه طهماسب داد- عین عبارت میرزا مهدی خان صاحب جهانگشا- این است که، قتل وی بارسام انصاف منافی است، همان حبس و قید او را کافی است. برخی هم بر اینند که خود شاه طهماسب اجازه داد.

از آن بزرگوار دو پسر نامدار زینت بخش عالم بود، سلطان محمد حسن شاه و محمد حسین خان. در روضه الصفا ناصر که از مصنفات مرحوم رضا قلی خان امیرالشعرا متخلص به هدایت است، مسطور است که، در سنه ۱۰۲۰ که شاه عباس به مازندران و استرآباد سفر کرد، قلعه مبارک آباد را در گرگان جلوی ترکمانیه بساخت و ایل جلیل را در آنجا مقام داد. و قلعه مزبوره چندان گنجایش نداشت و کوچک بود. ایل نبیل از قلعه خارج شده، در دو سمت قلعه منزل نمودند. آن هائی که در طرف بالای قلعه بودند، به یخاری باش مشهور و آن هائی که در طرف پائین قلعه بودند، به اشاقه باش معروف گشتند.

بالجمله بعد از شهادت نواب فتحعلی خان طاب‌ثراه، به جهت کینه ای که با ایل ایل جلیل داشت، ۲۹ پست پانزین مخلوق^۳ را حاکم استرآباد ساخت. و او زمان بیگ پسر محمد حسین خان بود که به حکم رضاقلی میرزا پسر نادرشاه، شاه طهماسب را شهید نموده بود. و غرض نادر از این حکومت، صدمه رسانیدن به اولاد سلطان شهید بود. و در سنوخ این حوادث، خان جلیل الشان محمد حسن خان پسر نواب فتحعلی خان توقف خود را در استرآباد مصلحت ندیده، به دشت ترکمان نهضت فرما گردید. و در آنجا قشونی از دولتخواهان حقیقی جمع فرموده، اغلب ولایات ایران را بعد از فوت نادرشاه مسخر فرمود. و این که حاجی لطفعلی بیگ بیگدلی متخلص به آذر، [در] تذکره

موسوم به آتشکده، در آخر کار نادر و شورش ولایات نوشته «قاجاریه استرآباد نیز بنای سرکشی گذاردند» اشاره به مقدمه این مطلب است.

بالجمله وقتی که احمدخان ابدالی به تسخیر مازندران و بعضی بلاد که به شرف تبعیت خان والا‌شان مشرف افتاده بودند، به این حدود لشکر کشید، نواب عظیم الشان محمد حسن خان متوجه دفع او گشته، منهزم و همراهان او را شکستی فاحش داد. و در سنوخ این غائله، کریم خان زند راموقع بدست آمده، فارس را تصاحب نمود. نواب مستطاب مبرور بعد از هزیمت دادن قشون احمدخان ابدالی و آزادخان افغان، از استرآباد و مازندران و آذربایجان تجهیز لشکری نموده، به قصد کریم خان حرکت فرمودند. و او را از اصفهان دوانده، در قلعه شیراز محصور و متحصن کردند. و هشت هزار نفر ساخلوی در اصفهان گذاردند و در سنه ۱۱۷۱ هجری، باسی هزار نفر سوار رو به شیراز نهادند؛ و محاصره مذکور اتفاق افتاده، مدت آن بطول انجامید. بعضی از اقوام آن شهر یار به وعده‌های دلفریب کریم خان، دست از صدق خدمت برداشته، بنای تفتیش را در میان سرداران آن سلطان نهاده و قشون به آن آراستگی به واسطه فساد مفسدین، متفرق گردیدند. و شیخ علی خان از جانب کریم خان تا مازندران این قشون را تعاقب و جمعی از دوستان آن سلطان را دستگیر و خود سلطان محمدشاه بدست سبزی بیگ نابکار، شهید گردید.

فرزند ارجمندش آقا محمدخان قصد شیراز نموده، تا فوت کریم خان آنجا اقامت داشت. و کریم خان ظاهراً نهایت احترام از نواب معظم الیه منظور می داشت، و در اغلب امور دولتی با آن یگانه دانشمند مشورت می کرد و رأی صائبه او را پیشنهاد و سرمشق حرکت و سکون خود نموده، بکار می بست و فواید می برد.

و در آن زمان در استرآباد اغتشاشی حاصل و خیر این اغتشاش به کریم خان رسید؛ و کریم خان انتظام آن حدود را به عهده حضرت آقا محمدخان موكول و فرمان و خلعتی او را فرستاده، به حضور طلبید. همین که آقامحمدخان به حضور آمد، میرزا جعفر وزیر کریم خان که از این قهره بی خبر بود، در رسید و مسئله را پرسیده، همین که آگاه شد رو به حضرت آقامحمدخان نموده و گفت، رفتی رفتی که دیگرگرت کی بینم!

کریم خان از این سخن به خیال افتاده، جوایای حقیقت شد. میرزا جعفر اظهار داشت که، رفتن آقامحمدخان همان و پادشاه شدن همان. لهذا آن خلعت و فرمان را پس گرفتند.

آورده اند که بعد از فوت کریم خان و پادشاه شدن آقامحمدخان، میرزا جعفر را به حضور آن شاه جلالت دستگاه آوردند. شاه فرمود، میزا جعفر! اگر چه چند سال سلطنت مرا عقب انداختی، ولی به ولینعمت خود خیانت نکردی و راست گفتی؛ به تو اذیت نمی رسانم. اما در این ممالک اقامت مکن، مبادا وقتی از زحمت چندین ساله یاد کنم و برمن گران آید و قصد تو کنم.

در اوقات سلطنت کریم خان، حسین قلی خان که معروف به جهانسوز شاه که والد ماجد خاقان کشورستان فتحعلی شاه قاجار نورالله مضجع و برادر صلیبی و بطنی آقامحمدخان بود، در مازندران و دامغان حکمرانی می کرد و با لشکر کریم خان مصاف می داد و در یکی از غزوات

شربت شهادت نوشید. و هفت برادر دیگر جز جهانسوز شاه، حضرت آقا محمدخان داشتند که در خردسالی^{۳۱} در گذشته‌اند؛ جعفر قلی خان، مصطفی قلی خان، علی قلی خان، مهدی قلی خان، عباس قلی خان، رضا قلی خان، مرتضی قلی خان.

خاقان صاحبقران در سنه هزار و صد و هشتاد در دامغان در عمارت معروف به مولودخانه، به تولد مبارک عالم را مین فرموده؛ پس از فوت والد ماجدشان جهانسوز شاه، با اهل بیت آن مرحوم به فارس نزد حضرت آقا محمدخان رفتند. بالجمله آقا محمدخان پس از فوت کریم خان، از شیراز معجلاً به اصفهان و از اصفهان به ری انتهاز فرموده و در قریه جمال‌آباد ورامین با رؤسای یخاری‌باش و اشاقه‌باش عهد و میثاق مؤکد نمودند که سلطنت از طایفه اشاقه‌باش و وزارت و سرداری یخاری‌باش را باشد؛ و به استرآباد تشریف فرما شدند و بر سر یر شهر یاری جلوس فرمودند. و چند سال با بقیه السیف زندیه مصاف دادند؛ ممالک محروسه را مصفی از شویب و مهد امیت و معدلت نموده، و تخمیناً از هزار و دو یست هجری، دارالخلافه ناصره پایتخت و مقر سلطنت سلاطین با تاج و نگین قاجار به شد.

کریم خان زند در سه شنبه سیزدهم صفر هزار و صد و نود و سه، در شیراز وفات کرد و حضرت آقا محمدخان هفت روزه از شیراز به حضرت عبدالعظیم وارد شدند؛ چهارشنبه ۲۱ که نوروز سلطانی بود، در حوالی تهران جلوس فرمودند و هجده سال و دو ماه مدت سلطنتشان بود. در شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجه الحرام هزار و دو یست و یازده، در قلعه شوشی بدست صادق نام فراش خلوت شهید شدند، و جسد مبارکشان را در قلعه شوشی به امانت گذاردند.

صاحب منتظم ناصری چنین ضبط کرده‌اند، پس از جلوس اعلیحضرت خاقان کشورستان بر تخت خاقانی و او ریکه سلطنت در سنه ۱۳۱۲، حسین قلی خان عزالدینلوی قاجار به حمل نعش شاه شهید سعید نورالله مضجعه که در شوشی امانت گذارده شده بود، مأور گردیده، جسد مظهر آن شهریار عظیم‌القدر را به دارالخلافه آوردند. هنگام ورود، حضرت خاقان و جمیع شاهزادگان و امرا و اعیان و علما و معارف، با لباس سیاه تا یک منزلی دارالخلافه نعش او را استقبال کردند و در حضرت عبدالعظیم علیه السلام امانت گذاشتند و شرایط فاتحه خوانی و خیرات و مبرات کامل بعمل آمد. بعد از آن، به همراهی محمد علی خان قوانلوی قاجار و ابراهیم خان عزالدینلوی و ملامصطفی قمشه و میرزا موسی منجم‌باشی گیلانی و جمعی قراء و سایر لوازم و تهیه تمام، آن نعش شریف را به طرف عتبات عرش درجات حرکت دادند؛ روز ۲۳ شهر رجب ۱۳۱۲، در نجف اشرف در محل خاصی مدفون شدند. تولدشان در استرآباد، روز یکشنبه بیست و هفتم محرم هزار و صد و پنجاه و پنج اتفاق افتاد و از عمرشان پنجاه و شش سال گذشته بود. انتهى.

مرحوم مغفور شاهزاده حاجی معتمدالدوله در کتاب جام جم فرموده‌اند که، در شوال المکرم هزار و دو یست و ده هجری، حضرت آقا محمدشاه به سمت استرآباد و گرگان روان شدند؛ طوایف ترکمان را تاخت و تاز کرده، از دهته قراستخ به خراسان روان گردیدند. کل سران خراسان به تلثیم عتبه همایون او شتافتند. و شاهرخ شاه اعمی را جناب میرزا مهدی مشهدی به حضور آورد.

و در خراسان تشریف داشتند، که خیر قزل‌ایاغ و فتنه گرجستان به سمع شریف ایشان رسید؛ دفع و رفع آن طایفه را اهم دانسته، مراجعت کردند. و فصل زمستان در تهران به تهیه لشکر پرداخته، در اواسط ذیقعد الحرام هزار و دو یست [و] یازده هجری، به جانب گرجستان ریاست همایون به حرکت آمد. پس از فتح آن حدود، در قلعه شوشی در شب بیست و یکم شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۱۱ هجری بدست صادق نام فراش خلوت شهید شدند؛ و لفظ «تاریخ» تاریخ اوست. و حاکم قراباغ، ابراهیم خان جوانشیر که از اکابر آن ولایت است، از شدت یأس آن پادشاه روگردان شده و پس از شهادت ایشان، خاقان مغفور عنایت کرده و حشمت‌اورابه راحت و اطمینان مبدل ساختند، و صبیته او را به عقد ازدواج خود درآوردند. القصه، ولادت آن پادشاه قهار در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم الحرام هزار و صد و پنجاه و پنج در قصبه استرآباد اتفاق افتاد و از عمرشان پنجاه و شش سال گذشته بود. انتهى.

نگارنده عرض می‌کند، همان قصبه استرآباد از اقبال بی‌زوال این اعلیحضرت اقدس شهریار و مسند آرای اورنگ کیان، فخر سلاطین باستان، منبع عدل و امان، وارث ملک سلیمان، خسرو دریا دل گردون‌احتشام، داور خورشید چتر بهرام انتقام، حامی بلاد اسلام، حافظ ملت احمدی، مظفردین محمدی، صاحب اورنگ و سریر، خسرو بی نظیر، ظل الله فی الارض، السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان مظفردین شاه قاجار لازلالت مدظله العالی الی یوم القرار، بحمدالله که مأول از تنگنای اندیشه و گمان، به ساحت تحریر و بیان آمده و امروز از بلاد معظم ایران محسوب می‌شود. امید است عزم راسخ این دستور معظم بافر و شأن و بوذرجمهر دوران اعنی حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم امنع اعظم والا، شاهزاده آزاده بی‌همال ملک خصال، عین الدوله صدراعظم مملکت ایران روحی فدا که به نهایت برای ترقی و پیشرفت امور سیاسی این مملکت و مهام جلیله دولتی و ملت و تنقیح دوائر علمی مجاهدت شخصی دارند و با پادشاه دل‌آگاه در حفظ بیضه اسلام و ترقی مملکت و حفظ ناموس و برقراری امور تمدن و استواری بنیان انسانیّت و اساس مدنیت یکدلند، آن سرزمین بیشتر از پیش ترقی کند.

در سنه هزار و سیصد و بیست و یک که امرایالت و فرمانفرمائی مملکت استرآباد به کف کفایت حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا، شاهزاده سیف الدوله روحی فداه موکول بود، این چاکر را از وزارت جلیله جنگ برای مستخدمی قشون استرآباد و سمت آجودان باشیگری آنجا خواستند. وزارت جلیله جنگ این چاکر را مأور فرموده، پس از ورود به استرآباد، به عتبه بوسی آستان مبارک آن ایالت مفتخر و چاکر را مخلص و به رتبه نایب الایالگی سربلندم فرمودند. یک سال تمام، امورات آن ولایت راجع به چاکر و بحمدالله تعالی هر خدمتی که رجوع فرمودند، از عهده برآمده؛ دو ماهه مرخصی گرفته به دارالخلافه آمده، مجدداً احضار فرمودند و داروغگی عمل گوکلان را به افتخار چاکر خواستند. حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا، آقای سپهسالار اعظم^{۳۲} روحی فداه فرمان چاکر را صادر و اجازه فرمودند مجدداً به

استرآباد رود. لهذا به استرآباد رفته، پس از ورود، ایالت کبری تمام خوانین گوکلان را احضار، دستورالعمل و تکالیف لازمه را فرمودند و امر حکومت آنجا را به چاکر مرجوع و مخلع، و تمام خوانین گوکلان هم به خلایع فاخره سر بلند شده، از راه صحرا به سمت گوکلان رفته و مأموریت خود را به اندازه‌ای که پیشرفت داشته انجام داده و ممیزی و تعداد نفوس و توضیح مراتع و مزارع هرطایفه و قرار آسایش مواشی و حدود و سامان هر طایفه را مشخص کرد. و به تعلیمات نظامی سوار گوکلانی پرداخته و هیأت آن‌ها را به شکل جکیت خسوه و نظام قزاق مرتب نموده، متفقاً به گنبد قابوس وارد؛ چند روزی در گنبد توقف کرده، امورات سوار را منظم و آن‌ها را عودت به گوکلان داده و خود از راه صحرا وارد استرآباد شده، به ترتیب این جغرافیا پرداخته و به «نخبة سیفیه» موسوم ساخت. امید از مکارم اخلاق بزرگان آن که، این اوراق نامقبول را به نظر دیده، قبول و چشم از معایب و فضاحت و عدم فصاحت آن پوشیده دارند.

شهر استرآباد

شهر استرآباد پانزده هزار سکنه دارد و در روی نقطه‌ای واقعست که در نزدیکی راه‌های خزر است، از ایران و توران. طول شرقی آنجا ۳۶ درجه و سی پنج دقیقه و عرض شمالی سی و شش درجه و چهل و چهار دقیقه. شهری حصین و در قدیم موطن و موقف ایل جلیل قاجار و وقتی دارالاماره رؤسای آن سلسله جلیله بوده. میدان توپخانه جدید عالی قاپو و دیوانخانه مطولی که شباهت تام به دیوانخانه تخت مرمر دارالخلافه دارد که در زمان شاهنشاه سعید شهید آقا محمدخان نورالله مرقد در سال هزار و دو یست و شش بنا نهاده شده است. اراضی او مثمر و حاصلخیز و دشت‌ها مانند محیطی از سبزه؛ کوه‌ها و تپه‌های نزدیک شهر مستورند از جنگل‌های انبوه. هوایش رطوبی؛ در فصل تابستان هوا قسمی متعفن و سوزانست که واقعاً حالت کوره یا گرمخانه دارد. پشه‌های گزنده و مگس‌های زننده استرآباد معروفست.

دو رشته قنات در خارج شهر است که آبش داخل شهر شده و مردم مشروب می‌شوند؛ یکی آب سرخواجه که معروف به چهل دختر است، و دیگری رشته قناتی است که از وسط شهر می‌آید و متعلق به محله سرچشمه و غیره است. آب رودخانه‌ای هم از سمت زیارت خسرو می‌آید و از طرف دروازه بسطام داخل شهر می‌شود، و این آب موقوفه شرب اهالی استرآباد است.^{۳۳}

جهت ناسلامتی میاه

در فصل تابستان آشامیدن این آب‌ها به واسطه این که به شلتوکارها می‌اندازند و آن‌ها را مشروب نموده، بعد به مجرای شهر می‌افتد، چندان صورت سلامتی ندارد؛ و مخصوصاً به اهل اردوی نظامی و مأمورین متوقف ارگ دولتی، با آن گرمای فوق‌الطاقة، نهایت سخت می‌گذشت. حکمران استرآباد و میموت و گوکلان دامت شوکت از کیسه قنوت خودشان، آب انباری بزرگ و عمیق در سمت غربی میدان توپخانه ساخته‌اند که مأمورین دولتی و متوفین اردو آسوده باشند. سبکتر و سلامت‌تر [از] این میاه، آب سرخواجه است که مشهور است.

اراضی آنجا بقدری قابل و حاصلخیز است که هرچه بکارند، خوب عمل می‌آید؛ ولی محصول کلی ولایتی، جو و شلتوک و پنبه و کنجد و گندم است. و از هر قبیل مرکبات درخانه‌ها کاشته‌اند که نهایت امتیاز دارد. و نیشکر هم خوب عمل می‌آید.

در جنگل‌های استرآباد چوب‌های گردوی قوی و یک نوع چوب سرخی که معروف به سرخه است، زیاد است که برای میل نهایت امتیاز را دارد. یک نوع درختی است موسوم به خرمان دُو، در بعضی جنگل‌های استرآباد است؛ میوه می‌دهد و آن میوه شیرین است که از او شیره می‌پزند و می‌خورند. و درخت شمشاد و آزاد هم یافت می‌شود.

محیط شهر استرآباد

محیط شهر استرآباد سابقاً دارای برج و باروی محکم و خندق عمیق بوده که رفته رفته برج و باروها در بعضی جاها خراب و خندق‌ها منهدم و آثار قدمتش معلوم است.^{۳۴} چهار دروازه خراب دارد؛ دروازه پشت بسطام، دروازه فوجرد، دروازه مازندران، دروازه چهل دختر.^{۳۵} شهر استرآباد منقسم به سه محله و هر محله مرکب از چند گذر؛ محله نعلبندان، محله میدان، محله سبز مشهد.^{۳۶}

تمام محلات و کوچه‌ها سنگفرش و شهر یست مزین و آباد، دارای ابنیه عالیه. و اغلب از بناها با آجر و الوارهای قطور شده است که نهایت مستحکم، و پوشش تمام بناها از چوب و روی آن‌ها را با سفال پخته به طور مازندران و گیلان به ترتیب مخصوص پوشانده‌اند که هرچه بارند، از ناوهای سفالین می‌ریزد.

بقاع متبرکه

امامزاده نور در گذر سرچشمه که جزو محله سبزه مشهد است. امامزاده قاسم در محله میدان. امامزاده ابراهیم در گذر باغ پلنگ که جزو میدانست. بقعه سرپیر که جزو محله سبزه مشهد [است] و مردم اعتقادی کامل دارند. امامزاده عبدالله در بیرون دروازه فوجرد. بقعه خضر بیرون دروازه مازندران.

کاروانسراها

کاروانسرای حضرت اقدس والا آقای سپهسالار اعظم. سرای حاجی غلامرضا. سرای حاجی سید ابراهیم. سرای دو درب. سرای حاجی محمد تقی خان. سرای کلانتری... ۳۸ سرای حاجی آقا محمد. نیمچه جدید حاجی امین دارالضرب که پستخانه دولتی هم آنجا است.

حمامها

حمام علی خان آقای قاجار. حمام خاله قزی. حمام مهدی قلی خانی. حمام کاسه گران. حمام دروازه نو. حمام کفشدوزان. حمام چشمه. حمام دباغان. حمام سرپیر. حمام میخچیگران. حمام قاضی. حمام جدید امین دارالضرب که مثل حمامهای خوب دارالخلافه است. حمام شاه.

ابنیه عالی دولتی

میدان توپخانه و انبار توپخانه و قورخانه در جلوی دیوانخانه واقعت و بقدر گنجایش دو

و شهر استرآباد دارای مساجد و مدارس عالی و حمامهای محکم و کاروانسراها و بازار چندیست.

مساجد

مسجد جمعه. مسجد میخچیگران. مسجد دباغان. مسجد میر کریمی. مسجد گلشن. مسجد بنکشیها. ۳۷

مدارس

مدرسه آقا محسن. مدرسه سادات. مدرسه دروازه نو. مدرسه حاجی محمد صالح. مدرسه حاجی محمد تقی خان. مدرسه دارالشفاء. مدرسه حضرت مستطاب اشرف ارفع والا آقای امیرخان سردار سپهسالار اعظم دامت شوکت. این مدرسه از مدارس قدیم و متعلق به مرحوم حاجی ملارضا بوده، به واسطه نداشتن موقوفه به کلی ویران و خراب بود. آقای سپهسالار اعظم در زمان حکومت ثانوی استرآباد و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان در سنه هزار و سیصد و دوازده، نامیکی باقیات صالحات برای خودشان گذارده، از کیسه فتوت و غیرت خودشان اقدام به ساختن این مدرسه فرمود؛ در نهایت استحکام و شکوه این مدرسه را ساخته، به فکر موقوفه آنجا توجه فرموده، سه دانگ و نیم از ملک او جابن را ابتیاع و تیمچه و دکاکیز چندی هم ساختمان کرده و موقوفه مدرسه قرار داده اند. و امروز این مدرسه دایر و طلاب این مدرس با نهایت فراغت خواطر مشغول تحصیل هستند. نام نیکوراحکیمان عمرثانی گفته اند این ذخیره بس تورا، کالباقیات الصالحات

تکایا

تکیه پاسرو. تکیه نعلبندان. تکیه میخچیگران. تکیه سبزه مشهد. تکیه سرپیر معروف به عباس خانی. تکیه دوشنبه. تکیه دروازه نو. تکیه عباسعلی. تکیه بنی کریمی.

باطری توپخانه، انبار و اتاق و بالاخانه ساخته شده؛ چنانچه جزئی تعمیری شود، بر روح و صفای باغچه دیوانخانه و آسایش حال توپچی افزوده خواهد شد. تلگرافخانه در سردر عالی قاپو و مشتمل بر سه اتاق و دویوان، از یک طرف به میدان توپخانه و از طرف دیگر به حیاط دیوانخانه منظر دارد. انبار ذخیره که در داخل دیوانخانه، در جنبین عالی قاپو واقعست. حیاط دیوانخانه شبا هت تامی به دیوانخانه دارالخلافه، و ایوان رفیع و اتاق های تحتانی و فوقانی معاینه به ایوان تخت مرمر می ماند. ستون های این ایوان از چوب چنار و بشکل هشت است، و سنگ های ازاره از سنگ مرمر و نقاشی است.

باغچه ای در پشت دیوانخانه است که از آنجا به عمارت کلاه فرنگی و دیوانخانه و دیگر حیاط نارنجستان و عمارت سلیمان خانی و اصطبل می رود. این عمارت تماماً مسکون و معمورند، و جناب علاءالدوله تعمیری بسزا در زمان حکومتشان کرده اند.^{۳۹} عمارت کلاه فرنگی از بنای مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار بود.^{۴۰} حضرت والا شاهزاده حاجی سیف الدوله بعضی تصرفات فرموده و توسعه از دو سمت در اتاق های تحتانی و فوقانی داده و دو اتاق تحتانی و فوقانی بنا و متصل به آن ها نمودند؛ و امروز مانند قصور جدید عالی است. و حمام مختصری هم مرحوم شاهزاده جهانسوز میرزا امیر نویان^{۴۱} در سمت شرقی همین باغ کلاه فرنگی ساخته اند که امروز جهت حکام دایر است، و از آب اتصالی کلاه فرنگی مشروب می شود.

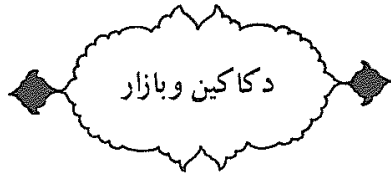
گذشته از ابنیه دولتی، باغ و عمارت قونسولگری^{۴۲} است که در محله نعلبندان واقع، سابقاً متعلق به حضرت مستطاب اشرف آقای سپهسالار اعظم بود. این عمارت مشتمل بر تحتانی و فوقانی و نظیر ابنیه و قصور ممتاز جدید است. باغ معروف به کارگذاری که موقوفه و متعلق به ورثه حاجی محمد تقی خان است، بنای قابل ندارد؛ باغ و آب اتصالی دارد. باغ و عمارت میرزا جعفرخان منشی قونسولگریست که به وضع جدید ساخته شده. و از این قبیل بنا، بسیار است.



وضع تجارت استرآباد بر چند قسم است. تجار استرآباد اغلب با یموت مبادله و معاوضه جنسی می نمایند. قند و چائی، تنباکو، شالی، برنج، بعضی قماش روسی می دهند در عوض، گندم، جو، کره، نمد اسب، آقاری، قالیچه، خورجین، گلیم می گیرند و بعد خودشان به اقتضای صرفه تجارتنی، هرکجا مقتضی دانند می فرستند.

با اغلب از دهات و رعایا هم معاوضه دارند. شالی و پنبه و کنجد پیش خرید کرده، جنس

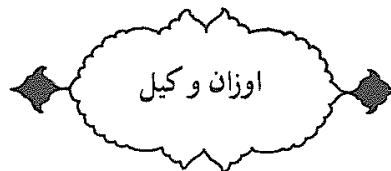
و غیره عوض می دهند. کلیه داد و ستد تجار استرآباد با تجار مسیحی است که در بند جز هستند. و بیشتر تجارت تجار مسیحی با تجار استرآبادی، تجارت پنبه و پوست و کنجد و شالی و برنج است. و اول کسب تجار، داد و ستد قند و چائی و شکر و همه قسم پارچه های روسی و خرازی و بلورآلات است.



شهر استرآباد تقریباً دارای پانصد باب دکان متفرق است، ولی وضع اصناف آنجا مثل دارالخلافه منظم و مرتب نیست که هرکس داد و ستد معینی داشته باشد؛ محل بیع و شرای ترکمان و اطراف ولایتی است.



نمد را خوب مالند. و ده کارخانه صابون پزی و روغن کنجدگیری دارد. و صنایع معمولی ولایتی، نخاری، خراطی، خیاطی، کفشدوزی و غیره و غیره، بفرآخور حال دارند. از منسوجات در شهر بی نصیبند. البته رامیان و سرخو نکلا، بر سایر دهات تفوق دارد.



استرآباد و نواحی آنجا، اوزان و کیل در یک حکم نیست. من معموله شهر تقریباً معادل دو من و ده سیر تبریز است که نود سیر باشد، و خروار معموله آن ها نود من تبریز است. در اوزان و کتول، پنج من تبریز را یک من گویند، و بیست من آن سنگ را خروار نامند که معادل به صد من تبریز است. در صحرای یموت، کیلشان چناق است. چهل چناق یک بار است. گندم و جورا از

چنای می فروشد. امتحان شده، هر بار کمتر از چهل و پنج من گویا نیست، بیشتر شاید.

تقسیم بلوکات و قصبات و نواحی و صحرای یموت

خلق مضافات استرآباد را بر دو گروه می نامند، یکی ولایت و دیگری را یموت گویند. ولایت، اهل شهر و بلوکات و قصبات و نواحی را گویند و در زیر بناها و کُمه^{۴۲} زندگانی می کنند. یموت در صحرا و کنار رود گرگان، در آلاچق^{۴۴} تعیش می نمایند. گرچه تعداد نفوس صحیح جدیدی نشده است، بنا بر تخمین و تحقیقی که شده است تقریباً جمعیت کلیه بلوکات و قصبات و نواحی، سی هزار نفر متجاوز است. و جمعیت یموت در موقع خود بیان می شود. بلوکات استرآباد به ترتیب تقسیم ولایتی، به هفت بلوک و نیم تقسیم شده است: شاهکون^{۴۵} و ساورین،^{۴۶} استرآباد رستاق، سدن رستاق، انزان، دهات ملک، کتول، فندرسک.

قسمت شاهکون

بالا شاهکوه، پائین شاهکوه^[ه]، ساور علیا، ساور سفلی، تاش بالا، تاش پائین جزء عمل شاهکوه^[ه] و کلانتر از طرف ایالت فرستاده می شود. شاهکوه ییلاق استرآباد است، هوایش نهایت سرد. چشمه سارهای فراوان دارد. و دامنه شاهکوه و نواحی آن به ییلاقیّت معروف؛ و سرچشمه آب رود نکا از دامنه کوه های شاهکوه^[ه] جاری، در حوالی نودرآباد از سمت جنوب وارد بحر خزر می شود. و همه قسم شکار از قبیل آرقالی، خوک، گاوکوهی، بز، آهو، کبک، تیهو و بعضی حیوانات درنده هم در جنگل ها یافت می شود.

تمول اهالی شاهکوه^[ه] گوسفند است. روغن و پنیر شاهکوه^[ه] تعریفی است. گلیم را خوب بافند. و یخ از شاهکوه و زیارت که ییلاق است، به استرآباد آورند. و زراعت آنجا به واسطه سردی هوا، دیر بدست می آید. و لهجه آن ها تقریباً شبیه به تلفظ شاهرود و بسطامی است. و داد و ستد آن ها روغن و پشم است.

قسمت استرآباد رستاق

این قسمت هم به کلانتری از طرف ایالت سپرده می شود: اوزینه، فوجرد، محمدآباد، مریم آباد، کماسی، جعفرآباد، آلوکلا،^{۴۷} اتراک چال،^{۴۸} جلابی، کریم آباد، سلطان آباد، ولیک آباد، علی آباد، فیض آباد، سیاتلو،^{۴۹} جلین، اوجاتوپ،^{۵۰} معصوم آباد، شغال آباد، مرزبانکلا ته،^{۵۱} سرخونکلا،^{۵۲} مؤمن آباد، حیدرآباد، نوده، شمس آباد، ترنگ تپه،^{۵۳} نصرآباد، نامن،^{۵۴} آهنگر محله، دودانگه. در تمام این دهات شالیکاری و خشکه و پنبه کاشته می شود.

قسمت سدن رستاق

این قسمت هم به عهده کلانتری مرجوع می شود: سدن، انجیل آب،^{۵۵} اوجابن، زنگی محله، سعدآباد، کلو، قلندر محله، آزاد محله، هاشم آباد، لمسک، درسن علیا، درسن سفلی، للدوین، حیدرآباد، چالکی، سید میران،^{۵۶} حاجی آباد، اسپر محله،^{۵۷} کنشگیری، سرکلای جلو، شמושک، یساقی، پیشین کلا، شاده،^{۵۸} دنگلان، شور یان، نامل،^{۵۹} زیر باد محله، قاسم آباد، مفیدآباد، گرجی محله، الوار، چهاردی،^{۶۰} النگ، مهترکلا، کرد محله، بالاجاده، کلامو، چغز، میان دره، سرکلای خرابه شهر، قلعه محمود.

جمع خالصه دیوانی استرآباد بیشترش از جمع سدن رستاق بعمل می آید، مخصوصاً از سدن و کرد محله و قلعه محمود. کرد محله قصبه سدن رستاق و دارای دکاکین چند و دو حمام و مسجد است و تقریباً شش هزار سکنه دارد. ملکش خالصه و اربابی است. کلیتاً اراضی سدن رستاق شهر استرآباد گرمتر. اغلب بناهایش با چوب و بیشتر از رعایا در کُمه زندگانی می کنند که بنائی بسیار حاصلخیز، زراعتش شلتوک و پنبه و جو و گندم و ماش شده است. هوایش در بعضی جاها از استرآباد چوب بر پا می کنند و دور او را از چوب و ترکه با شاخه های موپچیده و روی او را گل مالیده و پوشش آن ها را از گالی که چکن باشد پوشانده و ابدآ آب ریزش ندارد.

کار کننده، باغو، سوتهده، گلفرا، سرطاق، سرمحله، ولفرا، جز، دشتی کلا،^{۶۱} وطناء، استینوا،^{۶۲} جفا کننده، مزنگ، نوکنده، بنفشه تپه، لیوان، تلور، هشتیکه. بندر معروف به کناره گذر نیم فرسنگی جز^{۶۳} و در جهل کیلومتری استرآباد، سمت مغرب واقعست و تجار ارامنه در آنجا زیاد و همه قسم اسباب خرازی و اقمشه روسی و آرد حاجی طرخان و قند و شکر و انواع مشروبات و غیره دارند که با تجار استرآباد با پنبه و پوست و کنجد و برنج و پشم، و نقد داد و ستد می کنند و بازارشان رواجی دارد. و اغلب یموت هم آنجا بیع و شری دارند. چهار دانگ بندر جز را حاجی حسین آقای امین دار الضرب از ورثه میرزا عبدالله خان سردار امجد خریداری کرده و دو دانگ دیگر اربابی است.

قسمت دهات ملک

میر محله، ملک حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده سپهسالار اعظم دامت شوکت، ده معتبر و آباد دارای حمام و مسجد و دروازه ای از آجر دارد و اطرافش جز است که خندق باشد. برنج امیری استرآباد، معروف و از میر محله عمل می آید که بر سایر برنج ها تفوق دارد. و قرقاول زیاد دارد. میان آباد، حسین آباد، قلی آباد - مخروبه است - تقی آباد، نوده، جعفرآباد، ابراهیم آباد خرابه، کناره.

قسمت فندرسک

در تقسیم بلوکات استرآباد، ذکر شده که بلوکات استرآباد [را] از حیث خاک و جمعیت، به ترتیب تقسیم ولایتی به هفت بلوک و نیم قسمت و تخمین کرده اند. چهار بلوک و نیم، شاهکوبین و ساورین و استرآباد رستاق و سدن رستاق و انزان و کتول است؛ و سه قسمت هم فندرسک و دهات متعلق به کوهسار و رامیان و غیره است که جزو عمل فندرسک نامیده و محسوب

می شود.

فندرسک دارای ییلاق و قشلاق و جنگل های انبوه و چشمه سارهای فراوان است که داخل گرگان می شود. مردمش شجاع و رشید و همیشه با یموت زد و خورد دارند. و سوار فندرسک، مسلح و کمال رشادت را دارند و پیاده آن تماماً جنگی، و استعداد مقاتله با یموت دارند. نوده بالا، نوده پائین، نیلی، خاندوز بالا، خاندوز پائین، کومیان، قره چشمه، گل چشمه رامیان.

قسمت کتول

علی آباد، محمد آباد، برفتان، پیچک محله، جنگل ده، مزرعه، قوش کرپی، و دهات متفرقه فراوان دارد.

چهارده قانچی فارسیان

تیلاوا،^{۶۴} قشلاق، رودبار محله میر، قانچی فارسیان، خوش ییلاق، وطن، تخت زمین، قطری، سوخته سرا، یورت رفتان، گلستان چال، رحیم آباد، جوزچال، ریزی.

دهات متعلق به کوهسار

پاسنگ بالا، پاسنگ پائین، نوا، خاندوش، کورسنگ، کوکل، فارسیان، فرنگ،^{۶۵} یورت زنبیل، پیدولان، خسروآباد، کتیرم، برین، لیرو، سامیر، کله سره، اولنگ، صفی آباد بالا، صفی آباد پائین، دوزین، ترسه بالا، ترسه پائین، دورجین،^{۶۶} برنجوبین،^{۶۷} اسفرانجان،

توسکه چال، پلنگ دره، قلی تپه - متعلق به ترکمان ها -، اوجان، قازی جوق، اوپزان، یورت اسکندر، یورت نالاج، پش محله، لاپ، افرا صلاح، تولاران، زنجیلو، بکشور، عرکر، علی آباد، سمک، عروسک، حسینا، دورک، زندان چال، کونکر محله، برنجیلک، امام عبدالله، شاه سنگ، تخت، سرخو، نرمو، سیاهو، سفیدو، لیسه، قلعه چه، لولون، حیدرکلا، ورتنگه، قلعه قافی، کفش محله، تیغ زمین، زمین شاهی، ورچشمه، آهنگر محله، کوچ محله، چمانی بالا، چمانی وسط، چمانی پائین، دوجوز، چهارده کمه چناشک، سیب چال، وامیان، ۶۸ کاشی دار، سرآب.

علمای استرآباد

جناب مستطاب آقا شیخ صفی الله مجتهد از اجلة علمای استرآباد است. تقریباً هفتاد سال از مراحل زندگانی را پیموده اند. چند سال است که مریض و مجلس مرافعه ندارند. جناب مستطاب آقای حاجی سید طاهر مجتهد از فحول علما و در مردم داری و حسن سلوک، بی نظیر. مجلس درس و مرافعه دارند. و یک نوع تسخیر قلوب از خودی و بیگانه کرده اند که همه کس به میل و رغبت، ترافع خود را به محضر ایشان می برد. جناب مستطاب حاجی شیخ محمد حسین سلمه الله از زمره علما و موقوفة مدرسه حضرت والا آقای سپهسالار اعظم سپرده ایشان است. جناب مستطاب آقا شیخ محمد طاهر، جناب مستطاب آقا شیخ عبدالکریم، جناب مستطاب آقا شیخ علی، جناب مستطاب آقا شیخ حسن جزی، جناب مستطاب آقا مهدی ولد ارشد جناب مستطاب حاجی سید طاهر مجتهد سلمه الله تعالی، جناب آقای سید عباس علی امام جمعه، جناب آقا شیخ علی شمس العلماء، جناب آقا شیخ علی آهنگر محله، جناب آقا سید ابراهیم شریعت، جناب آقا حسن آقا نظام الدین.

روضه خوان ها

جناب آقا حسن سلطان نقیب، جناب رئیس الذاکرین، جناب آقا سید قاسم بالا جاده ای.

خوانین و سرکردگان ولایت

امیرالامراء العظام میر سعدالله خان اکرم الملک فندرسکی؛ فندرسک و کوهسار سپرده به ایشان است. و سوار فندرسکی ابواب جمع معزی الیه است. و داروغگی هشت طایفه یموت، بدره، ۶۹ ایمر، کوچک، تاتار، ایکدر، قوجق، قان یوخمر ۷۰ در [عهده] مشارالیه محسوب است. امیرالامراء العظام علی محمدخان مفاخرالملک کتولی؛ سوار کتول و داروغگی طایفه دوه چی و کتول سپرده ایشان است.

امیرالامراء العظام حاجی عبدالصمدخان میر پنجه موقرالملک سرخونکلانی چون عمری به راستی در خدمتگزاری ۷۱ دولت جاوید آیت بسر برده، پیرو از کار افتاده است؛ ولد ارشد او که حاجی رحیم خان و به شجاعت و رشادت معروف است، دخیل امورات است. سوار مقصودلو و یلقین و داروغگی طایفه یلقین به عهده ایشان مرجوع است.

عمدة الامراء العظام محمد مهدی خان ساعد لشکر از اولاد ملک؛ دهات ملک و سوار ملک و سوار داز و داروغگی داز و آتابای به عهده ایشان مرجوع است.

معمداً السلطان محمد قلی خان سرتیپ کرد محله؛ سوار سدن رستاق و کرد محله سپرده ایشان است. عمدة الامراء کربلائی نظرخان صمصام لشکر؛ سوار طایفه قاجار سپرده ایشان است. آقا محمد تقی کلاتر. مقرب الخاقان بیرانعلی خان قاجار. کربلائی علی اکبرخان سرهنگ فوجردی؛ کارهای طایفه آتابای به او راجع می شود. کربلائی محمدخان فوجردی، سوار فوجرد. حسین خان فوجردی بیگلر بگی. محمدخان آلوکلانی، سوار آلوکلا. محسن خان و ولی خان تمسکنی، سوار تمسکنی. حاجی علی اکبر سلطان آلوکلانی. محمد علیخان سرهنگ انزانی. قادرخان. ایضاً هاشم خان. ایضاً سلیمان خان کرد محله. حیدرقلی خان. علی نقی خان کرد محله. رضا قلی خان کرد محله.

اشراف و تجار

جناب حاجی سید مفید، آقا محمد تقی، آقا محمد رضا، حاجی عیسی، حاجی عیسی کلاتری، حاجی محمد اسماعیل، میرزا اسماعیل امینی، میرزاد داودخان گرجی، حاجی ذکر یا، حاجی ابراهیم، حاجی محمد مهدی.

تعریف نژاد ترکمانان

گروه ترکمان استرآباد بر دو تیره است، یموت و گوکلان؛ و هر خیل مرکب از دو فرقه است، چاروا و چمور. فرقه چاروا که همان چهارپاداران باشند که مال و شتر و حشم دارند. فرقه چمور آن فرقه هستند که شتر ندارند.

طایفه یموت مرکب از دو تیره است، شرف و چونی. آنچه نسبت به این دو تیره می دهند این است که، شرف و چونی دو برادر بوده اند و این ها از نژاد و نسل آنانند؛ و الله اعلم. ولی شرف از شرف و چونی از چونی حمایت و عار دارند. خیل یموت مرکب از دوازده طایفه است و هر طایفه مرکب از چندین تیره و طایفه و آبه. جعفریای، آتابای، یلقی، داز، دوه جی، بدرا، سلاح، ایمر، کوچیک، ایکدر، قوجق، قان یوخرم؛ این ها طوایف یموت هستند که در کنار گرگان در صحرا میان آلاچق زندگانی می کنند.

هر طایفه مرکبست از چندین آبه. در هر آبه شاخصی هست. آن شاخص در یورت شخصی یا موروثی خود سکنا می گیرد؛ اقوام و بستگان او هم جمع می شوند. و آن آبه یا مجموع را به اسم بزرگ آن سلسله مستی سازند. در میان هر طایفه یک نفر شاخصی نیست که همه آن طایفه اطاعت و انقیاد کامل از آن یک نفر داشته باشند، هر کس در آبه خود شاخص است. زیردستان و جاهلان هراته از بزرگ آبه خودش تا اندازه ای اطاعت دارند. هر وقت اتفاقی و انقلابی برای طایفه باشد، بزرگان آبه ها مشایخین و پیرمردان جمع شده مشورت می کنند؛ هر قسم که تمام رؤسا و پیرمردان بلکه زیردستان آن طایفه صلاح دانستند، اقدام خواهند کرد. و در آن موقع، سخت متفق و یک جهت و یک قول هستند.

ثروت هر طایفه، اجرت اعمال و قیمت اوقات ایشان است؛ و فواعل ثروت، زحمت و کار— کرد اهالیست. اما استعداد مواد قابلیت نیز متفاوت است. بهترین کسب جهال این طوایف و درجات استعداد مواد این گروه، به واسطه بی علمی پیوسته مبنی بر خودسری و جنگجویی و راهزنی است؛ و از هر گوشه توشه ای از تر و خشک بدست آورده در آن ارض با استعداد معاش و مکسب خود قرار می دهند. و اهالی استرآباد و روستائیان و بادیه نشینان هیچ وقت از تعدیات این طوایف نیا سوده، و تعدیات گوناگون آن ها حیرت بخش عقول است. گرچه خداوند تبارک و تعالی نقطه مقابل از یموت، ولایتی خلق فرموده که اگر ایالت استرآباد حکم کند و خوانین استرآباد همراهی کنند، بخوبی و بزودی رفع تعدی خود را می نمایند، ولی فرقی که بین ولایت و یموت هست این است که ولایت دارای علاقه و خانه و رعیتی هستند، یموت علاقه ندارند و علاقه آن ها منحصر به اسب و تفنگ و یک آلاچق است. هر وقت روز سختی برای آن ها در رسد، از آنجا کوچیده به میان طوایف دوردست پناه می بردند. در هر طایفه، نوع خودشان هست که از آن ها همراهی کند. و

حکام با تعاب و زحمات و تدابیر بسیار و مخارج بی شمار، یکی دو تن از الواط و اشرار را گرفته به مجازات می رسانند؛ چند روزی قیاس آسایش رفته، مجدداً به ضروریات و لوازمات اولیه معیشت می کوشند. اشخاصی که بالنسبه علاقه و مواشی و محصولی دارند، مطیع و خدمتگزارند.

زیادی محصول یموت، جو و گندم است و تماماً دیم. و انبار مخصوص زمینی برای جمع کردن غله در نزدیکی آلاچق های خودشان به طور گودال حفر کرده و غله خود را پنهان نموده، روی او را به طرز مخصوص پوشانده، خاک می ریزند؛ بعد متدرجاً به شهر حمل کرده می فروشند.

صنایع یموت

قالی، قالیچه، گلیم، خورجین، آقاری، نمد، جل، کفش های یموتی بلغاری، چکمه های بلغاری، بعضی زرگری های مخصوص یموتی دارند، تنگ های قیمتی برای آلاچق. وضع معیشت و آسایش یموت و زندگانی آن ها خیلی سخت است. اولاً به واسطه شرارت و هرزگی و خودسری که دارند، ساختمان و بنائی ندارند، در زیر آلاچق ها زندگانی می کنند که هر وقت بخواهند تغییر منزل و یورت دهند، علاقه نداشته باشند. در زمستان به واسطه بارندگی و تابستان از گرما، در آن صحرا تصور آسایش غیر ممکن و اختصاص به خود آن طوایف دارد. نداشتن آب و عدم طهارت، از جمله شرایط آسایش آن ها است.

مسافت آبه ها تالب گرگان به تفاوت است، کمتر از صد قدم نیست، بیشتر شاید. باید زن ها و دخترها آب خوراکی خودشان را از گذارهای معین از نهر گرگان بردارند؛ مخصوصاً برای طایفه چاروا خیلی اسباب زحمت است، زیرا که این طایفه شتر دارند، محض علوفه به براری و صحاری کویر خاردار که مابین اترک و گرگان است ۷۲ می روند و از گرگان دو سه فرسخ دور است. دو روز یک مرتبه با شترهای می آیند لب گرگان، آن ها را آب می دهند و آب خوراکی خودشان را در مشک ها برمی دارند. در این براری که هیچ راهی معلوم نیست و همه جا به یکدیگر شبیه اند و چاه آب نادر، هرگاه در آن زمین کسی راه را غلط برود، روزهای دراز در آن سرزمین خشک می ماند و محال است که بدون هدایت، در آنجاها آدمی به جایی برسد و به مخاطره هلاک نیفتد.

بهترین موقع های صحرا فصل بهار است؛ تمام صحاری و براری پوشیده اند قبائی از سبزه کوتاه و انبوه که در میان آن ها شقایق های زرد روئیده که مانند ستارگان دز آسمان می درخشند. در فصل تابستان برخلافست؛ حرارت آفتاب سبزه ها را سوزانده و ماسه و شن ها را به حدی گرم

می کند که تخم مرغ در روی آن ها پخته می شود. فصل پائیز شیرین و آرام، و آسمان لاجوردی و گاهی که هوا ترش می کند، زینت می دهد به سبزه تازه حواشی و کنار گرگان. صحرای و دشت ها گاه گاهی مناظری دارند که محل تعجب و حیرت نقاشان و شعراست. غروب های آفتاب بسیار خوش منظر واقع می شوند که گاهی رنگ های الوان نشر و بسط می دهد که هیچ قلمی جز قلم قدرت بر عمل آوردن آن رنگ ها قادر نیست، ولی افسوس که چند لحظه زیادت نمی ماند. افق به این وسعت، یکنواختی و سادگی صحراها به انسان نوعی هیجان می دهد و احساس دلآوری می کند که همه کس او را حس می کند. پیرمردان و پیرزنان مسکون این صحاری، تا دم واپسین اظهار عجز و درماندگی و شکستگی ندارند.

اراضی یموت و صحرای گرگان

اراضی یموت بقدری قابل و حاصلخیز است که حد و وصف ندارد. و عمل رعیتی آن سرزمین بقدری سهل است که زحمتی ندارند. هر طایفه که در هر نقطه سکنا گرفته اند، لابد اطراف آن صحاری، یورت شخصی یا موروثی آن طایفه خواهد بود. زمین قابل و لایق آنحول و حوش^{۷۳} را مشخص می کنند و با اسب یا مادیان شخم مختصری به آن زمین زده و تخم می پاشند. و تمام محصول آن ها هم دیم است. در موقع برداشت هم زن و مرد کمک کرده، خرمن هر ابه را برمی دارند. رشوه و کوت^{۷۴} هم نمی دهند. پس از برداشت خرمن، گوسفند و شتر آن ابه از ته خرمن چرا کرده، زمین هم قابل می شود. و گاهی بعضی شن زارهای چندان سخت پیدا می شود که مشبه به بعضی سنگ های تخته می شود؛ و می توان گمان کرد که آب و نمک پاشیده و ماسه ها را تر کرده اند و به یکدیگر پارچه شده اند. و رنگ آن زمین سیاه است. بعضی اوقات بقدری زمین سست است که وقتی انسان سواره روش و حرکت می کند، همچو می ماند که زیر این زمین خالی است.

نباتات

نباتاتی که می رویند در این زمین سست و ناپایدار، چنان می نماید که به زمین میخ

کرده اند؛ و آن نباتات بند به بند دکمه دار است. و اما نباتاتی که در دره های رود گرگان و اطراف آب قره سو می روید، به حد وفور و بلند است که برای چاق کردن اسبان و حیوانات به مصرف می رسانند. و در فصل بهار تمام اسبان یموت از علف این صحرا چریده؛ به اضافه، مکاریان سمناهی و شاهرودی و استرآبادی، مال های خودشان را به صحرا برده بدست ترکمانان امین سپرده، پس از موقع تعلیف، مالی یک تومان حق الزحمه و پاسبانی به آن ترکمان داده مال ها را می گیرند. گل های این صحاری عبارت از نباتات معطر و بادکش مانند راز یانه^{۷۵} که بادبان باشد. اما به واسطه همجواری بحر خزر^{۷۶} و رطوبت هوا، عطر این نباتات کمتر از نباتاتیست که در عراق و کوهپایه می روید. چند قسم بته دارد. طوایفی که به جنگل دورند، از آن بته ها عوض. هیزم در تابستان رفع احتیاج خود را می نمایند. ولی زمستان تمام طوایف از لب گرگان کوچیده، به جنگل و ولایت نزدیک می شوند و زیر گرگان سکنا می گیرند. می توان گفت که این صحرا را تقدیر - ات الهی فقط برای تربیت اسبان و رمه حیوانات قرار داده اند؛ از هیچ جهت منافی و تضادی ندارند که مانع از ترقی باشد.

رودخانه گرگان

این رود سرچشمه اش از دامنه کوه های بجنورد و سملقان و شیروان خراسان معروف^{۷۷} به یل چشمه، و چشمه سارهای گوکلان و آب های کوهسار و فندرسک و حاجی لر است که از گوکلان جاری و به صحرای یموت وارد و از جلوی گنبد قابوس در معبر و پیچ و خم های گرگان، سرایشب^{۷۸} شده، از جلوی آق قلعه که در سه فرسخی استرآباد است گذشته، طوایف جعفر بای را که در خواجه نفس و باشوسقه هستند و گمش تپه را از مسافت بعیده به واسطه بارکش های آبی مشروب نموده، از سمت جنوب شرقی وارد بحر خزر می شود. اعوجاج و پیچ و خم رود گرگان خیلی است، به خط مستقیم نرفته بلکه به شکل متحنی و خط منکسر که مرکب است از خطوط مستقیمه، این مسافت را می پیماید. بدو آ که این رود صورت می گیرد عمقی ندارد، رفته رفته به صحرای یموت که می افتد، با آن همه سرایشبی عمیق می شود. رود گرگان از سطح زمین به تفاوت تقریباً هفت هشت ذرع گود و در بعضی نقاط بیشتر است. عرض رودخانه کمتر از پانزده بیست ذرع نیست، بیشتر شاید. کمی و زیادای آب بسته به بارندگی است. در موقع سیل از گرگان هم بیرون ریخته و در موقع کم آبی از بعضی گذارهای فراخ و باز که سواره به آب بزنند، تا زیر شکم اسب را آب می گیرد. حرکت آب گرگان از زیر به واسطه سرایشبی خیلی سریع، و از روبرو به واسطه تسطیح رودخانه ابتدائاً و حرکتی معلوم نمی شود،

مگر در طغیان آب. تمام این مجاری خاکش سرخ و رس است؛ به همین واسطه، آب گرگان همیشه گل آلود است. همین قدر که میان ظرف^{۷۹} بریزند، به اندک وقت صاف و زلال می شود. و این آب به خوبی و گوارائی معروف و گوشزد خاص و عام است و انواع ماهی ها دارد که يموت صید کرده، هم می خورند و هم می فروشند.

رود اترک

رود اترک آب جاری واحدیست که از کوه های خراسان جاری و سرچشمه عمده اش از بلوکات قوچان و ابیورد و دره جز^{۸۰} است که از سمت جنوب شرقی وارد بحر خزر می شود. این رودخانه در شمال گرگان واقع و در یک سطح اند؛ و فاصله گرگان تا اترک، هشت فرسنگ است. اترک سرحد ایران و روس است. از سنه ۱۸۸۳ میلادی^{۸۱} سرحد ترکمان های روس که در سمت ایران هستند، رودخانه اترک و چات که قلعه کوچکی است واقع در نزدیکی ملتقای اترک و سومباز قرار داده شده.

جمعیت يموت

ترکمان هائی که امروز در تبعیت دولت علیه ایران هستند، مرکب از دوازده طایفه اند و اسم هر طایفه ذکر شده و تماماً صحرائین و در آلاچق زندگانی می کنند.^{۸۲} سرشمار و خانه شمار صحیح نشده، تقریباً بیشتر از ده هزار خانه هستند^{۸۳} که کمتر نیستند؛^{۸۴} و به طول گرگان مسکونند و نقطه مقابل هر طایفه، ولایت است که کمتر از يموت خلق نشده اند و با کمال شجاعت و دلیری همیشه طرف زد و خورد هستند. بر روی هم رفته تقریبی، خانه ای پنج نفر زن و مرد و بچه باشند، پنجاه هزار نفر می شوند و تقریباً در هیجده فرسخ طول گرگان مسکونند. انتهای گرگان که داخل بحر خزر می شود، در باشوسقه و خواجه نفس و گمش تپه که طایفه جعفر بای سکنا دارند. همین قسم، سایر طوایف ساکن هستند تا ابتدای گرگان که دو فرسخ بالای گنبد قابوس است. و آخر طایفه يموت از طرف استرآباد و طایفه قان یوخمر است که در فصل زمستان به جنگل خاندوز و

رامیان و فندرسک نزدیک می شوند.

دخل فوق العاده يموت

این مسئله خیلی قابل توجه [است] و می توان به تهور و تعدیات گوناگون آن ها پی برد و دانست تا چه اندازه اهل ولایت و رعیت استرآبادی گرفتار هستند. تمام دهات استرآباد بدون استثنا از قدیم الایام رسم است به طوایف يموت نقطه مقابل و همسامان خود، باجیه و ساخلوی می دهند تا از مخاطرات و محذورات آن ها ایمن باشند. رعایای استرآباد از تمام محصول خود سهمی که قرار می گذارند، ساخلوی می دهند. و آن کس که ساخلوی می گیرد، البته در آن سرزمین و حول و حوش شاخص و با طایفه است؛ این مقدار را می گیرد که اولاً خودش دزدی نکند و ثانیاً اگر طایفه دیگر از این آبادی گاوی گوسفندی برده باشند، او برود بگیرد. و پس از گرفتن، در موقع تسلیم به صاحب مال از گاو یا یابو دو تومان حق الزحمه می گیرد. اغلب دیده شده است خود ساخلو پس از اخذ محصول سهمی خود، دیگر فایده ای مترتب نیست؛ آن وقت از این راه زندگانی می کنند و شب ها به گاو دزدی می روند.

بعضی دوره گردهای ولایتی هستند که لباس دوخته و جنس بزازی دارند، میان طوایف يموت بفروش می رسانند. این دوره گردها با یک نفر قلندر و رشید و صاحب طایفه يموت، رفیق و شریک هستند. این دوره گرد همراه آن شخص به میان يموت می رود؛ آنچه جنس می فروشند، تومانی یک قران به این آدم می دهد. و از آنچه را هم که معاوضه و خریداری می کند، تومانی دهشاهی می گیرد که سلامت وارد شهر کند.

عمده تجارت تجار استرآبادی، قند و چائی است که به توسط دلال يموت به ترکمان می فروشند و با تجار ولایت طرف داد و ستد هستند. و يموت هم صنایع خود را به توسط دلال يموت معاوضه و بفروش می رسانند.

احتیاجات يموت از ولایت

تمام طوایف يموت به آمد و شد شهر و ولایت ناچارند. اولاً مجبورند که گندم آذوقه^{۸۵} خود

را به شهر یا دهات مقابل خود به آسیا برند؛ در صحرا که آسیا ندارند و آب آن‌ها منحصر به رود گرگان است. ثانیاً برای هیزم مجبورند به جنگل‌های ولایت بیابند. ثالثاً در زمستان تمام صحاری و براری خشک است، مجبورند اغنام خود را به مراتع ولایت بیندازند. رابعاً از نداشتن هیچ چیز، برای خریداری همه چیز به ولایت محتاجند؛ برنج که خوراک روز و شب آن‌هاست، قند و چائی که در آن سرزمین اهمیتی به وفور دارد، تنباکو و توتون که اغلب به استعمال معتادند. چنانچه درست ملاحظه شود، اهمیت تجارت تجار استرآبادی به واسطهٔ یموت است.

احتیاج ولایت از یموت

منحصر به جو و گندم است. جو و گندم ولایت فراوان و ارزان‌تر از یموت است، لکن به واسطهٔ بارندگی اتصال، جو و گندم ولایت لاغر و سیاه و زنگ زده است. به واسطهٔ همین زنگ، نانی که فقط از آرد ولایت باشد، نمی‌توان خورد و یک نوع انقلاب و گیجی می‌آورد، مگر مخلوط شود.

طایفهٔ چاروا

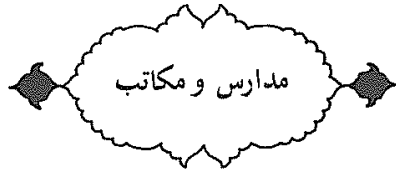
ذکر شد که یموت دو فرقه است، چاروا و چمور. این مراتب شرح حال چمور بود. شغل طایفهٔ چاروا شبانی و چوپانی شتر است که دائم در گردش‌اند و هر فصلی در مکانی بسر می‌برند. و در براری به گمراهی و هرزه تازی و غارت موصوف‌اند. و بیشتر غارتشان از طوایف چمور است، یا آن که طایفهٔ چمور با آن‌ها همدست و شریک‌اند؛ این‌ها هر چه چپاول و تناول کنند، به توسط آن‌ها بفروش می‌رسد. و از فروش شتر و پشم، امر معیشت آن‌ها می‌گذرد. و هزاران هزار شتر در آن صحراها چرا می‌کنند. و همه ساله تجار شتر خر آذربایجانی به آن سرزمین آمده، به توسط دلال طایفهٔ یموت خرید کرده، از راه قوزلق یا بجنورد و کوهسار به طرف شاهرود می‌برند.

زبان معمولهٔ آن‌ها ترک و اشخاصی که سواد دارند، فصیح و بلیغ حرف می‌زنند و ترکی آذربایجانی را می‌فهمند. عقاید طوایف یموت تماماً سنی است. در فروعات با یکدیگر اختلافی دارند، ولی اصول یکی است. نماز را در موقع می‌خوانند و به مشایخین احترامی می‌نمایند.



بردهٔ ایرانی نزد ترک‌ها

مشایخین آن‌ها از حیث سواد و فهم و مدرک بی‌نصبیند، فقط احکام را شنیده‌اند؛ ولی خودشان در حق خودشان جاری نمی‌کنند تا چه رسد به دیگران. قضاوت آن‌ها ارثی است نه استحقاقی و مشایخین بزرگ آن‌ها در بخارا و خیوه تحصیل کرده‌اند.



تمام طوایف مدرسه و دازالعلمی ندارند. در میان طایفه آتابای مدرسه‌ای بود؛ حضرت والا شاهزاده سپهسالار اعظم در حکومت اول استرآبادشان که این طایفه بنای سرکشی گذاردند، خراب و ویران کردند.

در طایفه یلّتی مدرسی دایر [است] که طلاب تحصیل مکاتب و عقاید می‌نمایند. ولی در میان طایفه جعفریای، ابواب سعادت مفتوح و اطفال آن طایفه با کمال خوشبختی تحصیل می‌کنند. دو مدرس عالی مزینی از چوب، ترکمان‌ها از روسیه وارد کرده‌اند و خیلی مواظب‌اند. طایفه جعفریای ساکن گمش تپه، از حیث پاکی و تمیزی و ثروت، نخستین طایفه یموت است. و به واسطه آمد و شد روس‌ها، از حیث مبل و اتاق و لباس، خیلی خوبند. و همه صبح صورت‌های خودشان را با صابون‌های معطر شسته و در زمستان‌ها با گالش و پوتین ونیم پالتو راه می‌روند. و امروز در گمش تپه صد و پنجاه باب مغازه چوبی از روسیه وارد کرده‌اند و خیلی قشنگ است. بازارشان رواجی دارد و همه قسم اقمشه روسی و خرازی و سماور و ظروف و آرد حاجی طرخان و قند و چائی روسی بفروش می‌رسد.



وضع مزاوجت یموت خالی از تماشا نیست. دختر ارزان‌تر از بیوه است و کمتر از سیصد تومان نمی‌شود؛ ولی جهت زن بیوه و خانه‌داری که صاحب صنعت است، از هزار تومان هم متجاوز می‌دهند. پدرانی که عده اولاد اثاثشان زیاد است، جزو متمولین شمرده می‌شوند و بالعکس بی‌چیز. مسئله نجابت، در میانه یموت اهمیتی کامل دارد و غیرممکن است فراموش و صرف نظر

شود. نجبا را به قول خودشان، ایک ونانجیب را غول می نامند. ایک آنست که پدر و مادرش هردو یموت باشند؛ در این صورت، او نجیب و همه حمایت و عار می کشند. غول آنست که مادرش از طایفه یموت نباشد؛ به این معنی، بعضی یموت بی استطاعت از طرف بجنورد و اسفراین و ولایت استرآباد، بعضی دخترهای بی باعث و بانی را پول داده به زنی خود قبول می کنند. اولاد اینها را غول می نامند. در این صورت، ایک با ایک و غول با غول مواصلت می نمایند و این مسئله طرف شماتت و ملاحظه است. چنانچه یک نفر ایک که هیچ قوم و عشیره هم نداشته باشد بدست ولایت کشته شود، بیشتر طرف توجه یموت است تا یک نفر غول صاحب طایفه.

کسی که می خواهد زن بگیرد، هرچه مقرر شده، پول نقد دارد می دهد؛ ندارد گاو و گوسفند و شتر و اسب معادل وجه مقرر قیمت کرده، به پدر یا مادر یا برادر آن دختر می دهد و تمام آن وجه از آن پدر و مادر است. جهیز شرط نیست، بسته به میل پدر و مادر است. بعد دختر را به ترتیب شرع خودشان عقد کرده، به خانه داماد می آورند. خرج عروسی و مهمانی عروسی خانه، تماماً به عهده اهالی آن آبه و آن طایفه است؛ هرکس هرچه دارد، مجاناً می دهد. و دو روز سه روز بیشتر عروسی می گیرند و از سایر طوایف وعده خواهی می کنند؛ هرکس بیاید، وارد آلاچیق های ساکن آن آبه می شود. خرج واردین و علیق مال و غیره را صاحب آن خانه متحمل است. و از طوایف دور و نزدیک آمده، اسب دوانی می کنند؛ و یک نوع فرح و بشاشتی اهل آن آبه دارند که اندازه ندارد. سازی دارند که مثل چگوراست و عوض سیم، زه یا نخ آبریشم است. به انواع اقسام می خوانند و نقل می گویند و کیف می کنند؛ ولی فهمیدن ابیات و اشعار آنها اختصاص به خودشان دارد.

بعد از عروسی، دختر مجدداً باید به خانه پدر و مادرش رجعت کند و خانه داری و صنایع یاد بگیرد. ممکن است چند سال بگذرد و چند شکم هم بزاید؛ آن وقت که کامل شد، به خانه شوهر آمده، به پدر شوهر و مادر شوهر خیلی احترام می گذارند. جز صحبت ضروری حرف نمی زنند و با دستمالی که به سرشان پیچیده اند، جلوی دهان را می بندند و حرف نمی زنند.

تمام کاریموت به عهده زن ها است؛ گذشته از صنایع یدی و بچه داری، نان پختن، شیر دوشیدن، ماست زدن، روغن گرفتن، آب آوردن از گرگان، غذا پختن. به اضافه، در وقت برداشت خرمن با مرد کمک دارند. زینت و زیور زن ها به واسطه گوشواره طلا یا نقره و انگوهای نقره است، و دور لباس هاشان را قران و دو هزاری آویخته اند.

آنچه تحقیق شد، طلاق در میان آنها مرسوم نیست و زن ها نسبت به مردها نهایت اطاعت و احترام را دارند و یک جهت هستند. در یک موقع مردها می توانند زن ها را معدوم کنند و آن وقتی است که زن زانیه باشد و مرد به چشم ببیند و اهل آن آبه هم شهادت دهند. هر دو طرف را مرد بکشد، اقوام آنها هم حرف نمی زنند. برحسب قانون مذهبی مطیع طلاق هستند، ولی معمول و مجری نیست.



دختر جوان ترکمن

محاكمه شرعيه

ما بين يموت مسائل شرعيه و محاكمه بندرت اتفاق مي افتد؛ وقتي هم كه روي دهد، در خصوص سرقت است و اين مسئله هم پوشيده و پنهان نمي ماند. سرقت يموت، گاوي يا گوسفند، شتر يا اسب و ماديان است؛ به هر اتيه كه بياورند، اهل آن اتيه مطيع مي شوند. صاحبان مال جاسوس مي فرستند معلوم مي كنند يا از اهل همان اتيه مي آيند و به صاحبان مال اطلاع مي دهند. صاحبان مال يا خودشان از مال آن اتيه گرو مي كنند، يا به حكومت عارض شده مي گيرند. اگر معلوم نشد، آن وقت در حق هر كس كه ظن مي برند، با او به اصطلاح خودشان قاضي لمش مي كنند. به دزد قسم نمي دهند، به پدري يا برادري يا پسر عموي آن شخص در حقيقت قسم نفي العلم مي دهند و مرافعه تمام است. ديده نشده است قسم دروغ بخورند. لا بدآ به اصلاح عمل ختم مي شود. و دروغ چندان در اين طايفه مرسوم نيست و به راستي موصوفند.

وضع خون بست

اولآ حتى الامكان از قاتل نمي گذرند و هر وقت ممكنشان شود، به طول هم انجامد، قصاص خواهند كرد. چنانچه قاتل هم دستگير نشود، از اقوام و طايفه قاتل بدست آن طايفه افتد، قصاص خود را بعمل مي آورند. چنانچه به اولادشان برسد، حتى شخص قاتل از يك طايفه ديگر باشد، قدرت رفتن به كليۀ حدود و ميان آن طايفه مقتول را ندارد. در اين حال، كار بر قاتل سخت و اطمينان زندگي در خانه و اتيه خودش هم ندارد، زيرا كه متحمل است شب بيايند و او را به قصاص برسازند. اين آدم مجبور مي شود فرار كرده، به ميان طوايف دور دست برود يا در مقام اصلاح برآيد. راه اصلاح اين است، بستگان قاتل ملتجي به مشايخين مي شوند و مشايخين هم با پيرمردان و بستگان طايفه مقتول، گزان [يعني] مشورت و صحبت مي كنند و قول مي گيرند. بعد حضرات مي روند به زبان هاي لين و شيرين با صاحبان خون از هر در سخن رانده، انتهاي مطالب را راجع به خون بست مي كنند؛ همين كه گوشزد شد، پس از چندين مجلس به جائي منتهي مي شود. آن وقت پيرمردان نزد مشايخين آمده، اظهار قبول مي كنند. بعد مشايخين در صدد ديدن و اصلاح برآمده، به هر قدر كه قدرت و استطاعت قاتل باشد، خون بست مي كنند. پس از پرداخت وجه و صحت عمل، قاتل قرآني بدست گرفته و شمشيري زير قرآن، وارد اتيه مقتول مي شود. قرآن و شمشير را جلوي آلاچق

صاحب خون گذارد [ه]، ریسمانی به گردن خود بسته، سر ریسمان را به درب آن آلاچق می بندد و اظهار خجلت و ندامت می نماید. بعد صاحب خون بیرون آمده، شمشیر را بدست گرفته، قاتل از زیر شمشیر باید رد شود و این یک نوع عجز بزرگی است برای قاتل و طایفه او، و افتخار بزرگیست جهت طایفه مقتول. بعد عمل ختم و آسایش فراهم می شود. دیگر به هیچ وجه حقی و حرفی به عهده آن آدم باقی نمی ماند. و این آدم با کمال اطمینان رفت و آمد می کند، بلکه من بعد آن طایفه از این آدم همراهی و حمایت کرده از خودشان می دانند؛ ولی قاتل تازنده است، به روی بستگان مقتول خنده نمی کند.

وضع خوراک و معشیت یموت

پرخوری و تنبلی و بیکاری برای این طایفه خلق شده است. خداوند رحمت کند مرحوم قائم مقام را، در یکی از قطععاتش فرموده:

آن پرخور و کمرو که به یک حمله بیلعد

هر یابس و رطبی^{۸۶} که به هر سفره و میزاست

گویا برای این مخلوق باشد؛ ابدأ سیری ندارند، در هر سفره هر چه و هر قدر باشد می خورند، ابدأ ملاحظه و رعایت رفیق را نمی دانند. هر آلاچق که عبارت از خانه باشد، یک عدد پاتیل چوبی و یک سه پایه بزرگ دارند که پخت و پز می کنند. خوراک آن ها عبارت از روغن و گوشت و برنج است. روغن را میان پاتیل می ریزند، داغ که شد، گوشت را ریخته سرخ می کنند. بعد آب بقدر لزوم ریخته، برنج گرده را می ریزند و دم می کنند. بعضی اوقات کته و ماست، نان و دوغ می خورند. در موقع مهمانی عوض گوشت، مرغ می گذارند. دست شوئی و پاکی ابدأ مرسوم نیست. مردها به عنوان شکر و دعا، دست های چرب را به ریش و زن ها به گیس هاشان می مالند. از کثافت چه عرض شود؟! از غسل و طهارت آن ها چیزی در این اوراق نمی نویسد؛ با یک آفتابه چدنی^{۸۷} کوچک، یک مرد و زن در زمستان غسل می کنند و طهارت آن ها با کلوخ است. مشایخین آن ها در وقت طهارت، اگر آب باشد، یک آفتابه چدنی آب و چند دانه کلوخ هم همراه برمی دارند تا نزدیک آن محل تخلیه، آب را به زمین گذارده کلوخ ها را همراه می برند. پس از تخلیه با کلوخ ها خودشان را پاک کرده، آن وقت از آن مکان برخاسته می آیند آفتابه را برمی دارند و طهارت می گیرند. مبال و مکان حفاظی ندارند، صحراها مبال آن ها است.

جمعیت جنگی یموت

پوشیده نماناد که تمام مردم یموت سوارند و هر خانه اگر اسب سواری نداشته باشد، یک یابو برای حمل هیزم و آذوقه خود مجبورند داشته باشند. و از اول عمر به سواری و اسب تازی عادت کرده اند و می توان گفت به هیچ وجه از سواری احساس خستگی نمی کنند. آن اشخاصی هم که به اضافه مال بارکشی، اسب دارند، شغل و حرفه آن ها سواری و صحراگردی است. روی هم رفته از هر خانه یک سوار بیرون بیاید، از تمام طایفه یموت تقریباً دوازده هزار نفر می توان حاضر کرد. اما در خصوص اسلحه، چنانچه ذکر [شد]، هر خانه بی تفنگ نمی شود. ممکن است تصور نمود، ولی فرضاً^{۸۸} هر دو خانه یک تفنگ داشته باشد، کمتر از شش هزار تفنگ نمی توان فرض کرد، بیشتر شاید. به همین قسم اهل ولایت و رعیت استرآباد، هر رعیت یک یابو لاقل برای حمل هیزم و خرم کوبی و حمل آذوقه خود دارند؛ و بیش از آن ها تفنگ و اسلحه نداشته باشند، کمتر هم نمی توان فرض کرد. تفنگ های طرفین از نوع تفنگ های تجارتي دولت روس است، از قبیل برزنکه و بروان؛ تک تک هم تفنگ ورندل باطله دار و متفرقه دارند. و طرفین در فشنگ پر کردن مهارتی دارند. باروت چه در استرآباد ساخته می شود و چه تجار از شاهرود و مازندران و غیره وارد می کنند. و فروش باروت یک جزء از تجارت استرآباد است. و چنانچه خرید باروت برای تراکمه از طرف ولایت مسدود شود، از طرف چگش لر و گمش تپه و غیره، به طور قاچاق تا مقداری که ممکن شود وارد می کنند. و چاشنی فشنگ به توسط خرازی و تجار وارد می شود، به یموت می فروشند.

سوار یموت کلیتاً تک تک و به خط زنجیر جنگ می کنند و هیچ وقت دونفر سوار در یک نقطه نمی ایستد. و پیاده آن ها هم به خط دشتبان و زنجیر تک تک در بوسخوها مانده، تیراندازی می کنند.

زمانی که یموت طرف زدوخور [د] است، به این قسم...^{۸۹} می نماید؛ اولاً تمام پیرمردان و مشایخین مشورت نموده، متحد و متفق می شوند. و ثانیاً آدم به میان طوایفی که عار یکدیگر را می کشند فرستاده، کمک می خواهند. ثالثاً تمام اموال و عیال و اطفال خود را کوچانده، به میان طایفه دوردست سکنا می دهند. رابعاً آذوقه و خوراک خود را از عموم طایفه استعانت نموده، از هر چه حاضر می نمایند و بسا می شود آلاچق ها از نان پخته مملو است. بعد چندین باب آلاچق خالی که به اصطلاح خودشان آق او یلی باشد، برداشته جلو می آورند؛ و هر صبح هم سوار شده، جلوی آن ابه ها به اصطلاح خودشان قره می دهند و از پشت، آلاچق ها و جلوی سنگر و بوسخوهای پیاده خود را محکم کرده، جمعیتشان را حاضر می کنند. و به انواع اقسام، جاسوس در میان اردو دارند که از وضع و جمعیت و تفاق و نفاق اردو خبر می برند. تا یموت تمام کارهاشان را حاضر

نکرده [اند]، اظهار عجز و لایه دارند و جاسوسان خبر می آورند که، امروز ریش سفیدان از افعال و اعمال خود نادم شده، فردا از در عجز به اردو خواهند آمد. خلاصه، به همین ترتیب معطل می نمایند تا تهوّر آن‌ها بر حدّ کمال برسد؛ بعد جنگ در می گیرد. چون ترتیب جغرافیایی باید از روی واقع و صدق باشد، با جزئی اشاره، ز آغاز توان یافت که انجام چسان است. حاصل مطلب آن که چنانچه یموت از سر [کر] دگان استرآبادی اطمینان نداشته باشند، تاب مقاومت ندارند؛ زیرا که سوار و پیاده و چریک استرآبادی به مراتب دلیر و رشیدتر از یموت هستند و بهتر از آن‌ها جنگ می کنند. چنانچه کار با خود سوار و پیاده و چریک باشد، با کمال غیرتمندی کارزار نموده، کوس غیرتمندی را می زنند. و کم جرأت تر از یموت، خودشانند. وانگهی مجبورند با اهل ولایت راه بروند؛ ولایت به آن‌ها احتیاجی ندارد. اعتبار خوانین به واسطه همراهی و نگاهداری یموت است. چنانچه خوانین از رعایا مؤخذه نکنند، یموت قادر بر نفس کشیدن نیست؛ والله اعلم.

در استرآباد و دهات رسم چنین است؛ از یک آبادی که صدای تفنگ بلند شود، از تمام دهات اطراف اسلحه و تفنگ خود را برداشته به حمایت می آیند. با کمال میل و غیرت تعصب^۹ می نمایند، بدون اجبار. و در همراهی به یکدیگر، شرکت دارند.

در مواقعی که یموت با ولایت طرف نزاع است، یک نوع گروکشی دارند. یموت از ولایت آدم گرو می کند، ولایت هم ناچارند از یموت گرو کنند. از بستگان گروکننده گیر افتد گرو می کنند، والا هرکس از آن طایفه و آن آبه را بدست آورند گرو می نمایند. اقوام و بستگان این آدم خبر شده، در صدد برمی آیند؛ خلاصه می روند. گروهی ولایت را از یموت می گیرند به ولایت رد می کنند، گروهی خود را می برند.

هرگاه یموت به عنوان دزدی شب به ولایت بیاید و کشته شود، ابتدا اسم نمی برند. و کس و کار او از خارج آدم می فرستند مرده را می برند. چنانچه به عنوان خریداری هم باشد، کلیتاً مردگان را نمی گذارند در ولایت باشد، حتماً باید به قبرستان فامیلی و یورت خود برند.

همین قسم که عروسی آن‌ها بی تماشا نیست، عزاداری و سوگواری آن‌ها هم خالی از تعجب نیست. زنی که شوهرش مرده باشد، می رود بالای آلاچق می نشیند؛ سرخود را باز کرده، نمره و فریاد می زند و مهربانی های شوهر به پادش آمده، گریه می کند. تمام آن طایفه خبر شده، از مرد وزن حاضر می شوند. خرج واردین به عهده اهل آن آبه است؛ زیرا که برای همه کس همچو روزی است. واردین می آیند جلوی آلاچق عزاخانه نشسته فاتحه خوانده، به صداهای خوش، دوست رفته را یاد می کنند. بعد به آلاچق های دیگر رفته، فاتحه خوانده، ناهار^{۱۰} خورده می روند. تا یک هفته این رفت و آمد هست. مردگان را صوفی که خدمتگزار شیخ است می شوید و ذکاة اموال مرده به او می رسد. تقسیم اموال مطابق احکام شرع مبین است؛ جزئی اختلافی در حق زن‌ها هست. ولی خواستگار زن شوهر مرده فراوان، و هرچه گریه و زاری را در بالای آلاچق بیشتر و بلندتر کرده باشد، محبوب القلوب مردها واقع شده و اطمینان به او خواهند داشت. و شب هفته و چهله و سال،

مرسوم و اعتقادی کامل دارند. و مکان متبرکه آن‌ها مزار مشایخین آن‌ها است که اولیا گویند. و اغلب که اسم و رسمی دارند، مردگانشان را به مقبره زکر یا^{۱۱} [که] پیغمبر معروف است می برند. مقبره زکر یا پیغمبر در وسط راه یموت به گنبد قابوس است. از مقبره زکر یا پیغمبر به گنبد قابوس هشت فرسخ؛ و در شمال جاده در صحرا واقع و بنایش از آجر قطور است. جز این بنا، ابدأ در صحرا بنائی نیست.

وضع هیكل یموت و اخلاق آن‌ها

استخوان بندی و استحکام بدنی ایشان، خوب. دماغ آن‌ها، پهن و راست. گونه های ایشان، برآمده. پیشانی، بلند. چشم‌ها، منحرف و شبیه به چشم های چینی. موی ریش و سیبیل‌ها، کم. در سواری و سراسب چنان راست و محکم نشسته اند، گویا یک پارچه هستند. و اگر ده شبانه روز در سواری باشند، به هیچ وجه اظهار خستگی و کسالت ندارند؛ برخلاف پیاده روی. اگر صد قدم پیاده بروند، اظهار خستگی می کنند. و هرگز در تددیر بزرگ کردن فطرت و نجیب کردن طبیعت و رواج صنایع نیستند؛ تمام تدابیر را صرف سواری کرده اند. و بسیار کم دل و کم جرأت هستند. به دوستی و دشمنی شان نمی توان متقاعد بود، مانند هوای آن صحرا تلون مزاج دارند؛ مطیع و نونکر شکم هستند.

اسبان یموت

اسبان یموت برای آن سرزمین و تاخت و تاز و آن آب و هوا، با دوامتر و محکم تر از اسب عربی است؛ اسبان عربی آن استحکام و توانائی را ندارد. گذشته از ترتیب ابلاغ^{۱۲} اغلب دیده می شود یک ترکمان لااقل پنجاه من بار به روی اسب گذاشته و خودش هم سوار است، و ده فرسخ هم می رانند و ابدأ ملاحظه هم نمی کند. وقعه ای در گوکلان سه شب برای خودم روی داد که تا به صبح، سه شب متواتراً مشغول جدال بودیم. فشنگ ماها غریب به اتمام بود. بردی نام گوکلانی از طایفه قره یلخان را برای رساندن فشنگ به استرآباد فرستاد. از چاغر که حاکم نشین گوکلان است تا به استرآباد، از راه صحرا بیست و دو فرسخ ترکمانی است. این آدم به فاصله سی و چهار ساعت به استرآباد آمده، بقدر پنج شش من تبریز قند و چائی برداشته با هشت صد عدد فشنگ ورنند و

آذوقه، اسبش وارد چاغرا شد. حقیقتاً انسان مات و متحیر می ماند. و یک شب هم در استرآباد خوابیده و جواب مطالب و عرایض خودم را از ایالت گرفته، پس از تحقیق، هیجده ساعته با این همه بار از استرآباد به گوکلان آمده است و ابداً اظهار خستگی از او ندیدم. این اسبها همیشه زیر زمین هستند و مختص صحرا و دشت اند، در کوهستان عاجز و طاقتی ندارند. جز آن آب و هوا و فضای یموت، در جاهای دیگر طاقت نمی آورند و لاغر می شوند و به زحمت بوم می شوند.

مالداری اختصاص به یموت دارد. و در چهار فصل اسبها یکه میخ و روی آنها را با چندجل و نم و به اصطلاح آنها تریق و کزدرمه می کشند. و از خوردن جو مضایقه ندارند؛ هر قدر بخورد، می دهند.

گنبد قابوس و گوکلان

از استرآباد به گنبد قابوس و گوکلان سه راه است؛ راه ولایت، راه زیر گرگان، راه بالای گرگان. از راه ولایت؛ حرکت از استرآباد، منزل میان آباد که دهات ملک باشد، سه فرسخ است. راه پست و بلند و تلو و تیغ زار؛ و اطراف، دهات و آبادیست. منزل دوم کتول، چهار فرسخ است. جاده مسطح و در بعضی جاها باتلاق و نهرهای خراب، و پست و بلند تیغ زار، و به طایفه دوه جی نزدیک و آبادی ولایت هم در حول^{۹۴} و حوش است؛ از کتول به فندر سک می رود. دهات فندر سک بسیار است، همه جا می توان منزل کرد. ولی در فصل زمستان، خیلی سخت و تقریباً دو سه فرسخ از راه، قره جنگل و باتلاق و وحشت انگیز است. از کتول به رامیان پنج فرسنگ است. از رامیان جاده^{۹۵} دو تا است. به گنبد قابوس بخواهند بروند، می آیند به خاندوز؛ دو فرسخ و نیم است و همه جادیه و آبادی و زمین تیغ زار و انار جنگلی فراوانست. و از خاندوز به گنبد قابوس دو فرسخ و نیم و جنگل مختصری در جلو است؛ باید گذشت، بعد داخل خاک یموت و شهر قدیم جرجان شده، وارد کمیسیون^{۹۶} گنبد قابوس شوند. چنانچه به گوکلان بخواهند بروند، از رامیان می رود به حاجی لر، پنج فرسخ. و از حاجی لر هم به چاغرا گوکلان چهار فرسخ است. پس از راه ولایت به گوکلان، پنج منزل و به گنبد قابوس هم پنج منزل است؛ و چهار روزه هم می توان رفت، ولی راهها سخت و تیغ زار و جنگل و باتلاق و وحشت انگیز است.

راه زیر گرگان و بالای گرگان، هر دو صحرا و مسافتش تقریباً یکی است. در زمستان طوایف یموت محض هیزم و سوخت به جنگل ولایت نزدیک شده، زیر گرگان می نشینند و از چشمه سارهای فندر سک و کتول و غیره مشروب می شوند؛ و در تابستان بالای گرگان مسکونند.

رعایت آذوقه و اطمینان و آسایش و جمعیتی کافی و یا آن که سوار یموت هر محل همراه باشند، البته راه خلوت صحرا هیچ نسبت ندارد؛ تا خود گنبد قابوس مسطح و یکنواخت و صاف است، بلکه یک ریگ هم پیدا نمی شود، همه جا خاک است. تمام حرف بر سر آسایش و امنیت است که در آن سرزمین خلق نشده. از استرآباد به گنبد قابوس، از راه صحرا پانز [ده] فرسخ است. حرکت از استرآباد، منزل آق قلعه سه فرسخ. از آق قلعه [به] منزل سنگیر سوا شش فرسخ؛ و از سنگیر سوا به گنبد قابوس شش فرسخ. از استرآباد به محمد آباد یک فرسخ؛ و جاده مسطح و تیغ زار و حول و حوش آبادی و به جنگل یکه مازو نزدیک. محمدآباد ده معتبر آباد و با جمعیتی است. از محمدآباد به پل حاجی قره یک فرسخ؛ جاده مسطح، در دو سه مکان نهر خراب و باتلاق است. خصوصاً فصل زمستان سخت می شود. و تگه تگه در راه، نی زار و گالیزار که جگن باشد دیده می شود و بعضی جاها هم چمن طبیعی و علف زار قابلی است.

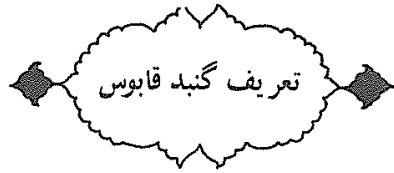
طایفه دو کنبی که یک تیره از طایفه آتابای است، در اطراف پل حاجی قره سکنا دارند. پل معروف به حاجی قره، در روی آب قره سو واقع است و مرکب از هیجده چشمه است؛ در سال بیست و سیم جلوس سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه قاجار نورالله مضجعه بنا شده. در فصل بهار این آب خالی از اهمیت نیست و در تابستان اغلب خشک است. بنای پل از آجر و رویش سنگفرش، و چهار مناره آجر در ابتدا و انتهایش بر پا کرده و با جزئی مرمتی آباد می شود و اهمیتی بسزا دارد. در سمت غربی این پل، به فاصله سیصد قدم قراولخانه ای از آجر در روی تپه به امر دولت برای مستحفظی بنا شده؛ سابقاً دو اتاق داشته. اتاقها خراب، ولی محوطه که از داخل آخور مال ساخته اند باقی است و چنانچه مرمت شود و درب بگذارند و مستحفظ داشته باشد، خیلی مفید است. از پل حاجی قره به آق قلعه یک فرسخ و راه مایل به سمت مشرقست و همه جا مسطح و زمین چمن زار است. بنای آق قلعه در نقطه ایست که از سه سمت خاکریزی احاطه دارد. این نقطه خیلی قدیم و آثار قدمتش معلوم و آثار شهریت و خندق و خاکریز او هویداست. نسبت این آثار خاکریز را به امیر تیمور می دهند. آق قلعه قلعه ایست محکم.^{۹۷} بنای او در اول سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه قاجار نورالله مرده. دیوارهای قلعه از خشت و گل و چینه است و از طرف داخلی قلعه، پشت دیوارها تماماً مردور سر دیوارها کنگره و روی او آجر است. و در چهار گوشه قلعه چهار برج است که میان هر برج یک عراده توپ ایرانی پنهان گدازده اند و یک عراده توپ هم برای شلیک در داخل قلعه روی تپه مرتفعی قرار داده اند. حمام و ذخیره هم دارد که از عدم تعمیر مخروبه شده. و این قلعه دو دروازه دارد از آجر و بقدر گنجایش یک فوج سرباز، اتاق تحتانی و فوقانی ساخته اند که به واسطه عدم تعمیر قریب به انهدام است. و دو حیاط خلوت هم از آجر در داخل قلعه است که مخروبه شده. و پوشش این اتاقها و خلوتها از چوب و روی آنها به شکل بناهای استرآباد از سفال^{۹۸} پخته پوشیده شده. در داخل قلعه آب نیست؛ راه آب انباری در سمت شمالی قلعه هست. ولی آب انبار [ی] خارج از قلعه لب رودخانه

گرگان ساخته اند که سابقاً به واسطه تلمبه از آب گرگان مملومی شده و فعلاً آب ندارد و تعمیر لازم دارد. متوقفین نظامی، آب خوراکی خودشان را از رودخانه برمی دارند و به خمره ها و کوزه ها ریخته صاف شده می خورند. و دو سمت شرقی و غربی خارج از قلعه خندق است و رود گرگان از سمت شمالی قلعه جار بست و فاصله رودخانه تا درب قلعه بیست و پنج قدم است. و در محاذی درب قلعه در روی رودخانه، پل محکمی از آجر که مرکب از چهار چشمه است ساخته شده و در انتهای پل، دروازه محکمی از آجر برپا است که وقتی این دروازه بسته شود، راه آمد و رفت ترکمان هائی که مجبورند از این راه به شهر بیایند مسدود است. به اضافه این پل برای استحکام هر قلعه و آسایش متوقفین برای روز سخت، در خارج پل و رودخانه در مقابل قلعه محوطه ایست که سه سمت آن دیوار است. دو سمت دیوارها از سمت مشرق و مغرب ممتد و منتهی به لب رودخانه است و در مقابل دروازه روی پل، در سمت شمال این محوطه دروازه دیگری ساخته شده و مرحوم جهانسوز میرزا به امر دولت در این محوطه عمارتی مشتمل بر سه طبقه از آجر به طرز مرغوب ساخته است. به واسطه عدم تعمیر، دوطبقه آن عمارت خراب و چنانچه تعمیر نشود به کلی این طبقه هم منهدم خواهد شد، و دیوارهای این محوطه در بعضی جاها خراب و تعمیر لازم دارد. حقیقتاً بقدری بنای این قلعه در آن سرزمین از روی تدبیر است که برای جلوگیری یموت سدی از این نقطه بهتر تصور نمی شود. به اضافه به اغلب طوایف نزدیک شهر همجوار و برای مکان قشون در مواقع پناهگاه است. چنانچه در استحکام و تعمیر آق قلعه توجهی نشود، عملاً قریب به کلی خراب خواهد شد. از آق قلعه به گنبد قابوس دوازده فرسخ و کنار گرگان، و جاده به سمت شمال شرقی استرآباد و تماماً صحرا است و منزلگاه ندارد. سد قزل آلان^{۹۹} که نسبت به انوشیروان عادل می دهند، از سنگیر سوا که شش فرسخی گنبد است تا نزدیک کمیسیون، آثارش باقی و آجرهای او در زمین است که هر آجری چهارده سانتیمتر قطر دارد و به شکل مربع که هر ضلعی چهل سانتیمتر است.



گنبد قابوس و کمیسیون دولتین علیتین ایران و روس^{۱۰۰}

گنبد قابوس در نیم فرسخی خرابه شهر جرجان واقع است. نظیر این گنبد در ایران زمین نیست. در سه هزار و سیصد و بیست که عمده الامراء العظام میرزا رضا خان سرتیپ مهندس^{۱۰۱} از طرف وزارت جلیله خارجه مأمور اخذ اطلاعات سرحدی و کمیسیونی و نقشه برداری بوده اند، به دقت گنبد قابوس و کمیسیون ها را دیده و مساحی کرده اند و خود نگارنده هم در سنه ۱۳۲۱ که مأمور گوکلان بود، دیده اطلاعات ایشان و خودم را عرضه می دارم.



تعریف گنبد قابوس

این گنبد عبارت از مناره ایست به شکل استوانه مصلع و دارای ده ضلع متساوی و عرض هر ضلع پنج متر و چهل سانتیمتر است و هر کدام از این ده ضلع، مرکب از سه ترک است و هر ترکی دو متر عرض دارد. اکنون چنان می نماید که این گنبد در روی تپه واقع است، لیکن مسلم است که این تپه نه طبیعی است و نه مصنوعی^{۱۰۲} بلکه تپه ایست که به واسطه انهدام اینه دور گنبد به روی هم این تپه احداث شده و تقریباً بیست الی بیست و پنج متر ارتفاع این تپه است از سطح زمین. به هر حال الآن ارتفاع گنبد از روی تپه کلیتاً شصت و پنج متر می باشد؛ به این معنی که ابتدائاً از سطح تپه پنجاه و پنج متر مستقیماً بالا رفته و بعد از آن ده متر هم به شکل مخروطی روی او ساخته شده و میان آن مخروطی هم خالی است و روزنه ای به سمت جوب غربی دارد، ولی راهش تا کنون معلوم نشده و کسی نتوانسته است برود. و آنچه ظاهراً معلوم شده و حدس^{۱۰۳} می رود، باید ابتدای گنبد از روی سطح زمین باشد و مقبره قابوس ابن وشمگیر هم باید در همان سطح زمین و کف گنبد بوده باشد. زیرا که اولاً بدیهی است که بنای به این استحکام و عظمت را محال است در روی تپه مصنوعی بنا کنند، و تپه طبیعی هم نیست و علامت و آثار ابنیه از چهار سمت و بلکه از همه نقاط تپه پیدا و آشکار است و در ابنیه داشتن دور گنبد شکی نیست. و ثانیاً مقبره قابوس ابن وشمگیر هم موافق ثبت تواریخ باید در این گنبد باشد، ولی تا کنون آثاری از مقبره علی الظاهر پیدا نشده و سه سال قبل جهت کشف مقبره، کف حالیه گنبد را بقدر چهارده ذرع کنده اند؛ چیزی معلوم نشده، مایوس گشته پر کرده اند. ولیکن از قرار معلوم گویا بعدها روس ها محرمانه راهی به مقبره پیدا کرده اند و اگر حقیقت داشته باشد، البته چیزها و اشیاء نفیسه بدست آورده یا خواهند آورد. ذکر شد که گنبد دارای ده ضلع است. در دو وقع، یک مرتبه در بالا و یک مرتبه در پائین، کتیبه ای به خط کوفی نوشته شده و در دو موضع به یک مضمون که هر فقره از آن مضامین در یکی از اضلاع گنبد منقوش است:

بسم الله الرحمن الرحيم	هذا القصر العالی
الامیر شمس المعالی	الامیر ابن الامیر
قابوس ابن وشمگیر	امر بنائه فی حیاته.
سنه تسع و تسعین	و ثلث مائه قمریه
وسنه خمس و سبعین	و ثلث مائه شمسیه.

مساحت اجزاء گنبد به حسب متر

نصف قطر میان گنبد چهار متر و هشتاد سانتیمتر است. محیط داخل گنبد سی متر و یک صد و چهل و چهار میلی متر، محیط خارج گنبد شصت متر و ۲۸۸ میلی متر. سخن دیوار گنبد چهار متر و هشتاد سانتیمتر است و از قرار این مساحت معلوم شد که سخن دیوار گنبد بقدر نصف قطر گنبد است.

ارتفاع گنبد از سطح زمین نود متر است. به این معنی [که] از سطح زمین تا منتهای تپه بیست الی بیست و پنج متر، به اختلاف مکان از نیم متر است تا ده متر. از سطح تپه مستقیماً بالا رفته تا ابتدای مخروطی پنجاه و پنج متر، و از ابتدای مخروطی تا انتهای او ده متر است. مساحت سطح تپه گنبد چهار هزار و هشت صد متر است.

کمیسیون روس ها

از چند سال قبل به این طرف که ایجاد کمیسیون دولتی ایران و روس برای انتظام امورات سرحدی تعلق و انجام پذیرفته، در این نقطه گنبد قابوس صورت بسته شده و گنبد قابوس در جزء کمیسیون روس ها واقع و انبار مستحکمه آن هاست و خندق در دور گنبد حفر کرده اند. طول خندق دور گنبد دو یست و هفتاد متر است و قطعه زمینی که کلیه کمیسیون روس ها در داخل دو خندق صورت بسته شده، شصت و یک هزار و دو یست متر است. تمام طول خندق محیط دو قسمت روی هم هزار و سیصد متر است.

وضع کمیسیون روس ها از حیث مکان و جمعیت و مستحفظی و قراولی و تفرج، خیلی منظم است و عده ای سوار جکیت ترکمان مسلح و مکمل به انضمام معدودی قزاق روسی برای قراولی و صاحب منصبان آن ها در آنجا با عیال و اطفال خودشان بسر می برند، و اتاق های چوبی مزین عالی از روسیه برای منزل هر صاحب منصب به فراخور رتبت آماده است. قزاقخانه و آهنگرخانه و نجارخانه با انبارهای آذوقه و علیق ترتیب داده اند. طبیب و دواخانه و کچال و آهنگر و نجار روسی به فراخور کمیسیون دارند و مغازه ای هم دایر کرده اند که رفع همه قسم احتیاجات آن ها را می نماید. و کمیسر روس منازل عدیده مزین از حیث دفترخانه و اتاق غذا و اتاق رسمی دید و بازدید و خوابگاه و آشپزخانه دارد، و به واسطه بارکش ها از آب گرگان مشروب می شوند.

کمیسیون دولت علیه ایران

تا در سنه ۱۳۲۰، رئیس این کمیسیون و دخیل این خدمت بزرگ دولتی، جناب میرزا علی اشرف خان احتشام الوزاره که از طرف وزارت جلیله خارجه به این خدمت عمده مأمور بودند. جمال حال این کمیسر خردمند از اول شباب به علم و دانش و حسن سلوک آرایش گرفته، و آن علم و دانش به زیور ادب کمال پذیرفته و حسن اخلاق و نیکی معاشرت جناب معزی الهیه، نتیجه علم و مقام عمل را معین می کند. شرح و بسطی بیشتر لازم نیست. چون مدت مأموریت و اقامتشان به طول انجامیده بود، مستدعی شده بودند یک چند آسوده باشند. وزارت جلیله خارجه استدعای ایشان را قبول و جناب عون الملک را به ریاست کمیسیون منتخب و مأمور کرده اند و فعلاً جناب عون الملک در کمیسیون مشغول رتیق و فتق امورات هستند.

عمده الامراء العظام علی آقاخان سرتیپ قزاقخانه مبارکه با پنجاه نفر قزاق و چند نفر صاحب منصب آزموده و مجرب، مأمور و مقیم خدمت کمیسیون بودند. در ظرف آن مدت مأموریت طوری در انتظامات خدمت مرجوعه سعی بوده که اگر از روی انصاف نظر شود، بهتر از انتظام مستحفظی روس ها در انتظامات نبوده، کمتر هم فرض نمی توان کرد. چون مدت مأموریت آن ها بسر آمده بود، از طرف اداره جلیله قزاقخانه تماماً را احضار و نواب والا حبیب الله میرزای سرتیپ که از تربیت یافتگان مخصوص این عصر و دارای علم و عمل است با پانزده نفر قزاق مأمور انتظامات کمیسیونی هستند.

معتدالسلطان موثق الحکما که از برآوردگان مخصوص مدرسه دارالفنون است، با همه قسم ادویه به معالجه اجزای کمیسیون مأمور بود و بیست و پنج نفر سرباز و یک نفر نایب از افواج مأمور استرآباد همه وقت محض قراولی در کمیسیون هستند.

تلگرافخانه از گنبد قابوس از راه ولایت به استرآباد، و از گنبد به چاتلی که هشت فرسخی کمیسیون که سرحد ایران و روس باشد دایر است و سوار ترکمان هم مستحفظ دارد و روس ها هم اجازه تحصیل کرده بودند که از گنبد به چاتلی با همین سیم حرف بزنند و در چاتلی تلگرافخانه و یک چاتمه قراول هست.

بنای قابل و لایق کمیسیون نداشت و اگر هم داشته به واسطه سیل سنه ماضیه خراب شد. چند اتافی برپا است که رفع احتیاج می کند، ولی نقشه مفصلی از طرف وزارت گمرکات کشیده شد و از ابتدای هذه السنه مشغول بنائی هستند.

مغازه ای موسوم به کنطور^{۱۴} رفاهیه، میرزا محمد علی ارباب در آن سرزمین ایجاد نموده و از احداثات احتشام الوزاره است. انواع ماکولات و بقولات و حلویات و مشروبات و اقمشه، حاضر و رفع احتیاج می نماید.

شهر جرجان

خرابه شهر جرجان^{۱۰۵} در نیم فرسخی کمسیون واقع و شهر معظمی بوده. بنا بر معروف چهار فرسخ محیط این شهر بوده. آثار ابنیه قدیمه و اشیاء عتیقه، آنجا واضح و کارکنان آن سرزمین بهره مند و کامیاب شده و می شوند و عملجات به آنجا آمده از آن بناها آجر بیرون می آورند و هزاری بیست و پنج قران به کمسیونها می فروشند. و به انواع، آجر قطور و نازک و مربع و مستدس و مدور دارد؛ هرچه کار کنند بیرون می آید. و در آن نزدیکی دو امامزاده هست که به قول ترکمانها آق امام و قرانگی امام^{۱۰۶} معروف است که اعتقادی کامل دارند و متولی آنها ترکمان و صوفی است و نذورات می دهند.

پل چوبی و آهنی معظمی روسها در روی گرگان در نزدیکی کمسیون دولت علیه ساخته اند جدیداً که کمال تعریف را دارد و مبالغ گزافی هم خرج کرده اند که برای عابرین خیلی اسباب آسایش است.

سابقاً تا گنبد قابوس حدود یموت بوده، از گنبد قابوس بالا به سمت مشرق حدود گوکلان. فعلاً یک فرسخ هم از گنبد گذشته، دو سه آبه از طایفه قان یوخمز مسکوند و بقیه طایفه قان یوخمز در اطراف کمسیون و گنبد قابوس هستند.

گوکلان

از طرف مشرق محدود است به دهنه و دامنه کوههای بجنورد و از طرف مغرب به گنبد قابوس و صحرای یموت، از طرف شمال به اترک و کویر صحرای روس و از طرف جنوب به نردین و کوهسار و حاجی لر. و امروز حدود یموت و گوکلان از سمت گنبد، آب خخری است که به گرگان ریخته می شود. آب و هوای گوکلان نسبت به یموت بیلاق و هوایش بهتر و اراضیش مثمرو حاصلخیز و اغلب نقاط از آبهای کوهسار و حاجی لر مشروب و زراعتش برنج و ماش و کنجد و گندم و جو است. برنجش بهتر از برنج صدری نباشد، کمتر هم نیست. اغلب اراضیش نی زان، چه به جنگل کوهسار نزدیک است و چه بعضی جنگلهای کوچک داخلی در دامنهها دارد. چشمه سارهای فراوان دارد. پنبه و هندوانه خوب عمل آید. مردمش مهربانتر از یموت و به تربیت نزدیک، و تمام زندگانی و آداب و مرسومات با

یموت شریک و صحراگرد و در آلاچقها بسر می برند. مردها به کلی از صنعت بی نصیب و به خوردن و راحت کردن علاقه دارند. مراتع و مزارع گوکلان بی شمار، اراضی شالیزار فراوان و مثل مازندران. در عقیده مذهبی ثابت از یموت و به ایشانان و مشایخین اعتقادی کامل دارند و اطاعت آنها را بجای می آورند. نسبت به یموت چشم و دل سیر و مهمان دوست و ساده لوح؛ و به واسطه کشیدن تریاک و شیر، شرارتشان از یموت کمتر و آنهایی که معتاد نیستند به مراتب از یموت دلیرترند و شرارتشان بیشتر است. جماعت گوکلان مرکب از دو گروه و دوازده طایفه.

گروه حلقه داغلو و دو دورغه^{۱۰۷}

خداوند رحمت کند مرحوم قائم مقام را در یکی از قطعاتش فرموده، «لاخته قزاقی اگر ده من جو یکجا بخورد، بدمستی نمی کند؛ برخلاف یابوهای دو دورغه که قدری جو زیاد دید و در قوروق بی مانع چرید، اول لگد را به مهتری که تیمارش می کند می زند.» و مردمان آن طایفه به همین صفت موصوفند.

جماعت حلقه داغلو

غائی، قره بل خان، ارکک لو، هجیق لق و قارنوا، بایندر، قرق. گروه حلقه داغلودر رشادت و جلالت دخلی به دو دورغه ندارند، مردمش شجاع و جنگی و در دامنه کوهها و تنگهها منزل دارند. شالی کاری آنها خیلی کم و معاش آنها از گوسفند و بافتن پلاس و خورجین و نمد و غیره می گذرد، و اغلب زراعتشان دیم است و وصول مالیات از این طایفه کمال سختی دارد و مکانشان صعب است.

غائی مرکب از سه طایفه و هر طایفه مرکب از چند تیره: تمک غائی، قارناس غائی، داری بوقاچه غائی. هر یک از این طایفه [ها]، خان علیحده و طایفه علیحده دارند. قره بل خان یک خان دارد و یازده طایفه و آبه است: آجی بیک، پاشی، قاپان، پیچ، قارا، خوردایماق، قیر، کروک، عرب، سقر، سیکی چتر.

ارکک لویک خان دارد و دو طایفه: آق انجیک، قدانه. بایندرنه طایفه است و دوخان دارد: کولی، آق یاجی، قره یاجی، چوروک، طرانک، قلاچی، کسر، کروک، یساق لُق. قرق بزرگترین طایفه گوکلان است و ده طایفه است: کین لیک، قاباسقال، دهنه، چکه، کوجکه، قاراجه، قارقوزی، صوفیان، کنکور، عنکوت.

چیق لُق دو طایفه است: چیق لُق و قارنوا. از گوکلان یک صد و هفتاد نفر سوار گرفته شده؛ نصف این سوار از طایفه حلقه داغلو و نصف دیگر از طایفه دو دورغه است. در سنه ماضیه این چاکر که در گوکلان بود، این سوار را مرتب و منظم نمود و لباس آن ها را به ترتیب لباس جکیت های خیوه پرداخت و هر صبح و شام از روی قوانین نظامی قزاق مشق می کردند و بسیار قابل شده بودند.

جماعت دو دورغه

مرکب از شش طایفه است. اغلب مردمانش شیره و تریاک استعمال می کنند؛ به واسطه این عمل، مردمش سالمتر و مطیع اند. عمل زراعتی این طایفه دخیلی به حلقه داغلو ندارد، هرکس آیشی دارد که شالی می کارد. آیش اصطلاح آنجا و زمین شالیزار را گویند. برنج گوکلان از این طایفه [ها] است: یانغاق، سنگریک، چاغر، بیگدلی، آی درویش، اجن قانجق.

یانغاق مردمش شجاع و سرحدنشین یموت و همیشه با یموت طرف هستند و مرکب از چهار طایفه هستند: ساری جد، قول لی، دیزاکری، کتی.

سنگریک چهار طایفه است ورنی زارها مسکونند و چشمه سارهای فراوان دارد که نهر عمیق صورت می بندد و داخل گرگان می شود: آب خارق، آب قره سو، چشمه عرب کور، قاراشون، قوشچی، خر، شیخ بیگی.

چاغر حاکم نشین گوکلان است، به کوهسار و ولایت نزدیک و هشت طایفه است: چاغر، قراول، کوسه، خوروتا، بای نل، ترکمه، کوش دوش، علامت.

بیگدلی که جزو چاغر و پنج طایفه است: بیگدلی، بوران، قارشمار، پان، امان قوجه.

آی درویش شش طایفه است: اوچی، قوجه مز، دلی، چی باری، عرب، تکرک.

اجق قانجق مرکب از چهار طایفه است: قانجق، یخاری اجن، آشاقی اجن، اورتاکی

اجن. بعضی ابه های متفرقه هستند که موسوم به ابه شیخ و خوجه است.

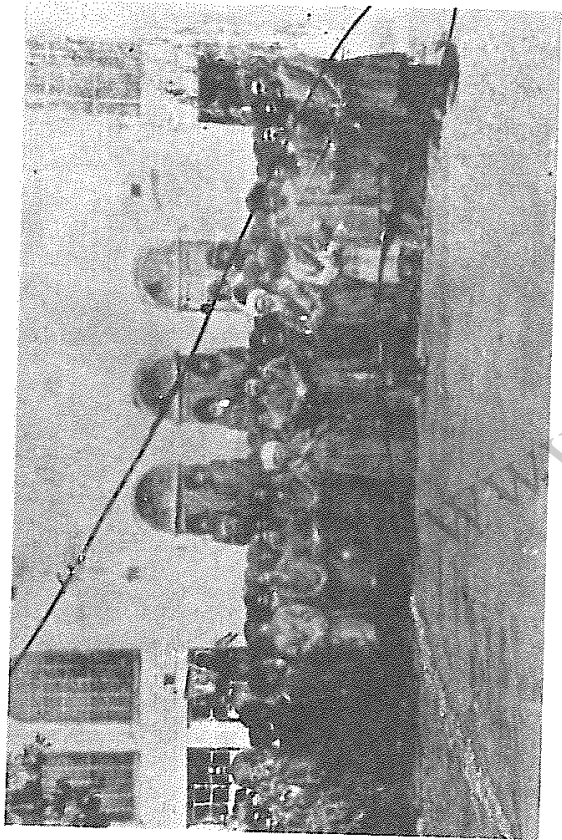
مشایخین و علسای گوکلان

جناب معارف آداب حاجی ملا قلیچ؛ ایشان امام جمعه [و] ریاست تاقه دارد و مردم اعتقادی کامل دارند و نذورات زیاد به او می دهند. مدرسه ای از آجر در نهایت استحکام برای طلاب در نزدیک ابه خودش که موسوم به ساری سواست، ساخته است و باغچه و آب روانی هم دارد.

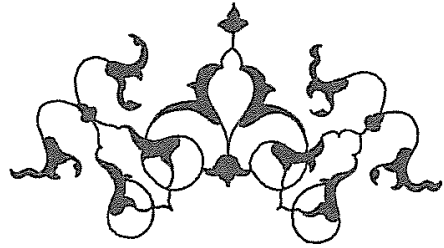
ابه اما کلوشیخ است. ابه سید. ابه موغو شیخ. ابه ممی شیخ. ابه حاتم ملا شیخ. ابه صحت الدین خوجه. ابه عالم ملا. ابه قلندر ملا. کزیک ملا. ارنفس ملا. حسن قاضی. قربان گلدی آخوند. جناب نوری ایشان. جناب خلیل الله پسر جناب امام جمعه.

خوانین گوکلان

مهدی خان قرق. ندرخان تمک. بای حسن خان قرق. خوشه خان و لدسیحان قلی خان. محمد حسن خان داری. نوربردی خان قرابل خان. مشهد قلی خان ارکک لو. ولی خان چاغری. نورمحمد مرداق خان سنگریک. خچند بردی خان و خدای بردی خان ینغاق. امانش خان غائی. رمضان خان آی درویش. آنه محمد خان بیگدلی. چغور ملا، خان و رئیس طایفه اجن قانجق. نورمحمد خان قربانلو.

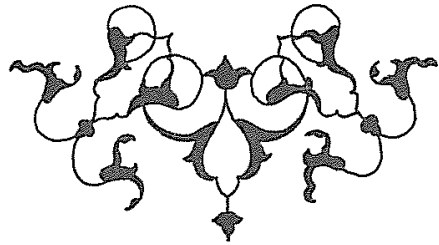


صفحه مقابل عکس خاندان دولت ابدآیت است که با تمام خوانین گوکلان و جناب حاجی ملاقلیچ ایشان امام جمعه، در استرآباد مصلح شده و در ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ به گوکلان رفته است.



بسم الله الرحمن الرحيم

جغرافی نظری از تهران به استرآباد است که رسم طرق و وضع منازل را می نماید



از تهران به استرآباد از خط شاهرود، به میزان منزل شمارقوافل، چهارده منزل و هشتاد و دو فرسخ است: خاتون آباد یا شریف آباد، ایوان کیف، قشلاق، ده نمک، لاسجرد، سمنان، آهوان، قوشه، دامغان، ده ملا، شاهرود [د]، تاش، قوزلق.



از تهران به خاتون آباد پنج فرسنگ و راه همه جا چند درجه مایل به مشرق، جاده هموار و مسطح و کالسکه رو. جز دو آبادی که تقریباً یک فرسنگ از حضرت عبدالعظیم می گذرد، امین آباد است و درمقابل کوه معروف به بی بی شهربانو واقع و متعلقه به حضرت علیا است و دیگری هاشم آباد ناظم خلوت است، دیگر آبادی در کنار جاده نیست.

خاتون آباد معتبر و یک صد و بیست خانوار رعیت دارد و تیول جناب موثق الملک است و در محاذی حصار امیر واقع است. آبش از رود جاجرود جاری و قنات هم دارد. کاروانسرائی در نهایت استحکام مرحوم حاجی ملا علی معروف به کنی اعلی الله مقامه از آجر ساخته، برای زوآرو

قوافل خوبست. چنانچه تعمیر شود، قابل سکنا است. از خاتون آباد به شریف آباد دو فرسنگ و راه مایل به جنوب شرقی و جاده مسطح و به فاصله هر نیم فرسنگ در نزدیک جاده، ده و آبادیست: الواک، کبرود، خسروآباد، شریف آباد. چون آب رودخانه جاجرود از این اراضی به سمت ورامین می رود، نهرهای متعدده از آن رودخانه جدا کرده اند. بدان جهت برای گذشتن از آنها، حرکت کالسکه مانع از سهولت است و بلکه در فصل بهار که آب رودخانه طغیان دارد، خالی از اشکال نیست و برای بنه و سوار هم اسباب زحمت است.

شریف آباد ده معتبر و باغ مصفائی دارد که متعلق به ورثه محمد قلی بیگ نایب اصطبل خاصه است. نهر بزرگی در پشت شرقی باغ از آب جاجرود می گذرد که زراعت شریف آباد را مشروب نموده به دهات ورامین می رود. از شریف آباد به ایوان کیف پنج فرسنگ و جاده همه جامسطح و کالسکه رو است. طرف دست چپ جاده، همه صحرای بوته دار و هموار بی آب و بی آبادیست و منتهی به جبال و دره ماهورهای دامنه کوه قرا آقاج می شود. به تفاوت بعد از نیم فرسنگ الی بیشتر و طرف دست راست جاده، از شریف آباد الی یک فرسنگ [و] نیم بل متجاوز، دهات ورامین و زراعت است که تا جاده مسافتی دارند. دو فرسنگ که از شریف آباد می گذرد، در کنار دست راست جاده قهوه خانه و چند باب دکان و باغی میرزا ابوالقاسم خان دو سال است ساخته و رشته قناتی احداث نموده که در لب جاده آفتابی می شود و برای عابرین نهایت خوبست. از این قهوه خانه تا ایوان کیف سه فرسخ و هم صحرای خشک و زمین بایر و از طرف دست چپ به فاصله یکی دو فرسخ از لب جاده، منتهی به ماهورها و کوه های سخت خشک هزار دره می شود و آبادی در نزدیکی جاده تا ایوان کیف نیست.

ایوان کیف خالصه دیوان اعلی و قصبه است. تیول جناب اجل امین خلوت وزیر مخصوص است. سیصد خانوار رعیت متجاوز دارد. خانه های اربابی مزین عالی و کاروانسراهای مرغوب جدید خشت و گلی و یک کاروانسرای بزرگ آجری از بناهای قدیم که به واسطه عدم تعمیر کثیف و مخروبه شده و قابل تعمیر است [و] قهوه خانه و دکاکین متعدد و دو باب حمام دارد. زیادی حاصل آنجا جو است. هندوانه آنجا دیم و به واسطه بی آبی میوه ندارد. یک رشته قنات کهنه ایوان کیف دارد که رفع احتیاج شرب اهالی را نمی کند و اهالی آنجا از آب رودخانه دماوند مشروب می شوند، و آب انبارهای بزرگ و یخچال دارند و در موقع خشکسالی از آب به آن ها سخت می گذرد.

صنایع آنجا جاجیم های پشم و ابریشمی ممتاز است. معدن نمک سنگ نزدیک و بعضی آثار عتیقه در آن نزدیکی ها از قبیل بناهای آجری یافت می شود که اهالی ایوان کیف کنکاش کرده و آجرهای قطور و معمولی امروز پیدا کرده، فرش حیاط و حوض و آب انبار می کنند. از قرار تقریر اهالی، وجه تسمیه ایوان کیف، ایوان کی بوده و این آجرها هم از آجر آن بناها است؛ والله اعلم. به هرحال امروز ایوان کیف قصبه ای آباد و دارای تلگرافخانه است و مردمش به واسطه

عبور و مرور زوار، صاحب بضاعت اند. و رودخانه ای از وسط آبادی می گذرد. از ایوان کیف به قشلاق شش فرسخ و زمین تا دو فرسنگ که اول سردهنه خوار است، همه جا مسطح و در یک فرسنگی ایوان کیف، قهوه خانه گلی و چاه آبی حفر کرده اند. از این قهوه خانه که رد می شود تا اول سردره، زمین صاف و کویر و بوته های عظیم و خار شتر است. در فصل زمستان و بارندگی، حرکت مال سخت و بلکه با اسب به کویر فرو می رود. طرف راست و چپ جاده به فاصله یک فرسنگ کمتری بیشتر، کوه و ماهور است و سمت دست راست نهر عمیقی است که آب شور است و داخل دره می شود. در فراز این دره که تپه بسیار بزرگ و مرتفعی است و عبارت از دوشعبه است و جاده سرایشیب و میان این دو تپه واقع است. و قلعه ای در روی تپه سمت جنوب از آثار قدیمه باقی و اول سردهنه خوار است. سابقاً این محل خالی از مخاطرات نبوده و زوار و قوافل به سختی از این سرزمین عبور می کرده اند، حال بحمدالله امن است. از اول سردره تا آخر دو فرسنگ است و جاده در میان دو شعبه از شعبات البرز و ضلعی از کوه کنار گرد است.

از اول دره آب شور کمی است، رفته رفته از چشمه سارها این آب زیاد شده نهر عظیمی در فصل بارندگی صورت بسته، از طول دره همه جا سرایشیب به جلگه خوار می رود. جبال اطراف دره که مانند دیوارهای محکمند، به واسطه آنکه سنگ آن کمتر و غالباً در فصل بارندگی محل تصادف باران است، خطوط متوازی عمیق بهم رسیده و هیأت آن ها را از سایر جبال امتیاز داده.

به فاصله یک فرسنگ که از سر دره رد می شود، کاروانسرای سنگی خرابه معروف از بنای انوشیروان بوده که منهدم شده. مقابل او، علی خان سرکرده اصائلو کاروانسرا و قهوه خانه ای از سنگ و گل ساخته است و چشمه آبی هم که نسبتاً شیرین است در آن نزدیکی هست که برای عابرین خیلی اسباب آسایش است. از این قهوه خانه میان دره تا قشلاق، آب و آبادی نیست و زمین شوره زار است. تا آخر دره یک فرسنگ و از آنجا تا قشلاق دو فرسنگ است.

قشلاق آبادی معتبر و دارای دکاکین چند و کاروانسراها است و آب انبار بسیار بزرگی دارد که مرکب سردی و گوارائی معروف و در تابستان محتاج به یخ نیست. چار دانگ او متعلق به سرکار نوابه مستطابه علیه عالیه متعالیه، حاجیه شمس الدوله است و آب او از رودخانه است و شالی کاری فراوان دارد. از قشلاق به ده نمک شش فرسخ است و جزو خوار محسوب می شود. جاده دو تا است؛ چنانچه به سمت ارادان و پاده و یاطری که حاکم نشین خوار است بروند، از قشلاق سه فرسنگ است و در راه همه جا نهرهای آب متعدد هست که به خوار می رود. و سرچشمه آب های خوار از دو رودخانه بزرگ است که یکی از سمت فیروزکوه جاری و موسوم به نمرود است و دیگری از سمت دریاچه تار و مومج دماوند ساری و معروف به دلیچای است که دهات و زراعت خوار را مشروب می کند. [در] این راه به واسطه انهار متعدده، حرکت کالسکه سخت است. ولی جاده معموله، مسطح و کالسکه رو است و زمین شوره زار و سنگلاخ و بی آبست.

ده نمک قریب صد خانوار رعیت دارد و تنها کوکاری و هندوانه و خر برزه آنجا فراوانست.

آبش شور و ناگوار و یخچالی شور دارد که در تابستان اسباب حیات عابرین است. قهوه‌خانه‌ای دارد مرکب از تحتانی و فوقانی است و طبقه فوقانی مرکب از سه اتاق و ایوان‌های جلو است که بهترین اقامتگاه زوآر است. خانه‌های رعیتی بسیار کثیف و قابل سکنا نیستند. سه کاروانسرا و چند باب دکان دارد. یکی از آن کاروانسراها از آجر و از بناهای شاه عباسی است؛ گرچه مخروبه است، ولی در ایام زمستان از برای قوافل و عابرین خیلی مفید است. از ده نمک به لاسجرد شش فرسخ و جاده همه جا مسطح و شن‌زار و همه جا مایل به جنوب شرقی است، کویر و گون‌زار. طرف دست چپ جاده به فاصله نیم فرسنگ، تپه‌ها و کوه‌های کوچک و پس از آن کوه‌های مرتفع عظیمه است. طرف دست راست صحرای کویری آب و گیاه است که به فاصله پنج الی شش فرسنگ منتهی به جبال می‌شود.

سه فرسنگ از ده نمک گذشته، قریه عبدالله آباد است و تا عبدالله آباد آبادی نیست. قریه عبدالله آباد سابقاً قلعه و کاروانسرائی داشته که فعلاً منهدم است. امروز قهوه‌خانه و باغ و آب انباری دارد و چند نفر رعیت در آنجا مسکون و علوفه و غیره می‌فروشند. عبدالله آباد نقطه قابل آبادیست. قنات لایقی دارد. کار بکنند، قابل زراعت و آبادیست و آبش به واسطه شوری زمین قدری شور است، ولی خیلی بهتر از آب ده نمک است، و ملکش نزاعی است و امروز در دست سمنانی است. از عبدالله آباد به لاسجرد سه فرسخ است. تقریباً یک فرسنگ که از عبدالله آباد می‌گذرد، چند نهرهای عمیق و عریضی است مثل خندق در میان خاک خوار و سمنانست و عرض هر یک از سه ذرع متجاوز و عمقاً از ده الی پانزده ذرع است که به خط عرضی در دو سه موضع جاده را تقاطع نموده، و آب این انهار در هر یک متفاوت در موقع سیل زیاد می‌شود. از مشرق شمالی به مغرب جنوبی جاریست، و در روی هر سه نهر پل‌های سنگی محکمی است که از عمق نهرها بنا و به سطح زمین مساوی است و به همین جهت، یرکری موسوم شده و امروز پل کربی معروف است. از اینجا اول خاک سمنانست. از پل کربی به گردنه لاسجرد یک فرسخ؛ دو قهوه‌خانه و دو آبادیست. مزرعه و قهوه‌خانه در جلو است. از آنجا که می‌گذرد مزرعه و قهوه‌خانه دیگری است موسوم به سیدآباد و جای با صفا و با نزهتی است. آسیائی دارد که آب آن آسیا از چشمه‌سارها صورت بسته و زیاد است. از گردنه لاسجرد به لاسجرد یک فرسنگ کمتر است و این گردنه عبارت از دامنه‌های مرتفع سنگی و سنگش گچ است پر گرد و غبار. راه کالسکه علیحده و راه سوار علیحده است. به نشیب گردنه که می‌رسد، راه مسطح می‌شود و از فراز گردنه، لاسجرد نمایان است.

قصه لاسجرد باغات زیاد دارد و انار او معروف است. کاروانسرای آجری از بناهای شاه‌عباس در آنجا برپا و دایر است. به اضافه اتاق‌های مرغوب و بالا خانه‌های سفیدکاری عالی ساخته‌اند. تکیه و حمام هم دارد و سیصد خانوار رعیت بیشتر دارد و مردمش با بضاعت و صاحب اغنام و احشام‌اند. و قلعه، کثیف [و] ملوث [و] امروز غیر مسکون و قریب به انهدام است، و

اهالی آنجا با سلیقه شده و وقری به آن بنای سابق نمی‌گذارند. لاسجرد امروز از بهترین مکان‌ها و هوایش خوب و آبش فراوان لیکن شور و تلخ و زمینش قابل هرگونه زراعت است. از لاسجرد به سمنان شش فرسخ؛ راه همه جا مسطح و جنوب شرقی است. نیم فرسخ از لاسجرد که می‌گذرد، مزرعه‌ایست خوش آب و هوا و معروف به شیرآورد. از آنجا تا سرخه‌آبادی نیست. در نیم فرسنگی سرخه دو سه مزرعه در کنار جاده است ولی آبش شور است.

سرخه در سه فرسنگی سمنان واقع و آثار قدیمه دارد و از دهات معتبر و آباد سمنانست. دو سال است جناب نیرالممالک تیول موجب خودش کرده و فعلاً سپرده به ابراهیم خان یاور فوج سمنان است که در سرخه مسکون است. پانصد خانوار رعیت بیشتر دارد. تکیه و قهوه‌خانه و دکا کین متعدد دارد و یک دسته سرباز بده است و مردمش شجاع و رشیدند. و انار و خربزه آنجا به لطافت و شیرینی معروف است و آبش شیرین و گواراست. از سرخه الی آسیاهای نزدیک شهر، آب و آبادی نیست ولی در دامنه جبال شمالی، مزارع بسیار و در جلگه جنوبی، قراء متعدده است. در سمت چپ جاده فی الجمله کویر و باتلاق است و تا نیم فرسنگ به تفاوت، منتهی می‌شود به کوه‌های پست که در پشت آن‌ها کوهی است پرسنگ و بزرگ و سیاه‌رنگ، موسوم به کوه قالیباف است. پس از کوه مزبور، جبال نیزه‌ایست که سنگسرو و شمرزاد دبلوک معروف سمنانست که در دامنه آن واقع‌اند. این جلگه سمنان آهو و شکار بسیار دارد.

شهر سمنان از شهرهای بزرگ، هوایش سالم و مردمش به امر رعیتی راغب و زراعت آنجا جو و گندم، و تنباکو خوب عمل‌آید. باغات میوه زیاد است و خر بزه و هندوانه او فراوان و ارزانست و انواع سیزیجات می‌کارند. جمعیت سمنان از سی هزار نفر کمتر نیست و بازارهای متعدد و تجار معروف زیاد است. حمام و تکایا و مساجد او متعدد و مسجد شاه سمنان که از بناهای خاقان کشورستانست، به عظمت بنا و خوبی معروفست و موقوفات صحیحه دارد که هر سال تعمیر می‌شود. ارک و عمارات دولتی آنجا متعدد و قلعه و باره محکم در اطراف عمارات هست. اصل بنای ارک را مرحوم حاجی بهمن میرزای بهاءالدوله کرده و حکام همه ساله به امر دولت تعمیر کرده‌اند. مخصوصاً مرحوم ضیاءالدوله تعمیری بسزا کرده و بعضی تصرفات الحاقات بر بنای سابقه افزوده‌اند. و امروز ارک سمنان از ابنیه عالی دولتی محسوب و مشتمل بر حیاط‌های متعدده دیوانخانه و خلوت‌ها و اندرون و حمام و اصطبل و کالسکه‌خانه و غیره است. در بیرون ارک، باغ و عمارت مرحوم ضیاءالدوله است که تماماً از آجر و مشتمل بر تحتانی و فوقانی و حوضخانه عالی است که زوآر و اشخاص محترم در آنجا اقامت می‌کنند. و کاروانسراهای متعدد برای زوآر در مقابل ارک ساخته‌اند؛ و وصل به امامزاده ابراهیم علیه السلام که در سمت غربی ارک است، دو کاروانسرا ساخته و بالا خانه‌های متعدد دارد. و تلگرافخانه دولتی در یکی از حیاط‌های ارک و از خارج هم درب دارد.

شهر سمنان از بناهای قدیم و نسبت این بنا را به تهمورث می‌دهند و امروز دارای ابنیه

جالیه و نسبتاً آباد و پر جمعیت است. اسامی محلات از این قرار است: محله ناسان، لتی بان، اسفنجان، چوب مسجد، شاه جوق، کودی در، کل شمعان، فرادقان، ملیحی، کودان کوه.^{۱۱۸}

از سمنان به آهوان شش فرسخ و راه مایل به سمت مشرق. در یک فرسنگی سمنان، نقطه ایست موسوم به حوض مرحوم ملامحمد سمنانی؛ در سر قناتی بنائی به شکل آب انبار از آجر ساخته و پله ها قرار داده که به آب می رسد. از برای عابرین مفید است. از حوض که می گذرد، تا دو فرسخ جاده مسطح و آب و آبدادی در کنار و نزدیک جاده نیست و راه همه جارو به بلندی است و منتهی به گردنه کوچکی می شود که اول دره و ماهور است و تقریباً سه فرسنگ این دره ها امتداد دارد و راه ناهموار است تا به جلگه آهوان برسد. بعضی مزارع و آبدادی از سه فرسنگی سمنان هست تا یک فرسخ و نیمی آهوان. قریه کلهلا و محمدآباد سمت راست جاده مسافتی دارد و طرف چپ جاده دامنه کوه ها، قریه چاشخوران و مزرعه رویان است که جای باصفا و آب گوارائی دارد و رشته ای قنات از جلو [ی] قهوه خانه می گذرد و یکی دو مزرعه جدید و یک قهوه خانه و طویله تازه هم ساخته اند. از این نقطه تا خود آهوان، راه پست و بلند و جاده میان تپه ها و کوه های کوچک است و آبدادی نیست.

در آهوان دو کاروانسرا و یک چاپارخانه خراب است. یکی از کاروانسراها از سنگ ساخته شده و به بناهای انوشیروان معروفست و منهدم شده، و دیگری کاروانسرای شاه عباسی است که از آجر ساخته شده. بقدری کثیف نگاهداشته و مواظبت نکرده اند که نمی توان سکنا کرد و مخصوصاً در فصل زمستان و پائیز که باد آهوان بوزد، انسان را هلاک می کند. بعضی زوار که استطاعتی دارند، در پشت کاروانسرا، لب جو و زیر درختان در زیر چادر این منزل را به سر می برند. و آبش آب چشمه و زالو دارد. باید خیلی از آب احتیاط کرد و بلکه آب را صاف نمود. مخصوصاً آب اسبها را باید مواظبت کرد، و الا زالوبه زبان و گلولی مالها چسبیده اسباب زحمت می شود. از آهوان به قوشه شش فرسنگ. به فاصله اندکی از آهوان، راه به صعود است؛ پس از آن تا قوشه همه جا سراسیمه و مسطح و طرف دست چپ و راست جاده به فاصله یک فرسنگ و نیم بیشتر یا کمتر، کوه است و اقسام نباتات و بوته های بزرگ قیچ و گز بسان جنگل روئیده که خالی از تماشا نیست. و تا قوشه آبدادی و آب نیست. بلوک تودر وار در سمت چپ این راه واقع است. قوشه سابقاً آب اتصالی نداشت. کاروانسرائی از بناهای شاه عباسی از آجر دایر و منزلگاه زوار و قوافل است. چند باب دکان حاجی علی نقی کاشی مقابل کاروانسرا ساخته و آب انباری در وسط این بنا از سابق بوده که حاجی علی نقی تاجر تعمیر کرده و آب این آب انبار از فاضل آب تودر وار بوده که در فصل بهار پر می کرده اند. و در سال های خشک که آب زیادی نداشت و اضافه از تودر وار نمی ماند، این منزل خشک و بی آب، و معلوم می شود که با بی آبی از آهوان تا قوشه به زوار چه گذشته و این منزل هم که آب نباشد به عابرین چه خواهد گذشت. حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد و الا شاهزاده آزاده امیرخان سردار سپهسالار اعظم دامت شوکت، خوف و وحشت های

خسته دلان و جگر سوختگان و دل ریشان از این براری را مبدل به راحت و گلخن، گلشن و دوزخ، بهشت و برزخ، ...^{۱۱۹} و دشت ها و صحراهای خشک بی آب و علف، سبز و خرّم؛ به جای خار شتر انواع فواکه غرس شده و استخرهای متعدد در آن براری ساخته شده و متجاوز از سی هزار تومان خرج قنات جدید فرموده اند و امروز زیاده بر دو سنگ آب دارد و بیشتر خواهد شد، تمام آن اراضی و یحیی آباد را مشروب می نماید. اراضی یحیی آباد بقدری قابل و حاصلخیز است که از قرار معروف، تخمی صد تخم متجاوز دیده شده. قلعه رعیتی از بناهای مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار در سمت غربی کاروانسرای قوشه به فاصله پانصد قدم باقی مانده و غیر مسکون بود؛ تعمیری بسزا کردند بالاخانه و سردری جدید افزودند و امروز مسکون و آباد و مکان رعیتی است، و آب قنات جدید از سمت شمال به طرف جنوب از خارج قلعه می گذرد.

از قوشه به دامغان شش فرسنگ زمین صاف و مسطح؛ تا دو فرسخی که امیرآباد باشد، آب و آبدادی نیست. امیرآباد ده بزرگست. قلعه و باغ و عمارات مرغوب متعدد دارد. از بناهای مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار اعظم است. ورثه مرحوم سپهسالار فروخته اند و فعلاً چهار دانگش متعلق به حاجی سید محمد لاریجانی و اخوان اوست و دو دانگش هم متفرقه مالک اند. ده بسیار معتبر و آباد و حاصلخیز است و از جاده تقریباً یک میدان دور است. از امیرآباد به دامغان چهار فرسنگ است. نیم فرسنگ که از امیرآباد می گذرد، آبدادی و قهوه خانه و باغی است موسوم به صیدآباد متعلق به حاجی ملارضا است و عمارتی برای خودش ساخته وده آبدیست و زراعتش به وفور است. نیم فرسنگ که از صیدآباد می گذرد، در کنار جاده قلعه و عمارت دولت آباد است. سابقاً خیلی آباد بوده. قلعه ای محکم و خندق و تکیه و حمام و چند باب دکان دارد و صد خانوار رعیت بیشتر دارد و متعلق به حاجی فرج الله خان احتشام نظام است. در سمت جنوب این قریه، باغ پسته است. یک فرسنگ از دولت آباد گذشته، باغ و قهوه خانه جدیدی موسوم به قدرت آباد حاجی احتشام نظام در کنار جاده ساخته، خالی از روح نیست. از قهوه خانه قدرت آباد تا دامغان دو فرسنگ؛ در نزدیکی جاده آبدادی نیست. در سمت شمال به فاصله یک فرسنگ و بیشتر، بعضی دهات خراب و ویران و بعضی آباد و دایر: سعیدآباد مخروبه، اسمعیل آباد، منصورآباد، شیرآشیان، علی آباد، عوض آباد، رضی آباد، آهویان، مزرعه شیربند دو فرسخ دور از جاده است. قراء واقعه در سمت راست جاده، به فاصله یکی دو فرسخ: سعیدآباد، اسمعیل آباد خرابه، حجاجی، در کیان، مهدی آباد، عبیرآباد، جعفرآباد، قلعه زرد. از دولت آباد حاجی احتشام نظام هم می توان به سمت استرآباد رفت و از قرار معروف پانزده فرسنگ است؛ به این معنی [که] از دولت آباد به چشمه علی دامغان و از چشمه علی به چهارده کلاته، از چهارده کلاته به کتل جهان نما، از کتل جهان نما به استرآباد. چون راه بیلاق است، خیلی سخت و سرد و مخصوصاً کتل جهان نما خیلی صعب است.

ولی راه متداولی حضرات چهارده کلاته است.^{۱۲۰} و حصین و دارای برج و باروی محکم و خندقی شهر دامغان از شهرهای قدیم ایران^{۱۲۱} و

بوده. برج‌های دور شهر در بعضی نقاط تا کنون باقیست و آثار عتیقه در این شهر بسیار است؛ از جمله مسجد معروف به تاریخانه^{۱۱۱} و مناره آنست و دیگری مسجد جامع و گل‌دسته آنست. راستا بازار و کاروانسرای دارد. در سده ماضیه نتیجه جدید مرغوبی حاجی محمودخان یاور و حاجی آقا احمد و سایر ورثه مرحوم حاجی آجودان ساخته‌اند که نهایت تعریف دارد. شهر دامغان بزرگ و جمعیتش کم و مردمش فقیر و بی بضاعت، شور آبادی در کله ندارند. عمارت دولتی او منحصر به مولودخانه است که تولد خاقان کشورستان^{۱۱۲} در آن محل به ظهور رسیده؛ با آنکه مرحوم ضیاءالدوله تعمیر کرده و موقوفه مخصوص دارد، به واسطه عدم تعمیر مخروبه و غیر مسکون است. جز چند باب عمارت خوانین دامغان، خانه آبادی نیست و تماماً به وضع قدیم و مخروبه است. سه حمام آباد دارد و دو مدرسه و به اضافه کاروانسرای آجری شاه عباسی، و کاروانسرای خشت و گلی برای زوار ساخته‌اند. جناب حاجی میرزا حسن مجتهد باغ مفصل مزینی با عمارت مختصر خارج از شهر ساخته‌اند و آب از جلوی باغ می‌گذرد و بیدستان خوبی ترتیب داده‌اند که بهترین مکان شهر دامغانست و برای اشخاص محترم بهترین منازل و به شهر خیلی نزدیکست. بعضی زوار در صحن امامزاده منزل می‌نمایند. چون شهر دامغان از شهرهای قدیم است، تمام منازل قدیم غریب گز^{۱۱۳} دارد. باید در مکانی منزل نمود که منزلگاه قوافل و زوار نباشد و تازه بنا شده باشد. و کلیه آب شهر دامغان و زراعت دهات از آب چشمه علی دامغان^{۱۱۴} است که به ترتیب و خوردن هرده، آب به میزان مشخص از آب بخش کن جدا شده و به نهرهای هرده جاری می‌شود و مستحفظ دارد که آب کم و زیاد نشود و کسی تعدی نکند.

باد چشمه بادخان معروف^{۱۱۵} وقتی وزیدن کند، درختان عظیم را از ریشه کنده و در جلّه تابستان بقدری سرد می‌شود که باید آتش سوزاند؛ و به همین جهت فصول اربعه آنجا صحیح نیست و گویا به همین جهت مردمان دامغان متلون المزاج هستند. خاکش بقدری خوب است که خشت خام او کمتر از آجر نیست. و چشمه علی دامغان در سه فرسنگی دامغان است و راه همه جا رو به شمال مغربی و از کنار رودخانه که به سمت جنوبی به شهر دامغان می‌آید باید گذشت. منبع این رودخانه چشمه علی است و متدرجاً آب‌های دیگر از سیلاب چشمه سارها بدو افزوده شده و اغلب گل‌آلود و همه جا سرایشب و از میان دره تا جلگه [وازلجگه] تا دامغان، و به شهر آمده و بعضی از قراء جنوبی و اطراف شهر از این آب مشروب می‌شود. سمت غربی رودخانه کوهیست مرتفع که بنا بر مشهور، لندهور بن سعد در قلّه آن کوه مدفونست و در قدام آن، کوه مرتفع دیگریست به شکل مخروطی موسوم به کوه شاهدهار و در سمت شرقی رودخانه کوه بزرگ و سیاهی است موسوم به منصور کوه یا کوه منصور شاه. مزرعه و آبادی دارد و نزدیک به جاده کوه مرتفعی است که در قلّه آن قلعه و برج و دیوار از زمان سلف تا کنون باقی و آن کوه موسوم به مهر و تکارواست. قریه آستانه که در دست جناب آقا سید علی قمی است در جنوب چشمه واقع و قلعه ورعیتی دارد.

از دامغان به ده ملا شش فرسخ و راه مشرقی و بیست درجه مایل به شمال است. از خرابه

بناهای وصل به شهر که خارج می‌شود، باغی مرحوم ضیاءالدوله ساخته و امروز متعلق به رحیم خان حشمت‌الممالک است. از این باغ تا ده ملا جاده مسطح و کالسه‌که رواست و تا مهمان دوست که سه فرسنگی دامغان است، قراء و آبادی در اطراف جاده به فاصله‌ای از نیم فرسنگ تا وصل به جاده بسیار است.

قصبه جز، ملک حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا آقای امیرخان سردار سپهسالار اعظم، و تا دامغان یک فرسنگ است و قصبه آباد معتبر است؛ عمارت و قلعه و حمام و مسجد دارد و سیصد خانوار جمعیت او است.

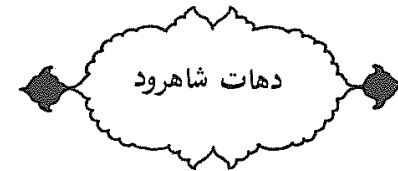
قراء و دهات اطراف جاده تا مهماندوست

حصار، نریشم، فیروزآباد، حیدرآباد، مایان، و امرزان، دهنو، حسین‌آباد، ابراهیم‌آباد، بک، طاق، امام‌آباد، مهماندوست.

[در] مهماندوست منزلگاه بسیار با صفا و باغ و عمارت خوبی مرحوم ضیاءالدوله مشتمل بر تختانی و فوقانی ساخته است و انبارهای آذوقه متعدد در باغ ساخته شده و کاروانسرای آجری قدیم و قهوه‌خانه و دکاکین چند هم ساخته‌اند و بسیار جای باصفا و تمیزی است. و باد معروف دامغان در موقع وزیدن تا تپه بک صدمه دارد، از تپه به آن طرف چندان سخت نیست. از مهماندوست به ده ملا سه فرسنگ و راه نود درجه مایل به شمال و جانب راست جاده و دهات بسیار است: ابراهیم‌آباد، زرین‌آباد، دولاب، نعیم‌آباد، قادرآباد، مومن‌آباد، حسین‌آباد، حداده، مرادآباد، کلاته ملا وصل به ده ملا است و تا کلاته ملا جزو خاک دامغان است و از ده ملا داخل خاک شاهرود می‌شود. سمت چپ جاده که شمال مغربی باشد، صحرای سنگلاخ و پست و بلند است که اغلب آن را آب سیل شسته و در او دره‌ها پدید آمده و این صحرا به مسافت یک فرسنگ منتهی به دامنه کوه‌های مجن می‌شود.

ده ملا قصبه‌ای آباد و قدیم، میوه او به وفور و خوبی معروف، باغات او زیاد و جمعیتش متجاوز از پانصد خانوار است. کاروانسرای شاه‌عباسی و قهوه‌خانه و دکاکین چند دارد. چند باب کاروانسرا و چاپارخانه از خشت و گل تازه ساخته شده. غریب گزده ملا معروف است. باید در این منزل خیلی مواظبت نمود که از آسیب این جانور موذی ایمن ماند. ممکن شود در این منزل زیر چادر خارج از آبادی بسربرد، خیلی بهتر است. از ده ملا می‌توان به استرآباد رفت و یک منزل نزدیک‌تر است؛ به این طریق از ده ملا به تاش شش فرسنگ است. به فاصله اندکی مسافت از جاده معموله، سمت چپ این جاده است و مجرای قنات ده ملا در طول این جاده سرایشب به ده

ملا می آید و جاده تا یک فرسخ مسطح و نزدیک به کوه می شود. وصل به کوه جاده ای در میان دو کوه است که جاده ای وسیع و اندک پست و بلندی دارد، ولی سخت نیست؛ منتهی به بعضی دامنه و بغله ها شده و به پای گردنه می رسد. از گردنه گذشته، جاده سراشیب و از میان دامنه های کوه و بغله ها گذشته، از میان بریدگی کوه مجن می گذرد وارد صحرای وسیع مجن می شود. قهوه خانه و کاروانسرائی در یک فرسنگی از کوه گذشته است و جاده مسطح و مستقیم است. از ده ملا تا قهوه خانه و کاروانسرای مجن سه فرسنگ و از آنجا به تاش هم سه فرسنگ است و درحقیقت این راه سختی ندارد و گردنه خاکی کوچکی دارد که چندان صعب نیست، و در راه شکار هم پیدا می شود و بعضی قراولخانه های سنگی از زمان قدیم در روی کوه ها به جهت مستحفظی و جلوگیری تراکم ساخته اند آثارش باقیست؛ و سوار به خوبی بدون زحمت می رود، برای کالسکه قدری سخت است. از ده ملا به شاهرود چهار فرسنگ و راه همه جا مایل به شمال است. سمت راست جاده به فاصله دو فرسنگ منتهی می شود به کوه های پست که دامنه آن ها کویر است و در این سمت دهات و مزارع دور از جاده بسیار است. از ده ملا تا دو فرسخ آبادی نیست، مگر قهوه خانه پ آب.



راهنجان، قلعه نو و کلاته خان متعلق به حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده سپهسالار اعظم است، آباد و مخصوصاً در هذه السنه ۱۳۲۲ که از خراسان مراجعت فرمودند، توجه کاملی در آبادی و تعمیر قنات و غرس اشجار آنجا شده است. قلعه علی اکبرخان، یونس آباد، سقاوه، اردیان، رویان، زوج، سعیدآباد، قلعه نوروزخان؛ باغ زندان نیم فرسنگی شهر است. شاهرود شهر معتبری است تاجرنشین و تجار معتبر خارجه و داخله در او مسکون و بازارهای متعدد و کاروانسراهای معموره تاجرنشین دارد و میوه خانه است و دارای حمام های متعدد و کاروانسراهای جدید مرغوب است که برای زوار ساخته اند. بندر معتبری است و آب معروف به جلالی که زیاده از پنج شش سنگ است، از وسط شهر از کنار خیابان می گذرد و اغلب کوچه باغ ها درخت کاشته اند و باغات میوه فراوان دارد و انگور و هلو و انجیر شاهرود معروفی است. ابنیه عالیه این شهر منحصر به یکی دو سه خانه است. رفته رفته مردم در صدد آبادی و ساختمان طرز جدید شده اند. خانه ها از خشت و گل و بندرت بنای آجری پیدا می شود. حکومت شاهرود در بسطام می نشیند و در شاهرود عمارت دیوانی ندارد.

بسطام در دامنه ای واقع است که دو سمت آن کوه، و جمعیت و آبادیش کمتر از شاهرود

است. ارکی قدیم دارد که محل نشیمن حکام است. هوایش در نهایت اعتدال و اراضیش حاصلخیز و سرور انگیز است. مقبره سلطان با یزید^{۱۱۶} رحمت الله علیه در داخل شهر در مقابل ایوان و مقبره امامزاده محمد پسر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مدفونست، و جمعی دیگر از مشایخ و معارف عرفا نیز در جوار ایشان مدفونند. سمت غربی این گنبد، مسجد و معبد با یزید بوده که گنجبری و منبت کاری درب مسجد نهایت تعریف دارد و بنا بر معروف، بانی این سلطان محمود غازانست^{۱۱۷} و جسد خود او نیز در سردابی که جنب این گنبد است گذاشته شده؛ و در حق این جسد چیزها می گویند و معروف است که هنوز اثر جراحی سینه اش باقیست و آنچه محقق است این جسد به حسب قد و جثه از مردمان امروز به مراتب طویل و عظیم الجثه تر است. و غرایب دیگر آن که مناره ای دارد در پهلویش گنبد به ارتفاع ۲۵ ذرع مانند منار جنبان اصفهان متحرک. بر بالای مناره روند به قوت حرکت دهند، جنبش مناره محسوس و آجری لب مناره بگذارند خواهد افتاد. سبب حرکت معلوم نشده؛ والله اعلم.

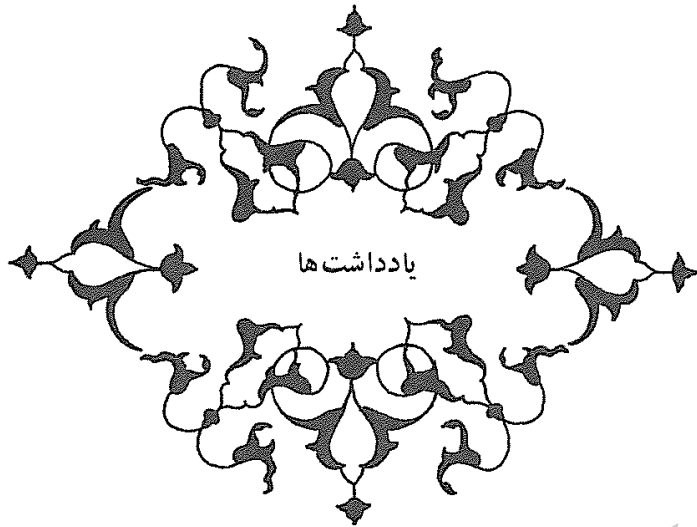
کوه شاهرود که از جبال معروفست در محاذی بسطام واقع و بعضی بیلاقات خوش آب و هوا در دامنه این کوه واقعند. دهات خرقان، مغان، ابرسیج و کوه پربرف ابر درین سمت و از بسطام نمایان است. از شاهرود به تاش شش فرسنگ و جاده تا کلاته مرحوم شاهزاده جهانسوز میرزا، خیابان مشجر و مسطح و کالسکه رو است. کلاته مرحوم شاهزاده جای مضافاً و باغات مشجر میوه و عمارتی نیکو و آب قنات و رودخانه دارد و تا شهر یک فرسنگ است. از این کلاته، جاده به سمت مغرب و در دو طرف جاده به فاصله یک فرسنگ و در بعضی نقاط کمتر، منتهی به کوه و تپه ماهورها می شود؛ و در این راه بعضی قراولخانه های سنگی در فراز تپه و کوه ها از آثار قدیمه باقی است. در سه فرسنگی، قهوه خانه محمدآباد و کاروانسرائی زیر دست جاده تازه ساخته شده و قهوه خانه علیحده ای هم با مرزعه در کنار جاده هست و راه همه جا مایل به صعود و مسطح و سنگلاخ و ماسه زار است تا به تپه ای مرتفع سنگی و خاکی می رسد. از آنجا تا به تاش دو فرسخ و جاده همه جا مایل به شمال مغربی و پست و بلند است و دو سمت جاده منتهی به کوه ها می شود. زیر دست جاده رودخانه است و در یک فرسنگی تاش، مرزعه و آبادی موسوم به گرد و تاجر است؛ و این رودخانه تاش و آب های متفرقه موسوم به دانه دو آبست.

تاش جزو عمل شاهکو و مرکب از تاش بالا و تاش پائین است و در جغرافیای استرآباد کاملاً ذکر شده، قصبه ای معتبر و آباد و پرجمعیت است. مردمش صاحب اغنام و احشام و با بضاعت اند. هوایش نهایت بیلاقی و اطرافش کوه های مرتفع و در بعضی درختان اورس روئیده. کاروانسراهای متعدد و خانه های مرغوب ساخته اند و با گل سفید مخصوصی همه ساله در شب عید نوروز تمام اتاق ها و حیاط خودشان را سفید می کنند. و دارای تلگرافخانه و حمام رعیتی و تکایا و مسجد متعدد است و انواع شکار چرنده و پرند در کوه ها یافت می شود. از تاش به قوزلق شش فرسنگ و تا پای گردنه و کتل جلین و بلین یک فرسنگ است و اطراف جاده کوه و تپه است. این

کتل، کتل بسیار سخت و پرتگاه کم عرضی است و سنگ‌های بزرگ دارد؛ در تابستان مشکل است رفت و آمد نمود چه رسد به زمستان، ۲۲۸ متر ارتفاع او است. همین قدر هم جاده سرایشب است تا به کاروانسرای حاجی علی، و آبادی در راه نیست و جاده رفته رفته مایل به سمت مغرب و در دو سمت جاده کوه و رودخانه است. از کاروانسرای حاجی علی یک فرسنگ که می‌گذرد، جاده نسبتاً مسطح و منتهی پای گردنه دیج مینومی شود. این کتل نسبتاً چندان سخت و پرتگاه نیست و اعوجاجش کمتر و خاکی است. سمت چپ دره جاده است. هوا ابر کند و باد بوزد، خواه در چله تابستان باشد، انسان را هلاک می‌کند. از سر این کتل تا رباط سفید یک فرسنگ و راه همه جا سرایشب و از بغله کوه است. رباط سفید قهوه‌خانه و طویله و کاروانسرای سنگی دارد که در زمستان بهتر از هراتالار است. از رباط سفید که می‌گذرد، جاده سرایشب و در دامنه است تا به اول سرازیری قوزلق منتهی می‌شود. همه جا جاده سرایشب و اطراف جنگل و دره‌های عمیق جنگلی است تا به کاروانسرای قوزلق برسد، و دامنه‌ها سبز و خرم و سنگلاخ است. کاروانسرای قوزلق در وسط کتل از سنگ ساخته شده و برای مال خوبست. چند باب اتاق هم حضرت مستطاب اشرف والا آقای سپهسالار اعظم دامت شوکت از کیسه قوت خودشان ساخته‌اند و عابریین را با آن سختی راه و بی‌منزلی احیاء فرموده‌اند.

از قوزلق به استرآباد شش فرسنگ و راه و جاده تماماً در جنگل است و این جنگل‌ها انبوه و چوب‌هایش قوی و انواع چوب‌ها و میوه در این جنگل است و بنا و آبادی تا خود استرآباد در راه نیست. از قوزلق تا پای کتل یک فرسنگ و از پای کتل تا تپه سرد یک فرسنگ کمتر است. از تپه سرد به گرم آب دشت که فضای سبزه‌زار و به شکل مثلث مستطیل و سه سمت آن کوه‌های مرتفع جنگلی و بسیار مکان با صفا و چشمه‌های متعدد دارد، یک فرسنگ است. از گرم آب دشت به خیرات یک فرسنگ؛ آبادی آهنگر محله دور از جاده است.

خیرات هم فضای سبزه‌زار و اطرافش جنگل است و آبادی ندارد. از خیرات به پل غلامان یک فرسنگ. رفته رفته جنگل‌ها کم و به درختان انار منتهی می‌شود. از پل غلامان هم تا شهر یک فرسنگ کمتر است و در کنار جاده آبادی است. والسلام خیر ختام.



یادداشت‌ها

- ۱ - نخبة سیفیه. خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۶۹۰. میکروفیلم، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مرکز اسناد، شماره ۲۲۳۴.
- ۲ - آصف، محمد هاشم رستم الحکما. رستم التواریخ. بکوشش محمد مشیری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۵۷ و ۱۷۴.
- ۳ - کرمانی، حاجی زین العابدین. صواعق البرهان فی رد دلایل العرفان. تهران، ۱۳۳۷. جهت اطلاع به رستم التواریخ ح ص ۵۲ - ۵۱ رجوع کنید. حاجی زین العابدین نواده محمد حسن خان قاجار بوده است.
- ۴ - رجوع کنید به: کسروی، احمد. شیخ صفی و تبارش.
- ۵ - رجوع کنید به: سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوک. ترجمه پرویز رجب‌نیا، تهران، کتابفروشی زوان، ۱۳۳۴. مرحوم مینورسکی با تکیه بر قول اسکندر بیگ منشی، وجود قاجارها را در زمره قزلباشان (ص ۲۴) و یاری ایشان را بدان خاندان (ص ۲۴۵ - ۲۴۴) مورد تأکید قرار داده، در موردی دیگر (ص ۲۴۷ - ۲۴۶) بر اساس تاریخ شاه اسماعیل از مؤلفی ناشناس و احسن التواریخ، قاجارها را در شمار صوفیان پیرامون شاه اسماعیل مذکور داشته است. جائی نیز ایشان را در جمع «ایلات ترکمن» عصر شاه طهماسب قید کرده است (ص ۲۱).

- ۶ — رشیدالدین فضل‌الله بن عماد الدوله ابوالخیر. تاریخ مبارک غازی، داستان غازان خان. بکوشش کارل یان، هرتفورد انگلستان، ۱۳۵۸، ص ۲۹.
- ۷ — تحریر تاریخ و صاف. بقلم عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۷۱.
- ۸ — همان کتاب، ص ۸۰.
- ۹ — رجوع کنید به: بارتولد، و. و ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۱۰ — رجوع کنید به: اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، ص ۴۰۴.
- ۱۱ — پطروشفسکی، ای. پ. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات مؤسسه اطلاعات و تحقیقات اجماعی، ۱۳۴۴، ص ۱۲۶.
- ۱۲ — همان کتاب، ص ۱۲۵.
- ۱۳ — حاج سلطان عبدالمحمد میرزا یا سلطان محمد میرزا ملقب به سیف الدوله معروف به آقای داماد برادر مهتر سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله و پسر بزرگ سلطان احمد میرزا عضدالدوله فرزند چهل و هشتم فتحعلی شاه قاجار بوده و در شوال ۱۲۹۹ قمری ملقب به سیف الدوله شد. مناصب وی به ترتیب عبارت بودند از: نیابت تولیت آستان قدس رضوی (۱۲۸۹)، ژنرال آجودانی خاصه حضور ناصرالدین شاه (۱۲۹۸)، بیگلر بیگی تبریز (۱۳۰۱)، حاکم ملایر و توپسراکان و نهاوند (۱۳۰۵)، حاکم همدان (۱۳۰۹)، حاکم استرآباد (۱۳۲۰)، وزارت تجارت (۱۳۲۴)، حاکم کرمانشاه (۱۳۲۵)، حاکم خوزستان (۱۳۲۶). سرانجام در سال ۱۳۳۹ قمری درگذشت و در مقبره‌ای که در پارک خود در ملایر ساخته بود، مدفون گردید. جهت اطلاع رجوع کنید به: بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷، ج ۲: ص ۱۰۲-۹۹.
- ۱۴ — سید ظهراالدین بن سید نصیرالدین مرعشی. تاریخ طبرستان، رو یان و مازندران.
- ۱۵ — الملک الموقد عمادالدین ابوالفدا اسماعیل بن علی. تقویم البلدان.
- ۱۶ — ابوالحسن علی بن احمد بن جعفر بن مهلبی.
- ۱۷ — ابو عبدالله شهاب الدین یاقوت بن عبدالله رومی حموی. المشترك وضعاً المختلف صقعا.
- ۱۸ — در کتاب استرآباد تورات، حکایت مزبور راجع به خشایارشا ذکر شده است. سابقاً حکایت استرآباد راجع به اردشیر دراز دست می دانستند و حال نیز اقلیتی تردید دارند در این که حکایت مزبور راجع به خشایارشا است یا اردشیر دراز دست. مع هذا اندک دقتی در مضمون این حکایت رجوع آن به خشایارشا را اثبات می کند. جهت اطلاع رجوع کنید به: دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. ذیل «استر».

- ۱۹ — گرگان پایتخت هیرکانیا بوده است.
- ۲۰ — هیچ دلیلی در اثبات این مدعا در دست نیست. بیافزاییم که در منتهی الارب از استرآباد بعنوان یکی از دهات خراسان نیز یاد شده است. حالیه نیز دهی به نام «استیر» در دهستان قصبه بخش مرکزی شهرستان سبزوار وجود دارد که یحتمل همان استرآباد منتهی الارب تواند بود.
- ۲۱ — اصل: سلاوس.
- ۲۲ — اصل: یوقا.
- ۲۳ — گویا مقصود شهر قاجار باشی بوده است در ترکستان، وهموست که فردوسی در بیان لشکرکشی سیاوش به ترکستان از آن یاد کند. جهت اطلاع رجوع کنید به: دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. ذیل «قاجار باشی».
- ۲۴ — اصل: دوچار.
- ۲۵ — برابر سال ۱۰۱۵.
- ۲۶ — از انشاء عصر صفوی و مقرر حکام استرآباد.
- ۲۷ — اصل: خورسند.
- ۲۸ — حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله.
- ۲۹ — مقصود نادرشاه است.
- ۳۰ — اصل: پست باترین را خلق را.
- ۳۱ — اصل: خوردسالی.
- ۳۲ — وجیه الله میرزا سیف الملک سپهسالار اعظم. وی دوبار به حکومت استرآباد رسید؛ بار اول از ۱۳۰۴ الی ۱۳۰۸ قمری و بار دوم در ۱۳۱۲ قمری.
- ۳۳ — کذا (= خیرین دی).
- ۳۴ — بهلر فرانسوی که در ۱۲۶۹ قمری بعنوان معلم دارالفنون به ایران آمد، در سفرنامه خود می نویسد: «استرآباد دارالحکومه آن مملکت است... و اطراف آن قلعه‌ای است مثلث که قاعده آن به طرف شمال مقابل صحرائ ترکمان است و رأس آن به طرف جنوب است که متصل می شود به تپه‌های کوچکی که در آن سمت واقعند». رجوع کنید به: بهلر. سفرنامه بهلر. بکوشش علی اکبر خدایرست، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۶، ص ۴۹. در سال ۱۲۷۶ استرآباد را سی و چهار برج بود. میرزا ابراهیم که در آن سال از استرآباد می گذشته است، در توصیف برج و باروی شهر می نویسد: «... دور قلعه اش سه ربع فرسخ می شود. سی و چهار برج و چهار دروازه دارد که تردد می نمایند». رجوع کنید به: میرزا ابراهیم. سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و... بکوشش مسعود گلزاری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵، ص ۴۸. چارلز فرانسیس مکزی نخستین قنصل انگلیس در رشت نیز طی سفرنامه خود می نویسد: «... شهر استرآباد مرتفع است... اطراف آن خندق و دیواری کنگره دار از گل قرار دارد و برج‌های آن کاشیکاری شده است

و به فاصله هائی از هم قرار دارند. محیط آن تقریباً پنج کیلومتر است ولی احتیاج به تعمیر دارد و دارای سوراخ هائی است که اغلب ترکمان ها در شب از آنجا می گذرند و وارد شهر می شوند». رجوع کنید به: مکنزی، ج، ف. سفرنامه شمال. ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۹، ص ۱۹۰.

۳۵ — در سفرنامه میرزا ابراهیم و مکنزی، از دروازه های استرآباد بنام های «دروازه بسطام... دروازه چهل دختر... دروازه مازندران... دروازه سبزه مشهد» یاد شده است. رجوع کنید به: میرزا ابراهیم. ایضاً. و همچنین: مکنزی، یاد شده، ص ۱۹۱.

۳۶ — به هر دو صورت «سبز مشهد» و «سبزه مشهد» ثبت کرده است؛ هر دو ثبت را به همان صورت، مطابق اصل نگاهداشتیم.

۳۷ — کذا (= بنکچی ها).

۳۸ — یک کلمه خوانده نشد.

۳۹ — احمدخان قاجار علاءالدوله در ۱۳۱۸ — ۱۳۱۷ حاکم استرآباد بود.

۴۰ — سلیمان خان سرتیپ صاحب اختیار دو بار حاکم استرآباد شد؛ یک بار در ۱۲۸۵ و دیگر بار در ۱۲۹۲.

۴۱ — جهانسوز میرزا امیرنویان در ۱۳۱۶ — ۱۳۱۵ حاکم استرآباد شد.

۴۲ — دولتین روسیه و انگلیس، هر دو در استرآباد قنصلگری داشتند.

۴۳ — کذا (= کومه).

۴۴ — کذا (= آلاچیق).

۴۵ — کذا (= شاهکوه)، بنا را بر تثنیه به یاء و نون عربی گذارده است.

۴۶ — کذا (= ساور) بنا را بر تثنیه به یاء و نون عربی گذارده است.

۴۷ — کذا (= آلوکلاته).

۴۸ — کذا (= اترک چال).

۴۹ — کذا (= سیاه تلو).

۵۰ — کذا (= اوجاتوک).

۵۱ — کذا (= مرزن کلاته).

۵۲ — کذا (= سرخانکلا).

۵۳ — کذا (= تورنگ تپه).

۵۴ — کذا (= نومل).

۵۵ — کذا (= انجیر آب).

۵۶ — اصل: صید میران.

۵۷ — کذا (= اسپو محله).

۵۸ — کذا (= شاه ده).

۵۹ — کذا (= نامن).

۶۰ — کذا (= چهارده).

۶۱ — کذا (= دشت کلا).

۶۲ — کذا (= استون آباد).

۶۳ — کذا (= گزی).

۶۴ — کذا (= تپله وا).

۶۵ — کذا (= فیرنگ).

۶۶ — کذا (= دو درجن).

۶۷ — کذا (= برنج بن).

۶۸ — کذا (= وامنان).

۶۹ — کذا (= بدراق).

۷۰ — کذا (= قان یوقمن).

۷۱ — اصل: خدمتگذاری.

۷۲ — اصل: گرگانست.

۷۳ — اصل: هوش.

۷۴ — کذا (= کود).

۷۵ — اصل: راز یانج.

۷۶ — اصل: خضر.

۷۷ — اصل: که معروف.

۷۸ — اصل: سرآشيب.

۷۹ — اصل: ظرف.

۸۰ — کذا (= دره گزی).

۸۱ — برابر با ۱۳۰۱ — ۱۳۰۰ قمری.

۸۲ — جهت اطلاع از ترکیب عشیرتی ترکمانان، رجوع کنید به: لوگاشوا، بی بی رابعه. ترکمن های ایران. ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، انتشارات شباهنگ، ۱۳۵۹، ص ۲۷ — ۲۴.

۸۳ — در سفرنامه میرزا ابراهیم (ص ۵۷) تعداد خانوار یموت در ۱۲۷۶ قمری، ۹۲۱۵ خانوار قید شده است.

۸۴ — اصل: کمتر نیست.

۸۵ — اصل: آذوغه.

- ۸۶- اصل: رتب.
 ۸۷- اصل: چودنی.
 ۸۸- اصل: فرضی.
 ۸۹- یک کلمه خوانده نشد.
 ۹۰- اصل: تاسب.
 ۹۱- اصل: نهار.
 ۹۲- اصل: ذکر یا.
 ۹۳- اصل: یلغار.
 ۹۴- اصل: هول.
 ۹۵- اصل: جمعه.
 ۹۶- اصل: کمسیون.

۹۷- آق قلعه در زمان قابوس به اسپه دژ معروف بود و ترکمانان آق قلعه می گفتند. برج آن در زمان ناصرالدین شاه برای دیدبانی دشت ترکمن ساخته شد. رجوع کنید به: رابینو، ه، ل. مازندران و استرآباد. ترجمه غ، وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۱۹.

۹۸- اصل: سوفال.
 ۹۹- بنای باروی قزل آلان که برای دفاع در مقابل حملات مهاجمین شرقی ساخته شده بود به اسکندر و انوشیروان ساسانی نسبت داده شده است. رابینو (ص ۱۲۰) می نویسد: «... گویا مشتمل بر خندق عمیقی بوده است که در پشت آن دیوار محکم سنگی قرار داشت. اتاق های پاسداران در فاصله های نسبتاً منظم واقع بود و اکنون فقط حصارى کوتاه با تپه های کوچک متفرقی از آن برج و باروی عظیم که از حدود گمش تپه تا گکچه در سرزمین گوکلان امتداد داشت باقی مانده است. چنین بنظر می رسد که در بعضی قسمت های آن خندق یا کانال و نیز دیواری دیگر در پشت آن وجود داشته است.»

۱۰۰- نخستین قرارداد مرزهای خاوری ایران و روسیه در محرم ۱۲۹۹ قمری برابر دسامبر ۱۸۸۱ میلادی منعقد شد. طبق این قرارداد، سرحد ایران از خلیج حسین قلی خان تا قلعه بابا دورمز تعیین شد. ضمناً مقرر شد که کمیسرهائی از طرفین، این خط را بطور دقیق رسم نمایند. بعد از آن در طی چندین سال با عقد پروتکل هائی، سرحد ایران و روسیه را مشخص نمودند. جهت اطلاع بیشتر، رجوع کنید به: جهانبانی، امان الله. مرزهای ایران و شوروی. تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۶، ص ۲۴-۲۳.

۱۰۱- میرزا رضاخان سرتیپ مهندس در زمره نخستین محصلین اعزامی ایران بود به فرنگ. وی در زمان فتحعلی شاه همراه چهار تن دیگر به انگلیس فرستاده شد. پس از مراجعت، نقشه ساختمان دارالفنون را او تهیه کرد.

۱۰۲- در سنه ۱۸۹۹ میلادی برابر ۱۳۱۷- ۱۳۱۶ قمری یک هیأت روسی تا عمق ۱۰/۷۵ متری، وسط گنبد را حفر کردند. نتایج حاصله از حفاری این بود که، اولاً این تپه مصنوعی است و تا عمق مورد حفاری، صاحب زیرسازی از آجر؛ و احتمال می رود که تپه اطراف گنبد را بعدها به وسیله خاک ریزی مصنوعاً ساخته باشند. ثانیاً مسلم شد که نعش قابوس در کف یا زیرزمین این بنا مدفون نشده است و احتمال جسد وی همان گونه که در زمان خودش شایع بود، در تابوتی شیشه ای با زنجیر از سقف آویخته بوده است. مع هذا نه تابوت و نه مقبره پیدا نشده اند.
 ۱۰۳- اصل: حدث.

۱۰۴- کذا (= کنتور Comptoir).

۱۰۵- شهر قدیمی جرجان (گرگان) مرکز ایالت جرجان بود. بنای این شهر به زمان ساسانیان باز می گردد. در دوره اسلامی از اهمیتی بیشتر برخوردار شد. این شهر در حمله مغول ویران شد و حالیه جز تلی خاک و بازمانده دیوارهای قلعه آن، نشانی از جرجان باقی نمانده است.

۱۰۶- طبق نوشته حمدالله مستوفی در نزهت القلوب، مدفن یکی از پسران حضرت امام جعفر صادق (ع) در موضعی معروف به گور سرخ در جرجان قرار داشت. از این مقبره اثری باقی نمانده است. در ابتدای قرن حاضر، سه مقبره بنام های قرانگی امام، آق امام و قزل امام در آن حوالی موجود و ترکمان ها به آنان اعتقادی کامل داشتند. قزل امام در خاک روسیه و آن دو دیگر در خاک ایران واقع شده بود. ترکمانان ایشان را سه برادر می دانستند. جهت اطلاع بیشتر، رجوع کنید به: مستوفی، حمدالله. نزهت القلوب. بکوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.

۱۰۷- اصل: دو دوره. قائم مقام فراهانی در شمایل خاقان می نویسد: «دو دوره که به معنی ملک گیرنده است و یورت قدیم او معلوم نگشته، از نسل او خیلی عظیم در دشت ترکمانان هست و اسبان ایشان را جنسی جداگانه است که اغلب چابک و توانا باشند نه چندان نازک و زیبا.»
 رک: فراهانی، میرزا ابوالقاسم قائم مقام. منشآت قائم مقام. گردآوری حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، تهران، انتشارات ارسطو، بی ت، ص ۳۳۸.

۱۰۸- میرزا ابراهیم در سفرنامه خویش (ص ۱۷) اسامی محلات شهر سمنان را در سال ۱۲۷۶ قمری بدین ترتیب فهرست کرده است: سمنان (پنج محله دارد: اول، ناسار- دویم، چومسجد- سیم، لثی بار- چهارم، اسفنجان- پنجم، شاه جو.)

۱۰۹- یک کلمه افتاده است.

۱۱۰- بنای شهر دامغان بسیار قدیمی است. در نزدیکی شهر کنونی در محلی به نام تپه حصار، آثار تمدنی بسیار کهن از دوران پیش از تاریخ (۳۵۰۰ سال قبل از میلاد) بدست آمده است. حاصل کاوش های باستانشناسان آن است که شهری که یونانیان هکاتم پلیس یا شهر صد دروازه می نامیدند و پایتخت پارت ها بود، در این محل یا در نزدیکی آن قرار داشته است. در زمان ساسانیان تپه حصار، به شهر بزرگی مبدل می شود. در دوران اسلامی نیز بدلیل قرار داشتن بر سر راه

اقوام مهاجم و به جهت دفاع از مرز، واجد اهمیت بوده است.
 ۱۱۱ - طبق نوشته لاکهارت، مسجد تاریخانه تقریباً ۱۷۰ سال پس از نبرد نهاوند ساخته شده است. این مسجد در سمت جنوب شرقی شهر قرار گرفته است. معماری آن آمیزه‌ای است از شیوه معماری عهد ساسانی و اعراب. نقشه کلی آن عربی است، ولی ستون‌های قطورش به ستون‌هایی می‌ماند که از دوران ساسانی در تپه حصار باقی مانده‌اند. مناره آن صد سال پیش از بنای تپه حصار بر اثر زلزله خراب می‌شود و چندی بعد مناره‌ای دیگر می‌سازند از آجر که تاکنون باقی است. جهت اطلاع رجوع کنید به:
 Lockhart, Lavrence. Famous Cities of Iran.
 Walter Pearce & Co., Berentford. Middlesex, 1939.

۱۱۲ - مقصود فتحعلی شاه قاجار است که در سنه ۱۱۸۰ در دامغان متولد شد.

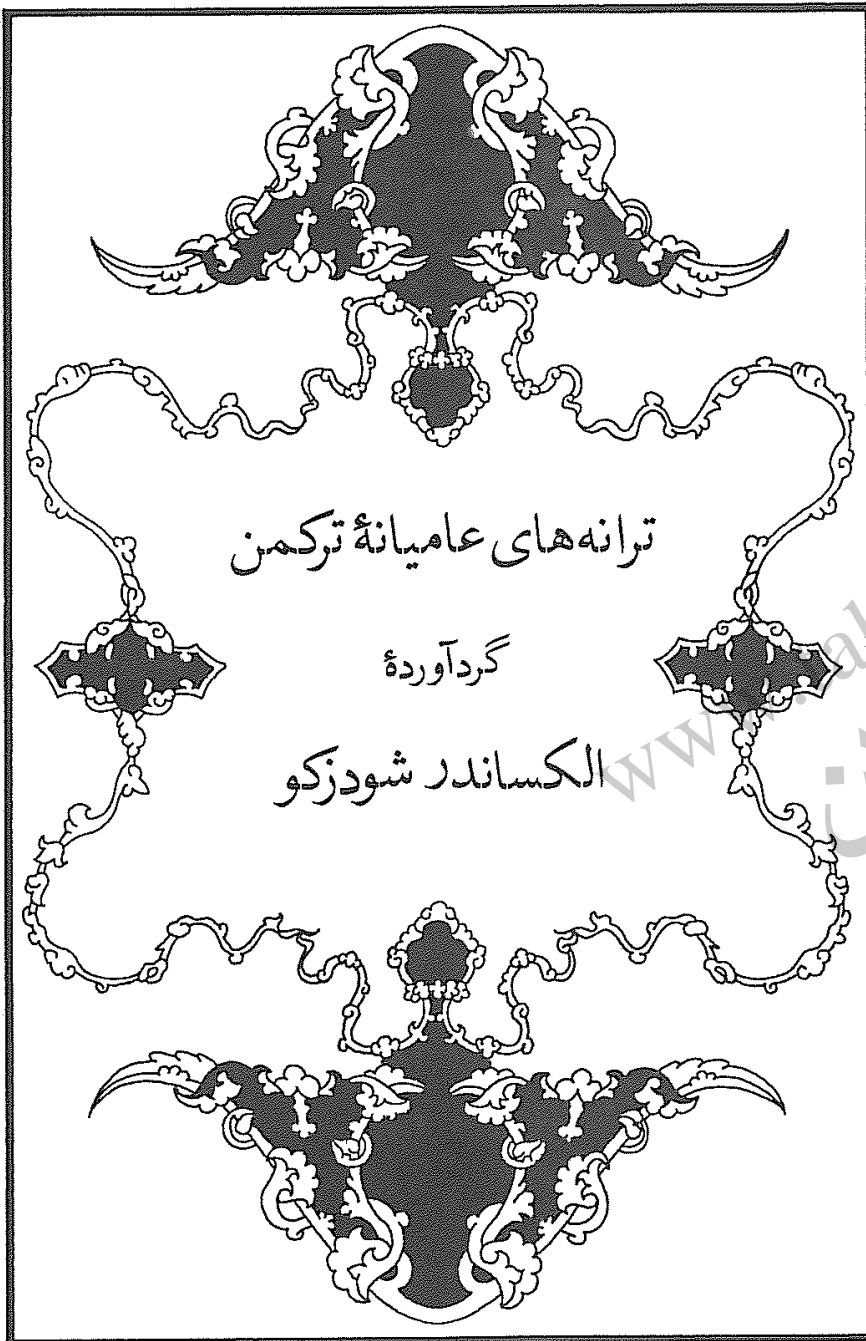
۱۱۳ - اصل: قریب گز.

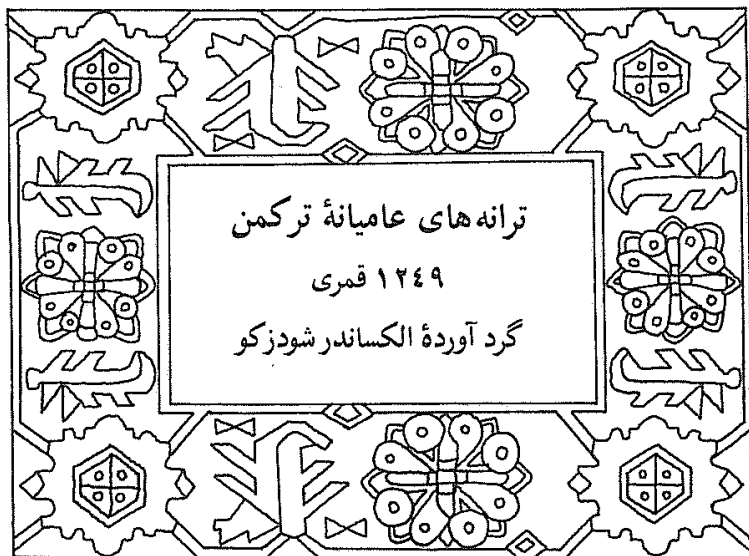
۱۱۴ - جغرافی نویسان عرب برآنند که خسرو اول در دامغان بنائی عظیم ساخته بود که آب چشمه علی بدان وارد شده، از آنجا منشعب گشته و از طریق صد و بیست مجرا تمامی محلات شهر را مشروب می‌کرده است. اندکی پس از تسخیر ایران در دوره اسلامی، این چشمه به نام کنونی آن موسوم شد. آقا محمد خان و فتحعلی شاه قاجار در اطراف آن چشمه عماراتی ساختند که بعدها بر اثر زلزله ویران شد.

۱۱۵ - اقبال یغمائی در جغرافیای تاریخی دامغان می‌نویسد، سرعت و شدت این باد گاه چنانست که فضا را تیره و تار می‌کند. دلیل شدت وزش آن، این است که چون دامغان در انتهای دالانی از شعبات کوه البرز قرار گرفته، پیوسته در معرض بادهایی است که تقریباً همیشه در این معبر جریان دارند. بدین جهت اغلب هوای دامغان غبارآلود است. آشفته‌گی دائمی هوا در این منطقه، موجب پیدائی باورهائی در باب چشمه باد خان شده است و اهالی برآنند که وزش باد معلول افتادن جسمی است ناپاک در چشمه، که با بیرون آوردن آن باد نیز متوقف می‌شود. جهت اطلاع بیشتر، رجوع کنید به: یغمائی، اقبال. جغرافیای تاریخی دامغان.

۱۱۶ - ابویزد تیفور ابن عیسی در سنه ۲۶۱ وفات یافت و در بسطام مدفون شد. مقبره وی در زمان سلجوقیان ساخته شده است و جز او دو تن دیگر به اسامی سردار عم‌جان و کاظم خان در آن مدفونند. بدستور غازان و محمد خدابنده، معماری به نام محمد بن حسن بن ابوطالب دامغانی عمارات جدیدی در اطراف مقبره بنا می‌کند و مسجد جمعه و گنبد مقبره را تعمیر کرده، محراب و سردابی نیز می‌سازد که هنوز آثارشان باقی است.

۱۱۷ - مقبره غازان خان در تبریز بوده است و امروزه اثری از آن باقی نمانده.





مقدمه

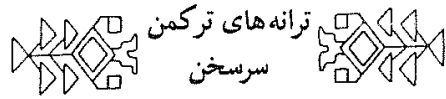


ترانه‌هایی کز پی خواهد آمد، ترجمانی هستند از ترانه‌های ترکمانی گردآورده الکساندر شودزکو در کتابی تحت عنوان «نمونه‌هایی از اشعار عامیانه ایرانی». شودزکو به سال ۱۸۰۶ در کرز یوپیج لهستان متولد و در ۱۸۸۱ در نوآزی-لوسک در قرب پاریس وفات یافت. وی در دوران سلطنت محمد شاه قاجار به عنوان قنصل روسیه به رشت آمده، در سنوات ۱۸۳۰ در این شهر مقیم بود. او را از این سفر، سیاحتنامه‌یی است که به فارسی نیز ترجمه و طبع گشته. شودزکو پس چندی از خدمات سیاسی کناره‌جسته، به کار علمی اندر شد و مابقی عمر را به استادی زبان و ادبیات اسلاوی در کلژدو فرانس سپرد. از زمره آثار وی، تئاتر ایرانی، دستور زبان ایرانی، ترانه‌های عامیانه اسلاوی و ترانه‌های تاریخی اوکرین در شمار است. کتاب «نمونه‌هایی از اشعار عامیانه ایرانی» را دو بخش است؛ بخشی به بیان حماسه بلند کور اوغلی اختصاص دارد، و دیگر بخش به ذکر گزیده‌هایی از ترانه‌های عامیانه ایرانی. در این بخش ترانه‌هایی از تاتارهای استراخان، ترکمانان، کالموک‌ها، طالش‌ها، ترانه‌های گیلان و مازندران، ترانه‌های اتراک آذربایجان و ترانه‌های فارسی گرد آمده‌اند. شودزکو تمامی این ترانه‌ها را از زبان اصلی به انگلیسی برگردانیده و در پایان کتاب، یک دو نمونه را نیز به زبان بومی و به الفبای فونتیک یا که رسم الخط فارسی، ثبت کرده است. از شمار ترانه‌های ترکمانی که اینک انتخاب و

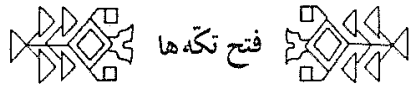
به فارسی باز گردانیده‌ایم، تنها به ذکر نخستین ترانه به زبان بومی بسنده کرده، مابقی را به انگلیسی ترجمه نموده است.

علت گزینش، ترجمان و درج ترانه‌های ترکمانی در کتاب حاضر، همانا همخوانی محتوای آنان است با دورسالهٔ پیشین (نخبة سیقیه و بیاض خانوار و انفاس). کلام آخر آنکه، از آن روی که ترانه‌های ذیل یکبار از گویش ترکمانی و ترکی آذربایجان به انگلیسی، و اینک از انگلیسی به فارسی برگردانیده می‌شوند، قدر مسلم وزن اصیل آن‌ها از دست شده و می‌شود. مع‌هذا، در ترجمهٔ حاضر سعی شد که به متن انگلیسی وفادار مانده، در نقطه‌گذاری‌ها حتی تا بدانجای که ممکن افتاد—همان متن را ملاک قرار دهیم. لهنذا، ذکر بی‌کم‌وکاست مضمون فرهنگی—اجتماعی ترانه‌ها را ولوبه نثر، اصح از پرداخت آنان به نظم، نظمی به همان سان دور از وزن اولیه، یافتیم.

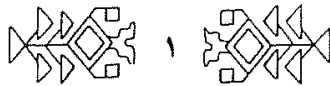
ذکر این نکته نیز ضرور می‌نماید که یادداشت‌های انتهای این بخش را، جز آنان که با علامت ستاره (☆) یا که حرف میم (=مترجم) مشخص کرده‌ایم، مابقی همه نگاشته‌های شوزکومی باشند.



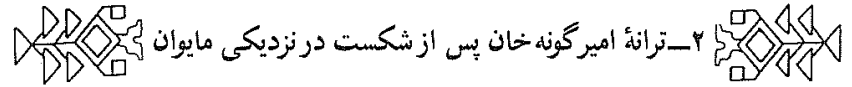
سیزده ترانهٔ ذیل را اکثراً طی مسافرتی که در سال ۱۸۳۳ به شمال خراسان کردم، در ناردین گردآوری نمودم.^۲ باوجود محبوبیت این اشعار بین ترکمانان و انتساب آنان به شعرائی از طوایف اتک، امکان دارد که این اشعار ره‌آورد ایرانیان شیعی، میهمانان همیشه خوش وارد این سرزمین، باشد. مع‌هذا بین این اشعار، سروده‌های اول و دوم و ششم را ازین گمان برکنار می‌دانم، چرا که برآمدهٔ اصالتی ترکمنی هستند. در هر حال، بایست به سادگی احساسات اخلاقی متبلور در این اشعار توجه داشت. اشعاری از ایندست، در کشوری که با هر آنگونه نظم اجتماعی بیگانه است و یحتمل نظمی هم اگر هست پایمال است، موهبتی الهی محسوب می‌شوند.



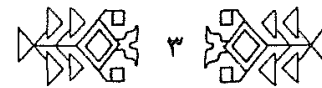
در سنهٔ ۱۷۸۲^۳، رضاقلی خان فرزند دوازده سالهٔ امیرگونه خان ایلخانی کرد در خراسان، به دست گروهی از ترکمانان مهاجم تکه اسیر شد. آنان شهر قوچان را چپاول و اهالی آن را به اسارت بردند. خیر این واقعه در چناران به امیرگونه خان رسید. وی به محض اطلاع، به تعاقب ایشان شتافت و در مایوان در قرب ایبورد^۴، بازیشان یافت. جنگی در گرفت که سه روز به طول انجامید؛ کردها به کلی مغلوب و امیرگونه خان به بجنورده گریخت. این دو ترانه که به یادگار در بزرگداشت آن واقعه سروده شده‌اند، به دو شعری می‌مانند که سرالکساندر برنز در «سفرهای بخارا» مذکور داشته است.^۶



سروران، به پیش روسوی دشمنان! بگذارید علی شیر اصلان برود. بارچا که در درمان دردها متبخرست و چو لقمان عاقل، خواهد رفت. از بیابان‌های مغان ملاپانچ خواهد آمد، مرید سرسخت شیرمردان (علی علیه السلام)، از نسل سروران تکه. بعد، زمان خواهد آمد. شجاعتش را بایست گاه پیکار با شمشیر ذوقفار و اسب عربیش بنگرید. آزاده چو حاتم، چونان گرگی که به گله زند، بردشمن می‌تازد. سوار اسبی چموش، نیزه در دست به تعاقب دشمن شتافته، بیدرنگ گرفتارش می‌کند. کامورخان قهرمان چونان رزم‌آوری شجاع و خدمتگزاری با وفا خواهد آمد. اینک خواجه را بنگرید! خواجه بی راستین در راه است. خان محمد بعینه خوکی است وحشی. او پدر و رئیس طایفهٔ کبیر از نولوست. در کارزار چنان چون گرگی دشمنان را به چنگال می‌درد.^۷

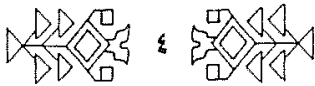


ترکمانان تکه، محمدخان صفدری^۸ را از من ستانده‌اند. محمدحسین، خان قجران را به اسارت گرفته‌اند. آسویگ‌ام را از دست داده‌ام. حاجی، خان قبیلهٔ شیخ امیرلو را شهرهٔ قهرمانان، از دست داده‌ام. اوبراسبی عربی، پوشیده در آهن، سوار بود. او را، سروروانم را از دست داده‌ام. امیرگونه‌خان بدینسان می‌نالد: آه، کی انتقام خواهم گرفت؟ جز یرچی^۹ هایم، آن قلاع آهنین آوردگاه را، از دست داده‌ام. مرا اسبی آرید با دمی به حنا آراسته رنگین. بگذارید هر دو بر آن بنشینیم. تمامی ترکمانان تکه را خواهیم کشت. برادرزاده‌ام در سراشیب کوه در مایوان کشته شد. ابراهیم خان^{۱۱} را خبر برید؛ بگوئید ایلخانی^{۱۱} را ترکمانان به اسارت گرفته‌اند. من عشقم را از دست داده‌ام. وای ما ای بیگ! وای ما! قهرمان-قوچ هایم را از دست داده‌ام.^{۱۲} شرزه چوشیران، چویگ‌ها مهربان در جمع، قهرمان-شترانم^{۱۳} را من از دست داده‌ام. من قهرمان-شیرهایم را که هرگز از بر چهار یا پنج نگر یختند، از دست داده‌ام. امیرگونه‌خان می‌گرید و می‌گوید، ریش شد دل‌هایمان، باغ‌های مایوانم پیوسته ویران باد. هرچه داشتم من از دست داده‌ام، همه را هرچه داشتم.



سه ترانهٔ ذیل به کرج اوغلان از طایفهٔ تکه نسبت داده شده که سروده‌هایشان در خراسان از محبوبیتی بسزا برخوردار است.
پسر: ای دختر قشنگ که لب‌چشمه ایستاده‌ای! مرا جرعه آبی ده؛ تشنه‌ام من. خدا نگهدارت دختر؛ مرا بیش نگه‌مدار. باید بروم.
دختر: من هرگز بدانان که نشناسم آب نمی‌دهم، و نه هرگز بدان مردی که چو نان تو کودن نماید. تو از کردائی، حرامزاده! بنوش و درنگ مکن. قبیلهٔ ما زنان نیست که زبوندند. برین چشمه خوشایندی نخواهی یافت. هر رو باه که بگذرد به شیرمشته نمی‌شود. بنوش و درنگ مکن.
پسر: من نمی‌توانم از اسب عربیم فرود آیم؛ نمی‌توانم حرف‌هایی که شنیدی باز پس گیرم. خسته‌ام من، فرود آمدن را نتوانم. جرعه آبییم ده ای دختر! عطشم را فرو بنشان! مرا بیش نگه‌مدار.
دختر: بلبلان در آوای چشمه می‌بالند. من از بلبلان بهتر آواز می‌خوانم. مرد خسته باید در خانهٔ خود خسبد. بنوش و برو، به امید خدا.
پسر: من در اردوی شما به میهمانی خواهم آمد؛ سپر بلایت خواهم شد. دختر عزیز! من غلام

بدرت خواهم بود.^{۱۴} محبوب من! مرا جرعه آبی ده بیاشامم.
دختر: برین جاده‌ها بسیارند مسافران؛ برخی گرسنه، برخی سیر. من یتیم هستم؛ بنوش و درنگ مکن بر راه.
پسر: ابروانت چون کمان‌اند، گویی به قلم نقش بسته. دندان‌هایت رشته مرواریدی را می‌مانند. پذیرایم که برادرت را غلامی باشم؛ دخترم! مرا جرعه آبی ده. وغیره.
دختر: در مزرعهٔ ما بسیار درختانند. گل سرخ و بنفشه فراوان داریم. برادرم را غلام سیاهی است که خدمتش کند. بنوش و بیش ازین مپای.
پسر: در اردوی ما باران بسیار می‌بارد. مردمان ما نم‌دینه کپنک^{۱۵} می‌پوشند. در کنار چشمه، گاه به بوسه‌ای یکدیگر را دیدار می‌کنند. مرا جرعه آبی ده. وغیره.
دختر: حال که در یافتنت، بیا تا به کنجی رویم خلوت. دستانم را بفشر، لبانم را ببوس، هر آن چیز را جز عشق از خاطر بزدا.
پسر: چرا ازین پیش روی گردانیدی؟ چه بی‌رحم بودی تو، چو آهن سرد. کرج اوغلان را تو ناسزا گفتی؛ اینک دلیلت چیست کور را جویا شده‌ای؟



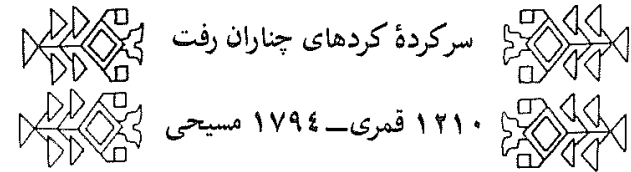
بگذار تمامی عالم علیه من برخیزند، من از تو جدا نخواهم شد، دخترم! بگذار قیامت بر زمین مستولی گردد، دخترم! من از تو جدا نخواهم شد. از بلند پر برف کوهساران، پیامبر فرامینش را به رعد و برق فرو خواهد فرستاد؛ آرزو از قنبر جدا خواهد شد^{۱۶}، اما من از تو جدا نخواهم شد، دخترم! جوانی بدینسان که منم، من از اردوی خویش می‌آیم. از دهانت شکر می‌بارد؛ بگذار بلبل از گل سرخ محبوبش جدا شود، اما من، آه! دخترم! من از تو جدا نخواهم شد. درپگاه از بستر بر می‌خیزم، از اولیاء کمک می‌طلبم. آه! بگذار فرهاد از شیرین جدا شود، دخترم! من از تو جدا نخواهم شد. کرج اوغلان می‌گوید: پروردگارا مرا به آرزویم برسان، دعایم را مستجاب فرمای. به خدای سوگند دخترم که من از تو هرگز جدا نخواهم شد.



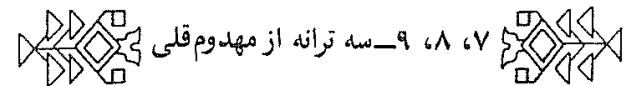
محبوب من با رخساری از لبخند تابان، از سرچشمهٔ این جویبار خنک می‌آید. برگردش مرغایانی (دختران زیبا)^{۱۷} حلقه زده‌اند که تمامی شان دست در دست، بدینسوی می‌آیند. بر چهره‌اش

قطرات عرق چنان چون شبنم نشسته؛ چشمان درخشانش مست از عشق. او یک دسته گل نرگس چیده، از پیشانیش عرق می‌چکد. در سال دوازده ماه است و سه روز مقدّس^{۱۸} من مبهوت ز بیابیت هستم؛ محبوب من عزالی سیه چشم است. او از درّه‌ی آمده، رو سوی درّه‌ی دیگری روان است. حور یست مگر؟ فرشته است آیا؟ یا که خود بهشت است کز نینسان چون ارض برگرد من همی گردد؟ مرغابی است مگر کز درّه‌ای آمده رو سوی درّه‌ی روان است چنین؟ کرج اوغلان به خود می‌گوید: مرا اندیشه نعمات دنیوی نیست. سرم را در راه محبوبم می‌سپارم. اینک او می‌آید، رشته مرواریدی از کمر آویخته.

۶- ترانه آقا محمدخان هنگامی که به جنگ همیشه خان



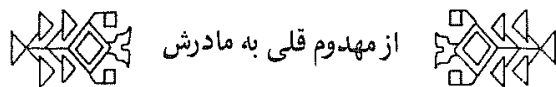
در خراسان شایع است که آقا محمدخان نزدیک می‌شود. او از اهل استرآباد است، از این ایل قاجار و شیعه مذهب. آنان آذوقه سر بازان را به چمنزار بسطام می‌برند. ابرها بر می‌آیند، می‌گسترند، و همه هر آنچه هست در مه فرو رفته است. ابرها بر گرد کوه می‌گردند، دهکده را فرو می‌پوشانند. رعدی پس رعد می‌غرد؛ باران می‌بارد. او را چهل هزار اسب است بسته اصطبل؛ زین هایشان جواهر نشان، بر یال هایشان طلسم آویخته^{۱۹}، بردم هایشان (حنا گرفته) الماس آویز است. چنین می‌انگارم کاسمان شبی پرستاره در جنبش است. او را چهل هزار توپچی است که توپ هایش را آتش کنند^{۲۰}. او را چهل هزار مرد است در کمین، همه در گذرگاه‌های کوهستان به قراول ایستاده‌اند. او را چهل هزار افشار است و چهل هزار تاتار. شاه فرمان داده است، و همگان باید بروند. او را چهل هزار مجمه است مملو گوشت؛ پرواری؛ و چهل هزار اسب تیز تک در اصطبل. او کردستان را گرفته، گرفتن تو (میش خان) برایش چه کاری دارد؟ شاه فرمان داده است، و تو باید از او تبعیت کنی.



پدر شاعری که این سه ترانه را سروده، از ترکمانان تگه بود و گذرانش همچون سایر ترکمانان؛ ایالات قرب اردو راپچو می‌کرد، اسیر می‌گرفت و آنان را در خبوه می‌فروخت. پدرازان طریق ثروتی

انباشت. بعد مرگش مهدوم قلی یگانه فرزند وی، به برکت ثروت موروثی، پیشه پدر را رها ساخته و به عوض چپو، با دوستانش در خانه به بزم می‌نشست. وی بیشتر اوقات را به تفکر، فلسفه و شعر می‌سپرد. زیستی از ایندست، پسند ایلغار یان نبود. مادر او را پیوسته نکوهش می‌کرد که مال را صرف بزم آرائی دوستان می‌سازد. کسانش نیز تهوّر او را مورد تردید قرار داده، ملامتش می‌کردند که چون زنان می‌زید. مهدوم قلی مادر را به شعر پاسخی گفت که در ذیل خواهیم خواند. تردید کسان در رشادتش، او را سخت گران آمد چندانکه روزی بتاگاه ناپدید شد. از غیب او همگان در تعجب شدند. مهدوم اسلحه برداشته، بر اسبی نشسته، به سوئی رفته بود. چندین روز سرگردان در دهات ولایت پرسه زد تا سرانجام اسیریش به چنگ آمد؛ او را طناب پیچ کرده با خود به خانه می‌برد تا تردید کسان بزاید و معلومشان کند که تنها عزمی کافیت که چونان غیر، مهوّر باشد. در راه بازگشت به رودخانه کوچک سومار رسید که از سوی اتک، اقامتگاه ترکمانان تگه، جاری می‌شود. خسته از راه، در حاشیه رود بخواب رفت. فی الحال، زمین کز جریان آب سست شده بود، فروکش کرده، مهدوم قلی را در آستان سقوط افکند. اسیر که دست و پایی بسته در سوئی افتاده بود، مهدوم را در خطر یافته به جانب وی غلطید؛ و قیابش را به دندان گرفته از غرق شدنش وا رهااند.

مهدوم قلی را این فداکاری در یاد ماند. بعد رسیدن به اردو نه تنها از فروش اسیر در برابر مبلغی گزاف سر باز زد، بل آزادش ساخته هدایی بسیار بدو داد. آنگاه محض ضمان امنیت وی، تا موطنش او را همراه شد. در رجعت از این سفر، در همان نقطه پیشین از اسب فرو آمده، بخواب رفت. در خواب حضرت علی (ع) بر او ظاهر گشته، شهادی به وی داد که بنوشد. مهدوم قلی از خواب برخاسته، خود را جوانتر از پیش احساس کرد و به گفته شیخی که این داستان را برایم روایت کرد، «قلبش بجای خود آمد، زبانش منع پایان ناپذیر الفاظ شد، پر از آتش و فصاحت». این نخستین الهام مهدوم قلی بود. از آن پس مهدوم قلی به شیعی پرشوری بدل گشت و بین ترکمانان به تبلیغ علیه برده‌داری پرداخت. هنگام مرگ همچون قدیسن، محبوب بود. وی از محبوبترین شعرای خراسان و ترکمن است. اشعار قلیلی که از او به خوانندگان نموده خواهد شد، نشانه‌ایست از خلاقیت آن ابرمرد. در اینجا بایست به یکی از ویژگی‌های اشعارش اشاره کرد، و آن عشقی است که مهدوم قلی به طبیعت دارد. عشقی چنین، در بین شعرای آسیائی نسبتاً نادر است. تأملات فلسفی وی در بوچی نعمات دنیوی را نیز باید متوجه بود. در کشوری چو ایران که مذهب و شعر مهمترین جنبه‌های تمدن مردم اند، مهدوم قلی خدمتی بسزا کرده است.



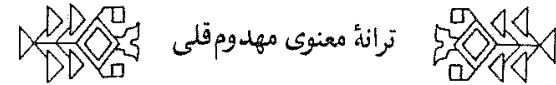
دختری کز برده سیاه و صخره‌ای! مرا سرزنش مکن. آنان می‌آیند که به ساز من گوش فرا دهند؛ آنان میهمانان چشمان من هستند. قطره شرابی چند می‌نوشند، و آنگاه می‌روند و هرگز باز نمی‌گردند.

روی درهم مکش؛ آنان نانی نمی خواهند، آنان میهمانان کلمات من هستند.

آه چه شهرهای بزرگی! چه اسرار ژرفی وجود دارند! چه کهساران بلندی! چه درختان سترگی! آن باغ‌ها را بنگر که ردیف درختان، آراسته در طراوت سرسبز پرشکوه، میوه‌هایی الوان چو مروارید بر می دهند. آنان میهمانان پائیزاند. به خدا بیاندیش، بترس از خدای. بدی را از دلت دور کن. این است آنچه بایدت آموخت.

مرد جوان به قدرت غره مشو. بنگر! توپیر خواهی شد، تو میهمان زانوانت هستی. مردی که نتواند اسب و زینی برای خود یابد، باورم کن، هیچ ارزشی او را نیست. توپیر خواهی شد، قدرتت تباهی خواهد گرفت. نیروی جوانی میهمانی است زانوان را. دنیای بی رحم هرگز به کسی وفا نکرده، نخواهد کرد؛ او را فساد، ظلم، و بیداد پیشه است. هم اگر صد سال عمر کنی، سرانجام مرگ فرا خواهد رسید. روح عزیزمان میهمانی است در این تن.

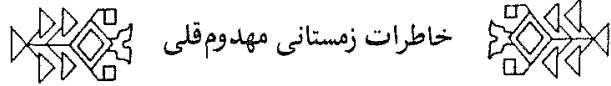
مهدوم قلی می گوید: سخنان تلخم مرگ را به یاد می آورند و ترس را برابر چشمان. نه! من دروغ نمی گویم. پسر آدم می زد، اما پنج روزی؛ او میهمان تن خویش است.



ترانه معنوی مهدوم قلی

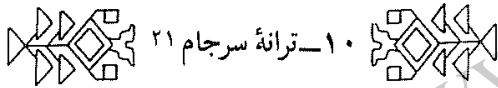
به من گوش فرا دهید! ملایان، دراویش، اغنیا، و تهیدستان! طرق سرنوشت پچاپچچند. دعای بی توبه را سودی نیست. تکیه بر مال غرور است. آه دوستان من! تن هایتان تنها مستی است خاک. دم زدناتان هست، اما لحظه بی بیش نخواهد پائید. خود را بنگرید؛ غایتی پوچ شماراست. زندگیتان غنود. نگاهیت یک شبه؛ تن هایتان قفسی است. روحتان عقابی است با چشمانی بسته. آه دوستان من! مرد دلخواه من آنست که روحش را در راه خدا می سپارد، مودبانه در کمین می نشیند و نگاه بردشمن می افتد؛ بخشش می کند. مرد دلخواه من اوست که گرسنگان را نان می دهد. آری، اطعام گرسنه همپای زیارت کعبه است. آه دوستان من! بینی چین می خورد، رخسار زرد می شود، لب‌ها می خشکند، و کلمات منقطع می گردند. بشتاب! ناخن‌های قشنگ و صورتی رنگ گاه جوانی، کبود می شوند؛ چشمان فرو می روند. اعتقادی کز سرزمینی بیگانه بیاید، ضعیف است، ای دوستان من!

مهدوم قلی می گوید: من این عمر را به سخره می گیرم. زندگی می باید، اما پنج روزی؛ از راه راست منحرف نگردید. تنها به این بیاندیشید، دوستان من! که بخردانه است آیا انباشتن ملزوماتی به صد سال، سفری پنج روزه را؟



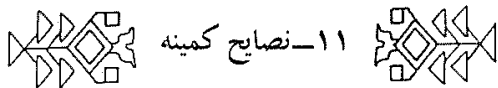
خاطرات زمستانی مهدوم قلی

از قلل پر برف کوهساران ابرها فرود می آیند؛ باران می بارد و جویباران روان می شوند. بلبل عاشق در زیر سایبان سر پناهی را می جوید. پائیز شتابان می رسد؛ برگ گل سرخ‌رنگ می بازو و می پژمرد. خوان مرد خمیس مفتخوارانی بس پستر از او را جلب خواهد کرد. دست سویس دراز مکن، از سنگی چنین، جرقه‌ای به دست نخواهد آمد. طوایف سرگردان چادرهایشان را بر قلل کوهساران بر می افرازند. درخت سبز است، جاده از نظر محو می شود، راه در انبوه گشن گیاهان بهاره ناپدید می گردد. شربت آن جام را بنوش، دلت شعله‌ور خواهد شد؛ سیل فصاحتی از لبانت جاری خواهد گشت. همگان باید این دنیای بی وفا را ترک گوئیم؛ نه مردی دانا، نه ارباب، نه شاه و نه برده، مستثنا نخواهند بود. مهدوم قلی می گوید: چه کسی راه راست را خواهد یافت؟ کمتر کسی برین زمین پای می نهد؛ یکی ره می سپارد، یکی از راه می شود. مستی خاک چهره‌ات را خواهد پوشاند. لب‌ها خشک، دندان‌ها فرو ریخته، زبان لال می شود، و باقی نمی ماند مگر جمجمه‌ی خالی.



۱۰- ترانه سرجام ۲۱

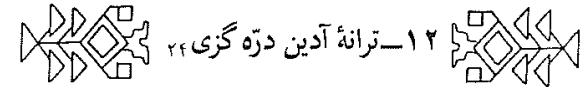
فرح مغرورانه از بازار می گذرد. من لباس فرمزش را می بینم. می رسم، میادا سوی من بیاید. وای بر من! فرح آتشی افروخته است در روانم. آه بی رحم میاش، خون مرا مریز! لباس فرح سرخ است؛ رخسارش می درخشد، می سوزد. فرح بزغاله ایست در بهار زاده شده ۲۲. بی رحم میاش! و غیره. چشمان فرح مرا می خوانند. خواب هوس انگیزم! زیبائیش هر مسلمان را کافر می کند. آه بی رحم میاش! و غیره. نامت را بر لوحی خواهم نگاشت، آن را بر قلبم خواهم نهاد، و آنجایش نگاه خواهم داشت. تورا از پدرت خواهم ربود. وای من! بی رحم میاش! و غیره.



۱۱- نصایح کمینه

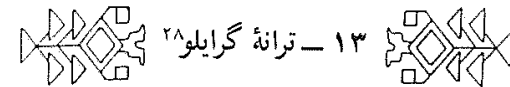
یک آق‌ساقول باید قبیله‌اش را خود راه برد. اداره کوچیان آزاده به بردگان سپردن خطاست. سیلاب‌های بهاری باید فرو بنشینند. به چه کار آید قلعه آن کس را که بی بخت و قبیله است ۲۳؟ ایلخان

را بایست اصل و نسب باشد و مذهبی درست. مادیان پیر را آن توان نیست که چنان اسبی نژاده بورتمه رود. برده را از باب مخوان، کنیز را خانم. نخ ابریشمین تافته را با تار مو قیاس نتوان کرد. مرغابیان با کله‌های سبز مینائی سرخوشانه بر در پاچه می‌لفزند، اما، لجن و خزه را حتی نگاهی به نظاره نمی‌افکنند. بسا جانوران بر زمین می‌گردند، اما تنها غزال در خور دشت است. قرچی قای توغان نام شاه عقابان است؛ سلطان شکارها هیچ زغنی را به چنگال نمی‌گیرد. گل سرخ را عاشق بودن، پیشه بلبل است؛ اما کلاغ پر بلبل نیز بر خود آراید، گل سرخ را در خور نیست. به تومی گویم کسی که یکبار شرینی نیات را چشید، او را آرامشی در دل نخواهد بود، میل شربت می‌کند. الاغ آنگاه که زیاد فر به شود، اربابش را لگد می‌زند. غلام بد را رفتار نکو بایسته نیست. کمینه! این پنج روز عمرت را مستانه ترانه بخوان. زمان سوری می‌شود و زود به انجام می‌آید. اربابت را بجای آر، قبیله‌ات را دوست بدار. نبایدت که غلام خویش را بگریانی.

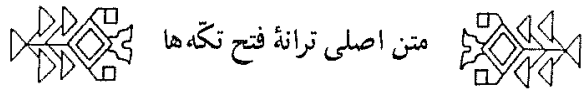


نمک مده، دل من، هر آن کس را که می‌آید. کلاغ سیاه هرگز کیوتر نخواهد شد. به راستی هر کس به قبیله خویش بسته است. تورا هرگز از سنگی معمولی، زروسیم مستخرج نخواهد شد. نه هر که در بیابان میرد، شهید صحرائی کربلاست. نه هر که او را موی بلند است سید است^{۲۵}. نه هر پوستین پوشد قلندر است.

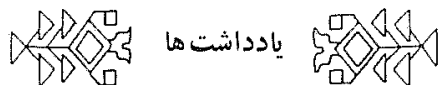
ظهر است! مهدی اذان می‌گوید^{۲۶} لات و منات را می‌پرستید. آیا تو آسمان اکسیر زندگی ستانده‌ای که بدینسان می‌کوشی از نی، نیشکر سازی؟ نه هر که او را نام حمزه است، چنان چون حمزه می‌رزد. نه هر که دست برافراشت لایق شهادت است و لذات بهشت. نه هر که جام گرفت جمشید است^{۲۷}. نه هر که در آئینه نگه کرد، اسکندر است. شیخ آدین می‌گوید: این‌ها تصورات من هستند. نه هر که زیبا روست، خال ریحانه مرا دارد. آیا هر که نامش علی است، علی ماست؟ نه هر که جقه بیاراست، دلاور باشد.



از پلی که مردی خبیث ساخته مگذر؛ همان‌به که بگذاری آب ات برد. در پناه و باه مخسب؛ به که بگذاری شیرت بدر. شیبی مرا سنگ سختی بالین بود در خانه یک دوست؛ اما قبیله ام می‌داند که تنها نبوده‌ام. در دست قلمی گرفتم تا که دوستم را نامه‌ای بنگارم؛ کاغذ شعله ور شد و سوخت، قلمم اشک‌های خونین ریخت.



اقالار قانیم اوستنه علی شیر اصلان یر یسون
بارچه درده درمان قلن حکیم لقمان یر یسون
اوچولی مغان دشتندن دینی اصلنن یولندن
اقالار تگه ایلندن ملا بکنج خان یر یسون
وروش کونده شدتلو کسر قلیج عرب اتلو
اقالار هاتم صفتلو قورت کله زمان یر یسون
ات منیب گترن قودب دشمنه یترن
شایسته قولق یترن کیمور خان یر یسون
خواجه گلدی خواجه منلوبابا اونبکی اوزنلو
وروش کونده قورت چنکلی خان محمدقابان یر یسون



* - Alexander chodzko. specimens of the popular poetry of persia. London, Harrison and co., printers, 1864.

۵۵- خودزکو، الکساندر. سرزمین گیلان. ترجمه سیروس سهامی، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۴.

۵۵۵- جهت اطلاع بیشتر از شرح حال خودزکو، به مقدمه سیروس سهامی بر سرزمین گیلان (نامبرده) مراجعه کنید.

۱- برابر سنه ۱۲۴۹ قمری. در واقع خودزکو نخستین اروپایی است که از نیشابور، از طریق معدن و برزین و میان‌آباد و جاجرم و ناردین، به شاهرود سفر می‌کند. (م).

۲- برگردان از گویش ترکمن و ترکی ایرانی [آذری].

۳- برابر سنه ۱۱۹۷ قمری. (م).

۴- ابیورد از زیباترین ایالات ایران در کنار اترک است. این منطقه به وسیله رودهای گرگان، اترک و تجن که از جبال البرز سرچشمه می‌گیرند، مشروب می‌شود. روزگاری شهرهائی متعدد و پرسکته در این منطقه وجود داشت که حالیه ویران و جولانگاه سیاه چادر طوایف ترکمن گشته‌اند. شهرهائی از یندست، فیما بین استرآباد، مرو، جرجان، نيسا، ابیورد، آناو، و درون قرار گرفته‌اند.

۵- بجنورد نیز یکی از شهرهای مشهور قوچان و کردنشین است. سایر بلاد مهم این ایالت، شیروان و سملقان هستند. شاهان صفوی به منظور مقابله با ترکمانان و ازبکان، تعدادی طوایف کرد را در این منطقه مستقر کردند؛ ولی نتیجه این اقدام، دیگر گونه شد و کردها به عوض ممانعت از ایشان، خود به آفت خراسان و مشکل حکومت بدل شدند. عباس میرزا پدر محمد شاه قاجار به سرکوبی آنان رفت. این نبرد از تمامی جنگ‌های وی، موفقیت‌آمیزتر بود. فریزر و برنز در آثار خویش از این جنگ به تفصیل یاد کرده‌اند. پس از این جنگ، رضاقلی خان را به حبس تبریز فرستادند، ولی در ۱۸۳۳ مسیحی [برابر ۱۲۴۹ قمری] در راه میانه جان سپرد.

6 - Sir Alexander Burnes. Travels into Bokhara. iii., page 92.

۷- در تفهیم بهتر این اشعار، اندک آگاهی از کیفیت تمهیدات ترکمانان برای چپو (حمله)، مفید می‌افتد. پیرمردان و رؤسای خانواده‌ها بر تپه‌ای گرد آمده، در باب حمله به رایزنی می‌پردازند. پس از حصول توافق، جنگاورانی را که می‌بایست در چپو شرکت جویند، به نام فرا- می‌خوانند. آنگاه سرداری را انتخاب و برایشان می‌گمارند. این سردار بر تمامی جنگاوران تفوق

داشته، ایشان لابدند در طول چپو از وی کورکورانه اطاعت کنند.

۸- محمدخان صفدری از بزرگان با نفوذ دربار فتحعلی شاه بود که در نبرد مایوان کشته شد.

۹- Jezaïrchi افراد مسلح به شمخال یا جزیر (Jezaïr) را می گفتند. شمخال تفنگی بلند و فنیله‌ای بود. این تفنگ‌ها تقریباً یک پا از تفنگ‌های شکاری انگلیسی بلندتر بودند. برد مؤثر آن‌ها، ۴۰۰ الی ۵۰۰ متر بود. محمدخان غرائی که در سال ۱۸۳۳-۱۸۳۲ مسیحی، توسط عباس میرزا سرکوب شد، همیشه چند صد تن از این تفنگچیان را همراه داشت. شمخال‌ها خیلی سنگین بودند، و از این روی، سربازان گونه‌ی بالشتک چرمی بر شانه نهاده و شمخال را بر آن تکیه می زدند.

۱۰- ابراهیم خان حاکم بجنورد و پدر نجف‌قلی خان حاکم فعلی بود.

۱۱- منظور رضاقلی خان است که این منصب را وارث شده بود.

۱۲- ترکمانان نیز بعینه ترکان شمال ایران، علاقه داشتند که قهرمانان خود را به برخی حیوانات تشبیه کنند. ترکمانان بخصوص، نام‌هایی چون قوچ، روباه، گراز، گرگ، ببر و غیره را به جهت نام خانوادگی برخی اطفال خویش بر می گزینند.

۱۳- در اصل، اسریک (Esrik). شترها وقتی عصبانی هستند، خاصه در فصل جفتگیری، بسیار وحشی می شوند. ترکمانان شتر را به اسامی متفاوتی می خوانند: باگار، ارونا، لوک، مایا، مایا-کایون، بلخی، نرچا، و غیره.

۱۴- این داستان به یکی از حکایات انجیل می ماند. بورهکارت نیز داستانی چنین را بین اعراب یافته است. پسری فقیر که دل به دختری ثروتمند می سپارد، بایست پدر او را سالیانی چند خدمت کند تا که بتواند سر آخر دختر را به همسری خویش گزیند. یعقوب (ع) نیز چهارده سال لابان [پدر راحیل] را خدمت کرد، پیش از آنکه بتواند او را بگوید: «زوج‌ام را به من بسپار که روزهایم سپری شد.» [کتاب مقدس. سفر پیدایش، باب بیست و نهم: ۲۱ م.]

۱۵- کپنک گونه‌ی خرقة نمدین است. در اردوهای کوچیان، روزهای ابری و مه‌آلود را اهمیتی است بسزا. روزهای چنین، چپورا شاید. در هوای ابری باران‌زای، معشوق را خرقة عاشق پناه است. در ایلیاد هومرنیز از روزهای ابری به همین سان یاد شده است؛ در خور ایلیاریان و دلباختگان.

۱۶- آرزو و قنبر همچون شیرین و فرهاد دلباختگانی پراوازه بوده‌اند، و فداکاری و شیفتگی ایشان زبازند ترکمانان است.

۱۷- همان سان که در اروپا کبوتر مظهر عشق است و زیبایی، و در ایران طوطی؛ ترکمانان مرغابی را سمبل زیبایی می دانند.

۱۸- مقصود عید قربان، عید فطر، و عید نوروز است.

۱۹- مقصود تزئینات اسب شاه است. جهت تحذیر از چشم زخم، برگردن اسبان گردنبندی فیروزه یا که سنگی قیمتی می آویختند. گاه دم، چهارپا و زیر شکم اسبان سفید را با حنا رنگ می کردند. میان دم اسب را به قلابی جواهر نشان می بستند. روی سر اسب، فیما بین دو گوش، پرشتر مرغی الماس نشان می درخشید. اسب محمد شاه که در ۱۸۳۵ برای تاجگذاری وارد تهران شد، از ایندست آراسته گشته بود.

۲۰- وحشت ترکمانان از توپ برای ما غیرقابل تصور است. در حمله‌ی اخیر محمدشاه به کناره‌ی گرگان، دیدن یک توپ موجب شد که تمامی ترکمانان یکباره منهزم شوند.

۲۱- ناحیه‌ای در شمال خراسان.

۲۲- در اصل، کورپه (Kurpa) به معنی زودرس.

۲۳- در اصل، ایلسیز (Ilsiz) به معنی بی پشت و پناه، آن کس که به دودمانی قدرتمند تعلق ندارد.

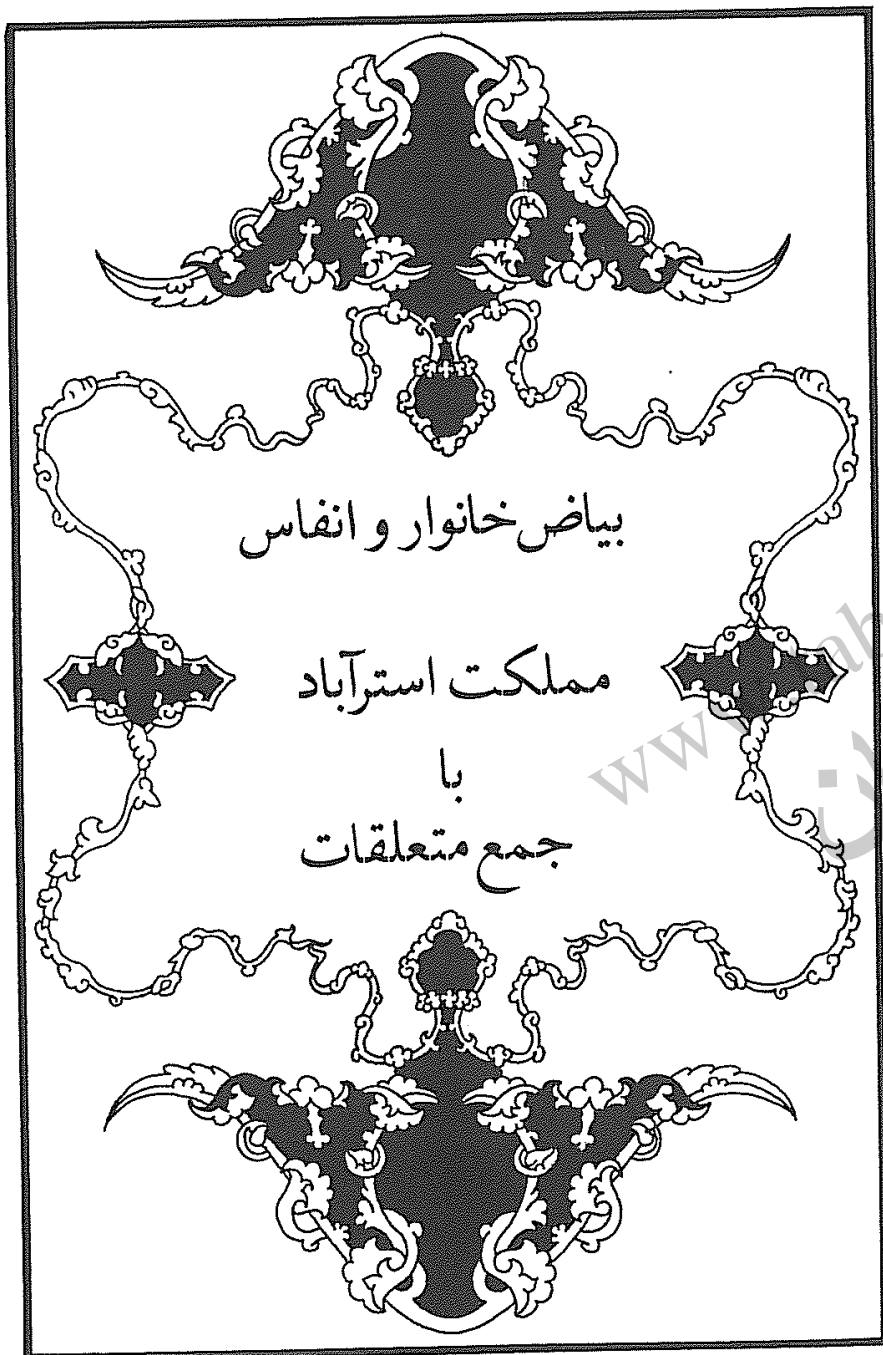
۲۴- قسمت کوهستانی شمال مشهد که زادگاه سراینده‌ی ترانه است.

۲۵- اشاره‌ایست به سادات که چهل روز در ماه محرم و صفر، از تراشیدن موی اجتناب می ورزند.

۲۶- طبق اعتقاد مسلمین، بدانگاه که مهدی موعود [عج] ظهور نمایند، پیروان خویش را با خواندن اذان فرا می خوانند؛ اذانی از انسان بلند که در تمامی عالم طنین انداز خواهد شد.

۲۷- آبگینه جامی که جمشید در آن پیشگویی می کرد، بعینه آئینه‌ی اسکندر.

۲۸- اجداد خوانین کریمه از طایفه‌ی تاتار گرایلو بودند. حال این طایفه در تمامی خراسان و اطراف ارس پراکنده گشته‌اند.



بیاض خانوار و انفاس

مملکت استرآباد

با

جمع متعلقات

www.ambarestan.info
تبرستان

بیاض خانوار [و] انفاس مملکت استرآباد با جمع متعلقات^۱

این کتاب نوشته شده و در عهد حکومت ملک آراد رسال پیچی ٹیل ۱۲۷۶ می باشد

مسافت تا دارالخلافه ۶۷ فرسنگ. مسافت تا ترکمان ۲ فرسنگ. مسافت تا دریا ۵ فرسنگ.
منال دیوانی ۲۰۷۰۰ تومان. نوکر پیاده ۱۷۴۹ نفر: سرباز فندرسک ۷۱۴ نفر، تفنگچی بلوکات
۱۰۳۵ نفر. غلام سواره ۴۰۰ نفر. بلوکات ۸ بلوک. دروازه شهر استرآباد ۴ باب. دور شهر
استرآباد: بروج ۴۷، زرع ۳، قدم ۹. محلات ۳ محله: میدان، نعلبندی، سبز مشهد. مدرسه ۷
باب. مسجد ۴۷ باب. حمام ۱۳ باب. دکا کین ۵۰۰ باب: سرمحلات ۱۰۰ باب، بازار ۴۰۰
باب. کاروانسرا ۳ باب. نکایا ۹ باب. آب شهر: قنات سرخواجه ۱ رشته، رودخانه زیارت ۵۲
سهم. دهات و مزرعه ۱۷۹ قریه: دهات ۱۶۷، مزرعه ۱۲. شکار: تورنگ، شوکا، دراج. خانوار
۱۴۸۸۱ باب. انفاس ۷۳۰۶۵ نفر: ^۲ مرد زن دار ۱۴۸۸۱ نفر، زن شوهر دار ۱۷۱۲۱ نفر، ^۳ مرد
بی زن ۷۲۴۲ نفر، ^۴ زن بی شوهر ۳۶۳۴ نفر، ^۵ پسر صغر ۱۴۱۳ نفر، ^۶ دختر کبر ۵۰۳۲ نفر، ^۷ دختر
صغر ۱۱۰۲۰ نفر.^۸

سکنه شهر استرآباد

خانوار ۱۸۰۰ باب
انفاس ۸۱۷۶ نفر
مرد زن دار ۱۸۰۰ نفر. زن شوهر دار ۲۰۵۲ نفر. مرد بی زن ۶۰۶ نفر. ^۱ زن بی شوهر ۵۲۶ نفر. پسر
صغر ۱۶۵۳ نفر. دختر کبر ۴۴۹ نفر. دختر صغر ۱۰۹۰ نفر.

محله میدان

خانوار ۶۰۰ باب
انفاس ۲۶۳۸ نفر
مرد زن دار ۶۰۰ نفر. زن شوهر دار ۶۵۸ نفر. مرد بی زن ۱۹۵ نفر. زن بی شوهر ۲۰۰ نفر. پسر صغر
۵۱۶ نفر. دختر کبر ۱۵۷ نفر. دختر صغر ۳۱۲ نفر.

محله نعلبندان

خانوار ۷۲۰ باب
انفاس ۳۲۸۸ نفر
مرد زن دار ۷۲۰ نفر. زن شوهردار ۸۲۰ نفر. مرد بی زن ۲۵۲ نفر. زن بی شوهر ۱۹۳ نفر. پسر صغر ۶۹۶ نفر. دختر کبر ۱۷۲ نفر. دختر صغر ۴۳۵ نفر.

محله سبز مشهد

خانوار ۴۸۰ باب
انفاس ۲۲۵۰ نفر
مرد زن دار ۴۸۰ نفر. زن شوهردار ۵۷۴ نفر. مرد بی زن ۱۵۹ نفر. زن بی شوهر ۱۳۳ نفر. پسر صغر ۴۴۱ نفر. دختر کبر ۱۲۰ نفر. دختر صغر ۳۴۳ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک انزان

خانوار ۱۶۵۵ باب
انفاس ۸۶۱۶ نفر
دهات و مزرعه ۱۸ قریه: دهات ۱۲، مزرعه ۶. مرد زن دار ۱۶۵۵ نفر. زن شوهردار ۲۰۹۹ نفر. مرد بی زن ۹۷۹ نفر. زن بی شوهر ۴۳۲ نفر. پسر صغر ۱۷۱۹ نفر. دختر کبر ۵۲۲ نفر. دختر صغر ۱۲۱۰.

قریه کارکنده

خانوار ۱۲۰ باب
انفاس ۵۴۹ نفر
مرد زن دار ۱۲۰ نفر. زن شوهردار ۱۳۴ نفر. مرد بی زن ۴۸ نفر. زن بی شوهر ۲۴ نفر. پسر صغر ۱۰۵ نفر. دختر کبر ۴۸ نفر. دختر صغر ۷۰ نفر.

قریه کلادده و سوتده ده

خانوار ۸۵ باب
انفاس ۳۸۱ نفر
مرد زن دار ۸۵ نفر. زن شوهردار ۹۰ نفر. مرد بی زن ۲۹ نفر. زن بی شوهر ۲۳ نفر. پسر صغر ۷۰ نفر. دختر کبر ۳۲ نفر. دختر صغر ۵۲ نفر.

قریه باغو

خانوار ۵۵ باب
انفاس ۳۱۲ نفر
مرد زن دار ۵۵ نفر. زن شوهردار ۷۳ نفر. مرد بی زن ۳۳ نفر. زن بی شوهر ۱۵ نفر. پسر صغر ۷۰ نفر.

نفر. دختر کبر ۲۱ نفر. دختر صغر ۴۵ نفر.

قریه سرطاق

خانوار ۶۵ باب
انفاس ۳۰۳ نفر
مرد زن دار ۶۵ نفر. زن شوهردار ۶۷ نفر. مرد بی زن ۲۹ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۶۰ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۵۶ نفر.

قریه سرمحله

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۵۸ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۶۲ نفر. مرد بی زن ۲۷ نفر. زن بی شوهر ۱۱ نفر. پسر صغر ۵۸ نفر. دختر کبر ۱۵ نفر. دختر صغر ۳۵ نفر.

قریه ولفرا

خانوار ۵۵ باب
انفاس ۲۵۱ نفر
مرد زن دار ۵۵ نفر. زن شوهردار ۵۵ نفر. مرد بی زن ۱۸ نفر. زن بی شوهر ۱۲ نفر. پسر صغر ۶۱ نفر. دختر کبر ۱۶ نفر. دختر صغر ۳۴ نفر.

قریه دشت کلاته دنباله بنفشه

خانوار ۹۰ باب
انفاس ۴۵۸ نفر
مرد زن دار ۹۰ نفر. زن شوهردار ۱۰۶ نفر. مرد بی زن ۵۵ نفر. زن بی شوهر ۱۹ نفر. پسر صغر ۱۰۵ نفر. دختر کبر ۲۳ نفر. دختر صغر ۶۰ نفر.

قریه بندرجز

خانوار ۲۴۰ باب
انفاس ۱۴۴۸ نفر
مرد زن دار ۲۴۰ نفر. زن شوهردار ۳۳۴ نفر. مرد بی زن ۲۱۶ نفر. زن بی شوهر ۸۴ نفر. پسر صغر ۲۸۵ نفر. دختر کبر ۸۵ نفر. دختر صغر ۲۰۴ نفر.

قریه چباکنده

خانوار ۱۲۰ باب
انفاس ۵۴۰ نفر

مرد زن دار ۱۲۰ نفر. زن شوهردار ۱۳۶ نفر. مرد بی زن ۴۶ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۱۰۷ نفر. دختر کبر ۳۰ نفر. دختر صغر ۷۹ نفر.

قریه نوکنده

خانوار ۴۳۵ باب
مرد زن دار ۴۳۵ نفر. زن شوهردار ۵۷۶ نفر. مرد بی زن ۲۵۴ نفر. زن بی شوهر ۱۱۲ نفر. پسر صغر ۴۴۶ نفر. دختر کبر ۱۴۶ نفر. دختر صغر ۳۲۲ نفر.

قریه لیوان

خانوار ۲۱۵ باب
مرد زن دار ۲۱۵ نفر. زن شوهردار ۳۰۹ نفر. مرد بی زن ۱۶۰ نفر. زن بی شوهر ۶۴ نفر. پسر صغر ۲۲۰ نفر. دختر کبر ۵۶ نفر. دختر صغر ۱۶۶ نفر.

قریه هشتیکه

خانوار ۱۲۵ باب
مرد زن دار ۱۲۵ نفر. زن شوهردار ۱۵۷ نفر. مرد بی زن ۶۴ نفر. زن بی شوهر ۳۲ نفر. پسر صغر ۱۳۲ نفر. دختر کبر ۳۸ نفر. دختر صغر ۸۷ نفر.

بیاض بلوک سدن رستاق

خانوار ۳۵۵۷ باب. انفاس ۱۷۹۴۰ نفر. دهات و مزرعه ۵۲ قریه: دهات ۴۶، مزرعه ۶. مرد زن دار ۳۵۵۷ نفر. زن شوهردار ۴۲۱۸ نفر. مرد بی زن ۱۹۰۰ نفر. زن بی شوهر ۸۸۰ نفر. پسر صغر ۳۵۵۰ نفر. دختر کبر ۱۲۸۸ نفر. دختر صغر ۲۵۴۷ نفر. ۱۴

قریه کرد محله

خانوار ۸۲۵ باب
مرد زن دار ۸۲۵ نفر. زن شوهردار ۹۸۵ نفر. مرد بی زن ۳۷۵ نفر. زن بی شوهر ۱۴۸ نفر. پسر صغر ۸۳۵ نفر. دختر کبر ۳۰۳ نفر. دختر صغر ۶۶۴ نفر.

قریه النگ

خانوار ۱۳۰ باب
مرد زن دار ۱۳۰ نفر. زن شوهردار ۱۵۳ نفر. مرد بی زن ۶۴ نفر. زن بی شوهر ۲۹ نفر. پسر صغر ۱۲۳ نفر. دختر کبر ۲۹ نفر. دختر صغر ۸۵ نفر.

قریه چهارده

خانوار ۵۵ باب
مرد زن دار ۵۵ نفر. زن شوهردار ۷۳ نفر. مرد بی زن ۳۷ نفر. زن بی شوهر ۱۷ نفر. پسر صغر ۵۴ نفر. دختر کبر ۲۴ نفر. دختر صغر ۴۰ نفر.

قریه الوار

خانوار ۸۰ باب
مرد زن دار ۸۰ نفر. زن شوهردار ۱۰۳ نفر. مرد بی زن ۴۳ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۶۹ نفر. دختر کبر ۲۲ نفر. دختر صغر ۴۶ نفر.

قریه زرین محله

خانوار ۲۵ باب
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۶ نفر. مرد بی زن ۹ نفر. زن بی شوهر ۶ نفر. پسر صغر ۲۷ نفر. دختر کبر ۱۰ نفر. دختر صغر ۱۶ نفر.

قریه قاسم آباد

خانوار ۳۰ باب
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۵ نفر. مرد بی زن ۱۱ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۲۳ نفر. دختر کبر ۱۵ نفر. دختر صغر ۱۰ نفر.

قریه دنگلان خواجه^{۱۶}

خانوار ۶۵ باب
مرد زن دار ۶۵ نفر. زن شوهردار ۹۰ نفر. مرد بی زن ۸۴ نفر. زن بی شوهر ۱۵ نفر. پسر صغر ۶۵ نفر. دختر کبر ۱۳ نفر. دختر صغر ۵۷ نفر.

قریه دنگلان میرزبیل

خانوار ۴۰ باب
انفاس ۱۸۶ نفر
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۵ نفر. مرد بی زن ۷ نفر. زن بی شوهر ۱۲ نفر. پسر صغر ۳۸ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۳۲ نفر.

قریة شاه ۵۵

خانوار ۷۵ باب
انفاس ۴۰۳ نفر
مرد زن دار ۷۵ نفر. زن شوهردار ۹۳ نفر. مرد بی زن ۵۵ نفر. زن بی شوهر ۱۷ نفر. پسر صغر ۸۷ نفر. دختر کبر ۲۱ نفر. دختر صغر ۵۵ نفر.

قریة گرجی محله

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۲۱ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۳ نفر. مرد بی زن ۱۱ نفر. زن بی شوهر ۶ نفر. پسر صغر ۱۹ نفر. دختر کبر ۷ نفر. دختر صغر ۱۵ نفر.

قریة مهتر کلاته

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۲۵ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۰ نفر. مرد بی زن ۲۳ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۴۹ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۲۵ نفر.

قریة یساقی

خانوار ۴۵ باب
انفاس ۲۲۵ نفر
مرد زن دار ۴۵ نفر. زن شوهردار ۴۹ نفر. مرد بی زن ۱۹ نفر. زن بی شوهر ۱۲ نفر. پسر صغر ۵۱ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۳۷ نفر.

قریة پیشین کلاته

خانوار ۲۰ باب
انفاس ۸۹ نفر
مرد زن دار ۲۰ نفر. زن شوهردار ۲۱ نفر. مرد بی زن ۹ نفر. زن بی شوهر ۳ نفر. پسر صغر ۱۸ نفر. دختر کبر ۱ نفر. دختر صغر ۱۷ نفر.

قریة نودبجه

خانوار ۹۰ باب
انفاس ۵۲۹ نفر
مرد زن دار ۹۰ نفر. زن شوهردار ۱۱۸ نفر. مرد بی زن ۷۷ نفر. زن بی شوهر ۲۹ نفر. پسر صغر ۱۱۰ نفر. دختر کبر ۴۱ نفر. دختر صغر ۶۴ نفر.

قریة کلاجان قاضی

خانوار ۴۰ باب
انفاس ۱۹۴ نفر
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۴ نفر. مرد بی زن ۱۵ نفر. زن بی شوهر ۱۱ نفر. پسر صغر ۳۷ نفر. دختر کبر ۱۵ نفر. دختر صغر ۳۲ نفر.

قریة کلاجان قاجار

خانوار ۶۰ باب
انفاس ۳۰۵ نفر
مرد زن دار ۶۰ نفر. زن شوهردار ۶۸ نفر. مرد بی زن ۳۱ نفر. زن بی شوهر ۱۸ نفر. پسر صغر ۵۰ نفر. دختر کبر ۲۸ نفر. دختر صغر ۵۰ نفر.

قریة چالکی ۱۷

خانوار ۹۵ باب
انفاس ۴۶۴ نفر
مرد زن دار ۹۵ نفر. زن شوهردار ۱۲۱ نفر. مرد بی زن ۵۰ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۷۳ نفر. دختر کبر ۳۱ نفر. دختر صغر ۷۲ نفر.

قریة حیدرآباد

خانوار ۱۱۰ باب
انفاس ۵۵۲ نفر
مرد زن دار ۱۱۰ نفر. زن شوهردار ۱۳۲ نفر. مرد بی زن ۶۳ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۱۳۲ نفر. دختر کبر ۳۵ نفر. دختر صغر ۵۸ نفر.

قریة تخشی محله

خانوار ۶۰ باب
انفاس ۳۵۰ نفر
مرد زن دار ۶۰ نفر. زن شوهردار ۸۴ نفر. مرد بی زن ۳۹ نفر. زن بی شوهر ۹ نفر. پسر صغر ۸۸ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۵۶ نفر.

قریه لاله دوین

خانوار ۲۰ باب
انفاس ۱۰۲ نفر
مرد زن دار ۲۰ نفر. زن شوهردار ۲۴ نفر. مرد بی زن ۱۳ نفر. زن بی شوهر ۵ نفر. پسر صغر ۲۰ نفر. دختر کبر ۵ نفر. دختر صغر ۱۵ نفر.

قریه لمسک

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۳۲ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۹ نفر. مرد بی زن ۲۲ نفر. زن بی شوهر ۱۳ نفر. پسر صغر ۴۲ نفر. دختر کبر ۱۱ نفر. دختر صغر ۳۵ نفر.

قریه قلندر محله

خانوار ۷۵ باب
انفاس ۳۸۴ نفر
مرد زن دار ۷۵ نفر. زن شوهردار ۸۸ نفر. مرد بی زن ۴۳ نفر. زن بی شوهر ۱۹ نفر. پسر صغر ۷۷ نفر. دختر کبر ۲۸ نفر. دختر صغر ۵۴ نفر.

قریه زنگی محله

خانوار ۶۰ باب
انفاس ۲۶۱ نفر
مرد زن دار ۶۰ نفر. زن شوهردار ۷۵ نفر. مرد بی زن ۱۹ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۳۵ نفر. دختر کبر ۲۸ نفر. دختر صغر ۲۲ نفر.

قریه اوجابن

خانوار ۴۵ باب
انفاس ۲۰۶ نفر
مرد زن دار ۴۵ نفر. زن شوهردار ۵۰ نفر. مرد بی زن ۱۸ نفر. زن بی شوهر ۱۳ نفر. پسر صغر ۳۷ نفر. دختر کبر ۱۶ نفر. دختر صغر ۲۷ نفر.

قریه سعدآباد

خانوار ۱۴۵ باب
انفاس ۸۲۱ نفر
مرد زن دار ۱۴۵ نفر. زن شوهردار ۱۹۴ نفر. مرد بی زن ۱۱۷ نفر. زن بی شوهر ۴۳ نفر. پسر صغر ۱۵۷ نفر. دختر کبر ۵۱ نفر. دختر صغر ۱۱۴ نفر.

قریه کلو

خانوار ۲۵ باب
انفاس ۱۳۲ نفر
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۷ نفر. مرد بی زن ۱۰ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۲۵ نفر. دختر کبر ۱۰ نفر. دختر صغر ۲۸ نفر.

قریه سیّد میران

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۶۲ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۷ نفر. مرد بی زن ۱۶ نفر. زن بی شوهر ۸ نفر. پسر صغر ۲۷ نفر. دختر کبر ۲۱ نفر. دختر صغر ۲۳ نفر.

قریه سدن

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۴۸ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۶ نفر. مرد بی زن ۱۰ نفر. زن بی شوهر ۱۱ نفر. پسر صغر ۲۷ نفر. دختر کبر ۱۳ نفر. دختر صغر ۲۱ نفر.

قریه کلاته سنگیان

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۵۲ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۸ نفر. مرد بی زن ۹ نفر. زن بی شوهر ۱۳ نفر. پسر صغر ۳۰ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۲۰ نفر.

قریه کفشگیری اصغر محله

خانوار ۲۶۵ باب
انفاس ۱۲۹۰ نفر
مرد زن دار ۲۶۵ نفر. زن شوهردار ۲۸۸ نفر. مرد بی زن ۱۴۳ نفر. زن بی شوهر ۷۰ نفر. پسر صغر ۲۶۲ نفر. دختر کبر ۸۷ نفر. دختر صغر ۱۷۵ نفر.

قریه سرکلاته جلو

خانوار ۶۴ باب
انفاس ۳۰۳ نفر
مرد زن دار ۶۴ نفر. زن شوهردار ۶۸ نفر. مرد بی زن ۳۳ نفر. زن بی شوهر ۱۶ نفر. پسر صغر ۵۵ نفر. دختر کبر ۱۵ نفر. دختر صغر ۵۲ نفر.

قریة قلعه محمود

خانوار ۴۰ باب
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۷ نفر. مرد بی زن ۲۶ نفر. زن بی شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۴۶ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۳۲ نفر.

قریة نوچمن

خانوار ۵۰ باب
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۹ نفر. مرد بی زن ۲۵ نفر. زن بی شوهر ۱۳ نفر. پسر صغر ۶۰ نفر. دختر کبر ۲۷ نفر. دختر صغر ۴۲ نفر.

قریة شموشک نو و کهنه

خانوار ۷۰ باب
مرد زن دار ۷۰ نفر. زن شوهردار ۷۵ نفر. مرد بی زن ۳۲ نفر. زن بی شوهر ۱۰۸ نفر. پسر صغر ۷۸ نفر. دختر کبر ۳۲ نفر. دختر صغر ۴۲ نفر.

قریة چقر سادات

خانوار ۲۵ باب
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۹ نفر. مرد بی زن ۸ نفر. زن بی شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۲۲ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۱۴ نفر.

قریة میان دره کلاته

خانوار ۱۴۵ باب
مرد زن دار ۱۴۵ نفر. زن شوهردار ۱۷۸ نفر. مرد بی زن ۱۱۸ نفر. زن بی شوهر ۳۹ نفر. پسر صغر ۱۴۷ نفر. دختر کبر ۶۸ نفر. دختر صغر ۸۹ نفر.

قریة بالا جاده قلندر آیش^{۱۸}

خانوار ۱۲۰ باب
مرد زن دار ۱۲۰ نفر. زن شوهردار ۱۳۶ نفر. مرد بی زن ۴۵ نفر. زن بی شوهر ۲۳ نفر. پسر صغر ۱۲۳ نفر. دختر کبر ۴۳ نفر. دختر صغر ۸۹ نفر.

قریة سر کلاته خرابه

خانوار ۱۲۰ باب
مرد زن دار ۱۲۰ نفر. زن شوهردار ۱۲۹ نفر. مرد بی زن ۴۶ نفر. زن بی شوهر ۲۴ نفر. پسر صغر ۱۱۵ نفر. دختر کبر ۶۷ نفر. دختر صغر ۸۸ نفر.

قریة انجیراب

خانوار ۲۵ باب
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۶ نفر. مرد بی زن ۱۳ نفر. زن بی شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۲۸ نفر. دختر کبر ۶ نفر. دختر صغر ۱۱ نفر.

قریة شور یان

خانوار ۴۰ باب
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۵۵ نفر. مرد بی زن ۳۷ نفر. زن بی شوهر ۱۸ نفر. پسر صغر ۴۰ نفر. دختر کبر ۱۹ نفر. دختر صغر ۲۹ نفر.

قریة انکرم

خانوار ۲۰ باب
مرد زن دار ۲۰ نفر. زن شوهردار ۲۶ نفر. مرد بی زن ۱۷ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۲۱ نفر. دختر کبر ۷ نفر. دختر صغر ۲۵ نفر.

قریة خرابه مسجد

خانوار ۱۵ باب
مرد زن دار ۱۵ نفر. زن شوهردار ۱۶ نفر. مرد بی زن ۱۱ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۱۲ نفر. دختر کبر ۸ نفر. دختر صغر ۸ نفر.

قریة خورده محله

خانوار ۲۰ باب
مرد زن دار ۲۰ نفر. زن شوهردار ۲۲ نفر. مرد بی زن ۱۳ نفر. زن بی شوهر ۴ نفر. پسر صغر ۱۳ نفر. دختر کبر ۱۱ نفر. دختر صغر ۹ نفر.

قریة نصرآباد

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۴۴ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۶ نفر. مرد بی زن ۲۲ نفر. زن بی شوهر ۱۳ نفر. پسر صغر ۴۰ نفر. دختر کبر ۲۰ نفر. دختر صغر ۴۳ نفر.

قریة فیض آباد

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۳۶ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۵ نفر. مرد بی زن ۱۱ نفر. زن بی شوهر ۶ نفر. پسر صغر ۲۶ نفر. دختر کبر ۱۰ نفر. دختر صغر ۱۸ نفر.

قریة سیاه تلو

خانوار ۴۰ باب
انفاس ۱۹۰ نفر
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۶ نفر. مرد بی زن ۱۹ نفر. زن بی شوهر ۹ نفر. پسر صغر ۳۱ نفر. دختر کبر ۱۷ نفر. دختر صغر ۲۸ نفر.

قریة جلین علیا

خانوار ۱۵۵ باب
انفاس ۶۸۴ نفر
مرد زن دار ۱۵۵ نفر. زن شوهردار ۱۷۸ نفر. مرد بی زن ۷۴ نفر. زن بی شوهر ۳۱ نفر. پسر صغر ۱۱۶ نفر. دختر کبر ۴۷ نفر. دختر صغر ۸۳ نفر.

قریة اصفهان کلاته

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۲۴ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۴ نفر. مرد بی زن ۱۵ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۴۵ نفر. دختر کبر ۲۴ نفر. دختر صغر ۲۹ نفر.

قریة دو دانگه

خانوار ۶۰ باب
انفاس ۲۸۰ نفر
مرد زن دار ۶۰ نفر. زن شوهردار ۶۷ نفر. مرد بی زن ۳۵ نفر. زن بی شوهر ۱۲ نفر. پسر صغر ۵۴ نفر. دختر کبر ۱۷ نفر. دختر صغر ۳۵ نفر.

قریة ورسن کهنه

خانوار ۶۵ باب
انفاس ۳۰۳ نفر
مرد زن دار ۶۵ نفر. زن شوهردار ۷۱ نفر. مرد بی زن ۱۷ نفر. زن بی شوهر ۲۸ نفر. پسر صغر ۶۶ نفر. دختر کبر ۲۲ نفر. دختر صغر ۳۴ نفر.

قریة ورسن نو

خانوار ۲۵ باب
انفاس ۱۱۴ نفر
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۸ نفر. مرد بی زن ۱۲ نفر. زن بی شوهر ۶ نفر. پسر صغر ۲۴ نفر. دختر کبر ۸ نفر. دختر صغر ۱۱ نفر.

قریة لامی لنگ

خانوار ۱۳ باب
انفاس ۵۸ نفر
مرد زن دار ۱۳ نفر. زن شوهردار ۱۴ نفر. مرد بی زن ۵ نفر. زن بی شوهر ۴ نفر. پسر صغر ۱۳ نفر. دختر کبر ۲ نفر. دختر صغر ۷ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک استرآباد رستاق

خانوار ۱۷۱۰ باب. انفاس ۸۴۴۱ نفر. دهات ۳۴ قریه. ۲۰ مرد زن دار ۱۷۱۰ نفر. زن شوهردار ۲۰۲۴ نفر. ۲۱ مرد بی زن ۸۶۱ نفر. زن بی شوهر ۴۴۶ نفر. پسر صغر ۱۵۶۸ نفر. دختر کبر ۶۱۱ نفر. دختر صغر ۱۲۲۱ نفر.

قریة اوزینه

خانوار ۴۰ باب
انفاس ۱۹۷ نفر
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۶ نفر. مرد بی زن ۲۲ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۳۵ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۲۶ نفر.

قریة باغ گلبن

خانوار ۴۰ باب
انفاس ۱۵۴ نفر
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۲ نفر. مرد بی زن ۹ نفر. زن بی شوهر ۹ نفر. پسر صغر ۲۰ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۲۰ نفر.

قریہ سرخان کلاتہ

خانوار ۲۸۵ باب
انفاس ۱۶۶۵ نفر
مرد زن دار ۲۸۵ نفر. زن شوہر دار ۴۰۳ نفر. مرد بی زن ۱۸۶ نفر. زن بی شوہر ۹۵ نفر. پسر صغر ۳۲۱ نفر. دختر کبر ۹۲ نفر. دختر صغر ۲۸۳ نفر.

قریہ معصوم آباد

خانوار ۹۰ باب
انفاس ۴۵۹ نفر
مرد زن دار ۹۰ نفر. زن شوہر دار ۱۱۵ نفر. مرد بی زن ۴۶ نفر. زن بی شوہر ۲۳ نفر. پسر صغر ۸۷ نفر. دختر کبر ۳۵ نفر. دختر صغر ۶۳ نفر.

قریہ جلیں سفلا

خانوار ۱۵ باب
انفاس ۸۸ نفر
مرد زن دار ۱۵ نفر. زن شوہر دار ۱۸ نفر. مرد بی زن ۱۰ نفر. زن بی شوہر ۷ نفر. پسر صغر ۱۶ نفر. دختر کبر ۸ نفر. دختر صغر ۱۴ نفر.

قریہ علی آباد

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۵۵ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوہر دار ۳۵ نفر. مرد بی زن ۱۰ نفر. زن بی شوہر ۸ نفر. پسر صغر ۲۸ نفر. دختر کبر ۲۳ نفر. دختر صغر ۲۱ نفر.

قریہ پل خوردہ ۲۲

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۵۲ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوہر دار ۳۴ نفر. مرد بی زن ۱۵ نفر. زن بی شوہر ۹ نفر. پسر صغر ۳۰ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۲۰ نفر.

قریہ سلطان آباد

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۹۷ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوہر دار ۵۹ نفر. مرد بی زن ۳۳ نفر. زن بی شوہر ۱۳ نفر. پسر صغر ۶۸ نفر. دختر کبر ۲۱ نفر. دختر صغر ۵۳ نفر.

قریہ آہنگر محلہ

خانوار ۸۵ باب
انفاس ۳۴۰ نفر
مرد زن دار ۸۵ نفر. زن شوہر دار ۹۴ نفر. مرد بی زن ۲۸ نفر. زن بی شوہر ۹ نفر. پسر صغر ۵۸ نفر. دختر کبر ۲۴ نفر. دختر صغر ۴۲ نفر.

قریہ فرد آباد

خانوار ۱۵ باب
انفاس ۶۵ نفر
مرد زن دار ۱۵ نفر. زن شوہر دار ۱۵ نفر. مرد بی زن ۷ نفر. زن بی شوہر ۵ نفر. پسر صغر ۱۰ نفر. دختر کبر ۳ نفر. دختر صغر ۱۰ نفر.

قریہ ولاش آباد

خانوار ۳۵ باب
انفاس ۱۵۰ نفر
مرد زن دار ۳۵ نفر. زن شوہر دار ۳۵ نفر. مرد بی زن ۲۳ نفر. زن بی شوہر ۱۰ نفر. پسر صغر ۲۱ نفر. دختر کبر ۱۱ نفر. دختر صغر ۱۵ نفر.

قریہ مرزن کلاتہ

خانوار ۷۰ باب
انفاس ۳۳۳ نفر
مرد زن دار ۷۰ نفر. زن شوہر دار ۷۲ نفر. مرد بی زن ۳۴ نفر. زن بی شوہر ۱۴ نفر. پسر صغر ۷۱ نفر. دختر کبر ۲۶ نفر. دختر صغر ۴۶ نفر.

قریہ شمس آباد

خانوار ۴۰ باب
انفاس ۱۶۵ نفر
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوہر دار ۴۳ نفر. مرد بی زن ۱۳ نفر. زن بی شوہر ۷ نفر. پسر صغر ۳۶ نفر. دختر کبر ۱۱ نفر. دختر صغر ۱۵ نفر.

قریہ تورنگ تپہ

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۲۰ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوہر دار ۳۰ نفر. مرد بی زن ۱۱ نفر. زن بی شوہر ۶ نفر. پسر صغر ۲۲ نفر. دختر کبر ۶ نفر. دختر صغر ۱۵ نفر.

قریہ نازنج قلعه

خانوار ۱۵ باب
انفاس ۸۶ نفر
مرد زن دار ۱۵ نفر. زن شوہر دار ۱۹ نفر. مرد بی زن ۶ نفر. زن بی شوہر ۶ نفر. پسر صغر ۱۷ نفر.
دختر کبیر ۶ نفر. دختر صغر ۱۷ نفر.

قریہ آلوکلاتہ

خانوار ۷۰ باب
انفاس ۳۸۱ نفر
مرد زن دار ۷۰ نفر. زن شوہر دار ۸۹ نفر. مرد بی زن ۴۰ نفر. زن بی شوہر ۲۲ نفر. پسر صغر ۷۲ نفر.
دختر کبیر ۲۴ نفر. دختر صغر ۶۴ نفر.

قریہ جعفرآباد

خانوار ۱۵ باب
انفاس ۶۱ نفر
مرد زن دار ۱۵ نفر. زن شوہر دار ۱۵ نفر. مرد بی زن ۵ نفر. زن بی شوہر ۴ نفر. پسر صغر ۱۰ نفر.
دختر کبیر ۵ نفر. دختر صغر ۷ نفر.

قریہ رستم کلاتہ خالصہ

خانوار ۲۵ باب
انفاس ۱۱۲ نفر
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوہر دار ۳۵ نفر. مرد بی زن ۱۳ نفر. زن بی شوہر ۷ نفر. پسر صغر ۲۳ نفر.
دختر کبیر ۷ نفر. دختر صغر ۱۲ نفر.

قریہ ولیک آباد

خانوار ۱۵ باب
انفاس ۷۸ نفر
مرد زن دار ۱۵ نفر. زن شوہر دار ۱۶ نفر. مرد بی زن ۹ نفر. زن بی شوہر ۴ نفر. پسر صغر ۲۰ نفر.
دختر کبیر ۶ نفر. دختر صغر ۸ نفر.

قریہ مریم آباد

خانوار ۲۰ باب
انفاس ۹۵ نفر
مرد زن دار ۲۰ نفر. زن شوہر دار ۲۲ نفر. مرد بی زن ۱۲ نفر. زن بی شوہر ۷ نفر. پسر صغر ۱۴ نفر.
دختر کبیر ۶ نفر. دختر صغر ۱۴ نفر.

قریہ کماسی

خانوار ۲۵ باب
انفاس ۱۳۷ نفر
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوہر دار ۲۹ نفر. مرد بی زن ۱۸ نفر. زن بی شوہر ۱۰ نفر. پسر صغر ۲۵ نفر.
دختر کبیر ۸ نفر. دختر صغر ۲۲ نفر.

قریہ رستم کلاتہ سادات

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۴۸ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوہر دار ۳۶ نفر. مرد بی زن ۱۷ نفر. زن بی شوہر ۱۱ نفر. پسر صغر ۲۷ نفر.
دختر کبیر ۱۱ نفر. دختر صغر ۱۶ نفر.

قریہ اترک چال

خانوار ۳۵ باب
انفاس ۱۸۵ نفر
مرد زن دار ۳۵ نفر. زن شوہر دار ۳۹ نفر. مرد بی زن ۲۰ نفر. زن بی شوہر ۱۲ نفر. پسر صغر ۳۵ نفر.
دختر کبیر ۱۱ نفر. دختر صغر ۳۳ نفر.

قریہ فوجرد

خانوار ۶۰ باب
انفاس ۳۰۶ نفر
مرد زن دار ۶۰ نفر. زن شوہر دار ۷۵ نفر. مرد بی زن ۳۳ نفر. زن بی شوہر ۱۹ نفر. پسر صغر ۵۵ نفر.
دختر کبیر ۲۰ نفر. دختر صغر ۴۴ نفر.

قریہ محمد آباد

خانوار ۴۵ باب
انفاس ۲۱۹ نفر
مرد زن دار ۴۵ نفر. زن شوہر دار ۶۰ نفر. مرد بی زن ۱۳ نفر. زن بی شوہر ۱۰ نفر. پسر صغر ۴۲ نفر.
دختر کبیر ۱۴ نفر. دختر صغر ۳۵ نفر.

قریہ کریم آباد

خانوار ۲۵ باب
انفاس ۱۲۶ نفر
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوہر دار ۳۱ نفر. مرد بی زن ۱۷ نفر. زن بی شوہر ۸ نفر. پسر صغر ۲۱ نفر.
دختر کبیر ۱۰ نفر. دختر صغر ۱۴ نفر.

قریة زیارت خاصه رود

خانوار ۶۵ باب
انفاس ۲۹۰ نفر
مرد زن دار ۶۵ نفر. زن شوهردار ۶۵ نفر. مرد بی زن ۲۳ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۴۶ نفر. دختر کبر ۳۴ نفر. دختر صغر ۴۳ نفر.

قریة نومل

خانوار ۲۵ باب
انفاس ۱۱۹ نفر
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۶ نفر. مرد بی زن ۱۲ نفر. زن بی شوهر ۵ نفر. پسر صغر ۲۶ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۱۳ نفر.

بیاض دهات ملک آقا با میرمحلہ

خانوار ۷۰۵ باب. انفاس ۳۶۶۰ نفر. دهات ۸ قریه. مرد زن دار ۷۰۵ نفر. زن شوهردار ۸۵۴ نفر. مرد بی زن ۴۷۵ نفر. زن بی شوهر ۲۰۸ نفر. پسر صغر ۶۹۶ نفر. دختر کبر ۲۴۹ نفر. دختر صغر ۴۷۳ نفر.

قریة قلی آباد

خانوار ۱۲۰ باب
انفاس ۶۴۱ نفر
مرد زن دار ۱۲۰ نفر. زن شوهردار ۱۳۸ نفر. مرد بی زن ۷۴ نفر. زن بی شوهر ۳۸ نفر. پسر صغر ۱۲۲ نفر. دختر کبر ۴۶ نفر. دختر صغر ۱۰۳ نفر.

قریة حسین آباد

خانوار ۱۱۵ باب
انفاس ۷۱۲ نفر
مرد زن دار ۱۱۵ نفر. زن شوهردار ۱۶۳ نفر. مرد بی زن ۱۴۴ نفر. زن بی شوهر ۴۱ نفر. پسر صغر ۱۶۰ نفر. دختر کبر ۳۱ نفر. دختر صغر ۵۸ نفر.

قریة نوده ملک

خانوار ۱۰۵ باب
انفاس ۵۷۶ نفر
مرد زن دار ۱۰۵ نفر. زن شوهردار ۱۳۱ نفر. مرد بی زن ۷۶ نفر. زن بی شوهر ۳۰ نفر. پسر صغر ۹۹ نفر. دختر کبر ۵۲ نفر. دختر صغر ۸۳ نفر.

قریة جعفرآباد

خانوار ۳۵ باب
انفاس ۱۷۳ نفر
مرد زن دار ۳۵ نفر. زن شوهردار ۴۱ نفر. مرد بی زن ۱۷ نفر. زن بی شوهر ۱۳ نفر. پسر صغر ۳۳ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۲۲ نفر.

قریة میان آباد

خانوار ۷۰ باب
انفاس ۳۴۵ نفر
مرد زن دار ۷۰ نفر. زن شوهردار ۸۵ نفر. مرد بی زن ۴۰ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۷۸ نفر. دختر کبر ۱۶ نفر. دختر صغر ۴۲ نفر.

قریة میر محلہ

خانوار ۱۶۵ باب
انفاس ۷۶۲ نفر
مرد زن دار ۱۶۵ نفر. زن شوهردار ۱۷۹ نفر. مرد بی زن ۶۳ نفر. زن بی شوهر ۳۸ نفر. پسر صغر ۱۳۹ نفر. دختر کبر ۶۰ نفر. دختر صغر ۱۱۸ نفر.

قریة تقی آباد

خانوار ۶۵ باب
انفاس ۳۱۲ نفر
مرد زن دار ۶۵ نفر. زن شوهردار ۸۲ نفر. مرد بی زن ۴۴ نفر. زن بی شوهر ۲۴ نفر. پسر صغر ۴۵ نفر. دختر کبر ۲۰ نفر. دختر صغر ۳۲ نفر.

قریة کناره

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۳۹ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۵ نفر. مرد بی زن ۱۷ نفر. زن بی شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۲۰ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۱۵ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک کتول

خانوار ۸۵۹ باب. انفاس ۴۱۲۴ نفر. دهات و مزرعه ۲۰ قریه: دهات ۱۳، مزرعه ۷. مرد زن دار ۸۵۹ نفر. زن شوهردار ۹۱۷ نفر. مرد بی زن ۳۴۸ نفر. زن بی شوهر ۱۹۹ نفر. پسر صغر ۷۰۴ نفر. دختر کبر ۳۲۸ نفر. دختر صغر ۷۶۹ نفر.

قریة مزرعه

خانوار ۷۰ باب
مرد زن دار ۷۰ نفر. زن شوهردار ۷۶ نفر. مرد بی زن ۲۶ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۶۳ نفر. دختر کبر ۱۷ نفر. دختر صغر ۵۷ نفر.

قریة قوش کربی

خانوار ۱۰۰ باب
مرد زن دار ۱۰۰ نفر. زن شوهردار ۱۰۳ نفر. مرد بی زن ۳۴ نفر. زن بی شوهر ۲۱ نفر. پسر صغر ۹۵ نفر. دختر کبر ۳۴ نفر. دختر صغر ۸۲ نفر.

قریة ساور کلاته

خانوار ۶۰ باب
مرد زن دار ۶۰ نفر. زن شوهردار ۶۲ نفر. مرد بی زن ۱۵ نفر. زن بی شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۵۶ نفر. دختر کبر ۱۷ نفر. دختر صغر ۵۵ نفر.

قریة نوده

خانوار ۵۵ باب
مرد زن دار ۵۵ نفر. زن شوهردار ۵۹ نفر. مرد بی زن ۲۶ نفر. زن بی شوهر ۱۶ نفر. پسر صغر ۵۹ نفر. دختر کبر ۲۰ نفر. دختر صغر ۶۴ نفر.

قریة جنگل ده

خانوار ۶۰ باب
مرد زن دار ۶۰ نفر. زن شوهردار ۶۴ نفر. مرد بی زن ۲۲ نفر. زن بی شوهر ۱۱ نفر. پسر صغر ۶۲ نفر. دختر کبر ۲۰ نفر. دختر صغر ۶۷ نفر.

قریة کمال غریب

خانوار ۵۰ باب
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۳ نفر. مرد بی زن ۲۰ نفر. زن بی شوهر ۸ نفر. پسر صغر ۵۴ نفر. دختر کبر ۱۷ نفر. دختر صغر ۴۹ نفر.

قریة برفتان

خانوار ۲۱۹ باب
مرد زن دار ۲۱۹ نفر. زن شوهردار ۲۳۸ نفر. مرد بی زن ۹۹ نفر. زن بی شوهر ۴۷ نفر. پسر صغر ۱۵۸ نفر. دختر کبر ۱۰۲ نفر. دختر صغر ۱۹۵ نفر.

قریة الازمن

خانوار ۲۵ باب
مرد زن دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۵ نفر. مرد بی زن ۱۲ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۱۹ نفر. دختر کبر ۱۰ نفر. دختر صغر ۲۰ نفر.

قریة حاجی آباد

خانوار ۲۰ باب
مرد زن دار ۲۰ نفر. زن شوهردار ۲۲ نفر. مرد بی زن ۶ نفر. زن بی شوهر ۴ نفر. پسر صغر ۱۱ نفر. دختر کبر ۷ نفر. دختر صغر ۱۴ نفر.

قریة پیچک محله

خانوار ۹۰ باب
مرد زن دار ۹۰ نفر. زن شوهردار ۹۹ نفر. مرد بی زن ۴۳ نفر. زن بی شوهر ۲۸ نفر. پسر صغر ۶۵ نفر. دختر کبر ۴۸ نفر. دختر صغر ۶۷ نفر.

قریة خار کلاته

خانوار ۴۰ باب
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۰ نفر. مرد بی زن ۱۱ نفر. زن بی شوهر ۸ نفر. پسر صغر ۲۲ نفر. دختر کبر ۹ نفر. دختر صغر ۳۵ نفر.

قریة کردآباد

خانوار ۴۰ باب
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۵ نفر. مرد بی زن ۲۰ نفر. زن بی شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۲۱ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۳۵ نفر.

قریة علامن ۲۳

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۴۳ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۱ نفر. مرد بی زن ۱۴ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۱۹ نفر. دختر کبر ۱۳ نفر. دختر صغر ۲۹ نفر.

بیاض خانوار و انفاس بلوک فندروسک ۲۴

خانوار ۱۴۷۰ باب. ۲۵ انفاس ۷۲۶۴ نفر. ۲۶ دهات و مزرعه ۱۴ قریه: دهات ۱۲، مزرعه ۲ قریه.
مرد زن دار ۱۴۷۰ نفر. ۲۷ زن شوهردار ۱۶۰۶ نفر. ۲۸ مرد بی زن ۶۴۲ نفر. ۲۹ زن بی شوهر ۳۲۲ نفر. ۳۰ پسر صغر ۱۲۵۲ نفر. ۳۱ دختر کبر ۴۷۴ نفر. ۳۲ دختر صغر ۱۴۹۸ نفر. ۳۳

قریة خان به بین کلوکن

خانوار ۳۸۵ باب
انفاس ۲۰۹۲ نفر
مرد زن دار ۳۸۵ نفر. زن شوهردار ۴۲۶ نفر. مرد بی زن ۱۵۱ نفر. زن بی شوهر ۷۸ نفر. پسر صغر ۳۱۶ نفر. دختر کبر ۱۲۴ نفر. دختر صغر ۶۱۲ نفر.

قریة سعدآباد

خانوار ۴۰ باب
انفاس ۱۹۶ نفر
مرد زن دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۴ نفر. مرد بی زن ۲۱ نفر. زن بی شوهر ۸ نفر. پسر صغر ۳۰ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۳۹ نفر.

قریة نوده میرزا اسمعیل خان

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۶۶ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۷ نفر. مرد بی زن ۱۷ نفر. زن بی شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۶۶ نفر. دختر کبر ۱۰ نفر. دختر صغر ۵۶ نفر.

قریة نوده میرزا علی نقی خان

خانوار ۱۰۰ باب
انفاس ۵۰۶ نفر
مرد زن دار ۱۰۰ نفر. زن شوهردار ۱۱۱ نفر. مرد بی زن ۵۶ نفر. زن بی شوهر ۲۰ نفر. پسر صغر ۷۲ نفر. دختر کبر ۴۳ نفر. دختر صغر ۱۰۴ نفر.

قریة رامیان

خانوار ۱۶۵ باب
انفاس ۷۶۳ نفر
مرد زن دار ۱۶۵ نفر. زن شوهردار ۱۷۶ نفر. مرد بی زن ۹۲ نفر. زن بی شوهر ۲۹ نفر. پسر صغر ۱۰۳ نفر. دختر کبر ۶۷ نفر. دختر صغر ۱۳۱ نفر.

قریة دار کلاته

خانوار ۱۱۰ باب
انفاس ۵۲۸ نفر
مرد زن دار ۱۱۰ نفر. زن شوهردار ۱۱۹ نفر. مرد بی زن ۵۰ نفر. زن بی شوهر ۲۹ نفر. پسر صغر ۱۰۵ نفر. دختر کبر ۳۳ نفر. دختر صغر ۸۲ نفر.

قریة مشو

خانوار ۵۵ باب
انفاس ۲۵۰ نفر
مرد زن دار ۵۵ نفر. زن شوهردار ۶۱ نفر. مرد بی زن ۳۲ نفر. زن بی شوهر ۱۵ نفر. پسر صغر ۳۰ نفر. دختر کبر ۱۸ نفر. دختر صغر ۳۹ نفر.

قریة نام تلو

خانوار ۱۰۰ باب
انفاس ۴۹۹ نفر
مرد زن دار ۱۰۰ نفر. زن شوهردار ۱۱۱ نفر. مرد بی زن ۴۷ نفر. زن بی شوهر ۲۷ نفر. پسر صغر ۸۱ نفر. دختر کبر ۴۲ نفر. دختر صغر ۹۱ نفر.

قریة کاشی دار

خانوار ۱۴۵ باب
انفاس ۶۹۲ نفر
مرد زن دار ۱۴۵ نفر. زن شوهردار ۱۶۰ نفر. مرد بی زن ۶۸ نفر. زن بی شوهر ۲۹ نفر. پسر صغر ۱۴۰ نفر. دختر کبر ۴۵ نفر. دختر صغر ۱۰۵ نفر.

قریة وامنان

خانوار ۱۸۰ باب
انفاس ۸۳۶ نفر
مرد زن دار ۱۸۰ نفر. زن شوهردار ۱۹۱ نفر. مرد بی زن ۵۲ نفر. زن بی شوهر ۴۶ نفر. پسر صغر ۱۸۲ نفر. دختر کبر ۴۰ نفر. دختر صغر ۱۴۵ نفر.

قریه نراب

خانوار ۷۰ باب
مرد زن دار ۷۰ نفر. زن شوهردار ۷۵ نفر. مرد بی زن ۳۱ نفر. زن بی شوهر ۱۶ نفر. پسر صغر ۶۰ نفر. دختر کبر ۱۹ نفر. دختر صغر ۵۶ نفر.

قریه سیب چال

خانوار ۷۰ باب
مرد زن دار ۷۰ نفر. زن شوهردار ۷۵ نفر. مرد بی زن ۲۵ نفر. زن بی شوهر ۱۵ نفر. پسر صغر ۶۷ نفر. دختر کبر ۱۹ نفر. دختر صغر ۳۸ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک کوهسار

خانوار ۱۳۸۵ باب. انفاس ۶۸۲۷ نفر. دهات و مزرعه ۱۵ قریه: دهات ۱۱، مزرعه ۴ قریه. مرد زن دار ۱۳۸۵ نفر. زن شوهردار ۱۴۸۳ نفر. مرد بی زن ۶۷۷ نفر. زن بی شوهر ۲۶۷ نفر. پسر صغر ۱۴۴۷ نفر. دختر کبر ۵۰۵ نفر. دختر صغر ۱۰۶۳ نفر.

قریه فارسین کوهسار

خانوار ۳۶۰ باب
مرد زن دار ۳۶۰ نفر. زن شوهردار ۳۹۲ نفر. مرد بی زن ۱۴۷ نفر. زن بی شوهر ۶۱ نفر. پسر صغر ۳۸۹ نفر. دختر کبر ۱۱۲ نفر. دختر صغر ۲۳۳ نفر.

قریه فرنگ

خانوار ۱۵۰ باب
مرد زن دار ۱۵۰ نفر. زن شوهردار ۱۵۹ نفر. مرد بی زن ۶۰ نفر. زن بی شوهر ۳۱ نفر. پسر صغر ۱۷۱ نفر. دختر کبر ۴۷ نفر. دختر صغر ۱۰۳ نفر.

قریه سایربرد عباس آباد

خانوار ۱۱۵ باب
مرد زن دار ۱۱۵ نفر. زن شوهردار ۱۲۰ نفر. مرد بی زن ۳۱ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۱۱۹ نفر. دختر کبر ۳۸ نفر. دختر صغر ۸۳ نفر.

قریه دوزین

خانوار ۳۳۵ باب
مرد زن دار ۳۳۵ نفر. زن شوهردار ۳۶۶ نفر. مرد بی زن ۲۵۷ نفر. زن بی شوهر ۵۷ نفر. پسر صغر ۳۳۷ نفر. دختر کبر ۱۶۸ نفر. دختر صغر ۲۸۶ نفر.

قریه کلاته سره

خانوار ۶۵ باب
مرد زن دار ۶۵ نفر. زن شوهردار ۶۵ نفر. مرد بی زن ۲۹ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۵۹ نفر. دختر کبر ۱۷ نفر. دختر صغر ۷۸ نفر.

قریه درجن

خانوار ۳۵ باب
مرد زن دار ۳۵ نفر. زن شوهردار ۳۹ نفر. مرد بی زن ۲۵ نفر. زن بی شوهر ۱۱ نفر. پسر صغر ۳۱ نفر. دختر کبر ۱۵ نفر. دختر صغر ۳۲ نفر.

قریه ترسه

خانوار ۸۰ باب
مرد زن دار ۸۰ نفر. زن شوهردار ۸۳ نفر. مرد بی زن ۲۸ نفر. زن بی شوهر ۲۱ نفر. پسر صغر ۹۶ نفر. دختر کبر ۳۹ نفر. دختر صغر ۴۹ نفر.

قریه برنج ون

خانوار ۷۵ باب
مرد زن دار ۷۵ نفر. زن شوهردار ۸۱ نفر. مرد بی زن ۳۷ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۹۹ نفر. دختر کبر ۳۰ نفر. دختر صغر ۶۵ نفر.

قریه اسفرنجان

خانوار ۳۰ باب
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۱ نفر. مرد بی زن ۱۵ نفر. زن بی شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۱۹ نفر. دختر کبر ۷ نفر. دختر صغر ۲۶ نفر.

قریة ده چناشک

خانوار ۳۰ باب
انفاس ۱۲۶ نفر
مرد زن دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۰ نفر. مرد بی زن ۱۱ نفر. زن بی شوهر ۸ نفر. پسر صغر ۲۳ نفر. دختر کبر ۶ نفر. دختر صغر ۱۸ نفر.

قریة قلعه قافه

خانوار ۱۱۰ باب
انفاس ۵۰۵ نفر
مرد زن دار ۱۱۰ نفر. زن شوهردار ۱۱۷ نفر. مرد بی زن ۳۷ نفر. زن بی شوهر ۲۱ نفر. پسر صغر ۱۰۴ نفر. دختر کبر ۲۶ نفر. دختر صغر ۹۰ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس نیم بلوک حاجی لر که در سنگر سکنا دارند، ایلاتشان
کوهسار است

خانوار ۳۸۵ باب. انفاس ۱۶۳۶ نفر. دهات ۵ قریه. مرد زن دار ۳۸۵ نفر. زن شوهردار ۴۰۷ نفر. مرد بی زن ۱۶۴ نفر. زن بی شوهر ۴۵ نفر. پسر صغر ۳۰۳ نفر. دختر کبر ۱۰۷ نفر. دختر صغر ۲۲۵ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک شاهکوه ساور

خانوار ۲۹۵ باب. انفاس ۱۴۷۰ نفر. دهات ۵ قریه. مرد زن دار ۲۹۵ نفر. زن شوهردار ۳۲۴ نفر. مرد بی زن ۱۴۰ نفر. زن بی شوهر ۷۱ نفر. پسر صغر ۲۶۹ نفر. دختر کبر ۱۱۸ نفر. دختر صغر ۲۵۳ نفر.

قریة شفای آباد ۴۳

خانوار ۳۵ باب
انفاس ۱۶۶ نفر
مرد زن دار ۳۵ نفر. زن شوهردار ۳۸ نفر. مرد بی زن ۱۲ نفر. زن بی شوهر ۶ نفر. پسر صغر ۳۳ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۳۰ نفر.

قریة وتن نرگسی چال

خانوار ۱۳۰ باب
انفاس ۶۲۳ نفر

مرد زن دار ۱۳۰ نفر. زن شوهردار ۱۴۱ نفر. مرد بی زن ۵۷ نفر. زن بی شوهر ۳۴ نفر. پسر صغر ۱۰۷ نفر. دختر کبر ۴۹ نفر. دختر صغر ۱۰۵ نفر.

قریة تقی آباد

خانوار ۸۰ باب
انفاس ۴۰۷ نفر
مرد زن دار ۸۰ نفر. زن شوهردار ۸۷ نفر. مرد بی زن ۲۵ نفر. زن بی شوهر ۱۷ نفر. پسر صغر ۸۴ نفر. دختر کبر ۲۵ نفر. دختر صغر ۸۹ نفر.

قریة زرین گل

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۷۴ نفر
مرد زن دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۸ نفر. مرد بی زن ۴۶ نفر. زن بی شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۴۵ نفر. دختر کبر ۳۲ نفر. دختر صغر ۲۹ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک قنچی چناشک

خانوار ۱۰۶۰ باب. انفاس ۴۴۹۱۱ نفر. دهات ۸ قریه. مرد زن دار ۱۰۶۰ نفر. زن شوهردار ۱۱۳۷ نفر. مرد بی زن ۴۷ نفر. زن بی شوهر ۴۸ نفر. پسر صغر ۹۷۴ نفر. دختر کبر ۳۸۱ نفر. دختر صغر ۶۷۱ نفر.

قریة قشلاق

خانوار ۹۰ باب
انفاس ۴۷۲ نفر
مرد زن دار ۹۰ نفر. زن شوهردار ۹۶ نفر. مرد بی زن ۶۳ نفر. زن بی شوهر ۲۰ نفر. پسر صغر ۸۲ نفر. دختر کبر ۳۸ نفر. دختر صغر ۸۳ نفر.

قریة محله سر

خانوار ۱۱۵ باب
انفاس ۵۵۹ نفر
مرد زن دار ۱۱۵ نفر. زن شوهردار ۱۲۴ نفر. مرد بی زن ۴۵ نفر. زن بی شوهر ۲۲ نفر. پسر صغر ۱۱۱ نفر. دختر کبر ۴۹ نفر. دختر صغر ۹۳ نفر.

قریة فارسیان قنچی

خانوار ۱۶۰ باب
انفاس ۷۲۸ نفر

مرد زن دار ۱۶۰ نفر. زن شوهردار ۱۷۲ نفر. مرد بی زن ۸۰ نفر. زن بی شوهر ۳۱ نفر. پسر صغیر ۱۴۸ نفر. دختر کبر ۴۸ نفر. دختر صغیر ۸۹ نفر.

قریة تیلوا

خانوار ۱۱۵ باب
مرد زن دار ۱۱۵ نفر. زن شوهردار ۱۲۴ نفر. مرد بی زن ۲۹ نفر. زن بی شوهر ۲۷ نفر. پسر صغیر ۱۰۰ نفر. دختر کبر ۳۹ نفر. دختر صغیر ۷۹ نفر.

قریة تاش

خانوار ۴۵ باب
مرد زن دار ۴۵ نفر. زن شوهردار ۴۵ نفر. مرد بی زن ۱۵ نفر. زن بی شوهر ۱۲ نفر. پسر صغیر ۲۴ نفر. دختر کبر ۱۹ نفر. دختر صغیر ۳۴ نفر.

قریة شاهکوه بالا

خانوار ۱۷۵ باب
مرد زن دار ۱۷۵ نفر. زن شوهردار ۱۹۲ نفر. مرد بی زن ۵۹ نفر. زن بی شوهر ۴۰ نفر. پسر صغیر ۱۶۱ نفر. دختر کبر ۶۷ نفر. دختر صغیر ۶۳ نفر.

قریة شاهکوه پائین

خانوار ۱۷۰ باب
مرد زن دار ۱۷۰ نفر. زن شوهردار ۱۸۱ نفر. مرد بی زن ۵۹ نفر. زن بی شوهر ۴۴ نفر. پسر صغیر ۱۸۳ نفر. دختر کبر ۵۴ نفر. دختر صغیر ۱۲۶ نفر.

قریة حاجی آباد ساوربالا

خانوار ۹۰ باب
مرد زن دار ۹۰ نفر. زن شوهردار ۹۵ نفر. مرد بی زن ۵۱ نفر. زن بی شوهر ۱۹ نفر. پسر صغیر ۷۱ نفر. دختر کبر ۲۹ نفر. دختر صغیر ۵۰ نفر.

قریة رانکان ساور پائین

خانوار ۱۰۰ باب
انفاس ۴۶۶ نفر
مرد زن دار ۱۰۰ نفر. زن شوهردار ۱۰۸ نفر. مرد بی زن ۴۹ نفر. زن بی شوهر ۲۳ نفر. پسر صغیر ۹۴ نفر. دختر کبر ۳۸ نفر. دختر صغیر ۵۴ نفر.

دسته کتول آفاجان ۱۷۷ نفر. دسته مقصودلو عبدالصمدخان ۱۳۴ نفر. دسته استرآباد رستاقی فتحعلی خان ۸۰ نفر. دسته لمسکی نوروزخان ۴۰ نفر. شاهکوئی ۶۰ نفر. انزانی محمد باقرخان ۱۷۷ نفر. فندرسکی میرزا علی قلی خان سرهنگ ۴۱ نفر. بلوچ حاجی لر ۸۰ نفر. سوار استرآبادی ۴۰۰ نفر.

یادداشت‌ها

۱ - نسخه عکس شماره ۶۱۶۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مرکز اسناد. این نسخه را در جمع اشتباهاتی است که در متن حاضر تصحیح و اغلاط در یادداشت‌ها رقم زدیم. اشتباهاتی از ایندست، معمول نسخ احصائیه قدیمی است که اکثر در جمع اعداد روی می نماید.

۲ - اصل: ۷۳۰۴۱.

۳ - اصل: ۱۷۱۱۷.

۴ - اصل: ۸۲۱۱.

۵ - اصل: ۳۶۱۸.

۶ - اصل: ۱۸۱۳۹.

۷ - اصل: ۵۰۱۹.

۸ - اصل: ۱۱۱۶۸.

۹ - اصل: ۶۰۰.

۱۰ - اصل: ۱۷۹۲۰.

۱۱ - اصل: ۱۸۷۰.

۱۲ - اصل: ۸۶۰.

۱۳ - اصل: ۳۵۴۶.

۱۴ - اصل: ۱۲۸۲.

۱۵ - اصل: ۲۵۸۷.

۱۶ - اصل: خاجه.

۱۷ - اصل: چاله کی.

۱۸ - اصل: قریه بالاجعه قلندر آیش.

۱۹ - اصل: ۸۴۳۷.

۲۰ - در اصل به سیاق ۳۴ قیده شده و در حاشیه به عدد هندو ۴۳.

۲۱ - در اصل: ۲۰۲۰.

۲۲ - اصل: فول خورده.

۲۳ - در اصل در حاشیه نوشته: الامن.

۲۴ - در اصل در حاشیه افزوده: بلوک پنجم.

۲۵ - اصل: ۱۳۰۰.

۲۶ - اصل: ۶۵۷۰.

۲۷ - اصل: ۱۳۰۰.

۲۸ - اصل: ۱۴۲۹.

۲۹ - اصل: ۶۰۴.

۳۰ - اصل: ۲۸۷.

۳۱ - اصل: ۱۰۷۲.

۳۲ - اصل: ۴۶۹.

۳۳ - اصل: ۱۴۰۷.

۳۴ - اصل: ۵۸۰.

۳۵ - اصل: ۲۶۳۹.

۳۶ - اصل: ۵۸۰.

۳۷ - اصل: ۶۲۱.

۳۸ - اصل: ۲۲۸.

۳۹ - اصل: ۱۳۸.

۴۰ - اصل: ۵۴۱.

۴۱ - اصل: ۲۰۴.

۴۲ - اصل: ۳۲۷.

۴۳ - در اصل در حاشیه آورده: شفیع آباد.

۴۴ - اصل: ۹۴۵.

۴۵ - اصل: ۴۴۳۶.

۴۶ - اصل: ۹۴۵.

۴۷ - اصل: ۱۰۱۷.

۴۸ - اصل: ۳۹۳.

۴۹ - اصل: ۲۰۶.

۵۰ - اصل: ۸۹۰.

۵۱ - اصل: ۲۹۷.

۵۲ - اصل: ۶۸۸.

ضمیمہ



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

www.tabarestan.info
تبرستان

مدتی پس از طبع «نخبه‌ی سیفیه»، اطلاعاتی در باب مرحوم «محمد علی صولت نظام» به دست افتاد. اطلاعات مزبور، راجع است به وقایع اتفاقیه سنوات حیات ایشان؛ و از آنجای که مفید فایده تاریخی تواند بود، در یغمان آمد که در بوته فراموشی افتد؛ لاجرم وجیزه ذیل را به عنوان تکمله‌ای بر کتاب افزودیم. امید که قصور نخستین ما را ببخشائید.

نشر تاریخ ایران

محمد علی قورخانچی (صولت نظام)، در سال ۱۲۸۸ قمری در تهران متولد شد. پدرش، سرتیب حسین خان، افسر توپخانه و قورخانه بود. عوام ایشان را به عنوان «سرتیب حسین خان چدن» می‌شناختند؛ چه مؤسس نخستین کارخانه چدن‌ریزی در ایران بودند. محمدعلی قورخانچی، تحصیلات ابتدائی را، مطابق معمول زمانه، در خانه و مدرسه به پایان برد. پس از اتمام تحصیلات اولیه، به مدرسه دارالفنون وارد و در رشته نظام (رسته توپخانه) فارغ‌التحصیل شد. دیرزمانی را به خدمت قورخانه سپرد و از این در به قورخانچی شهرت یافت. در ۱۳۲۱ به مأموریت استرآباد رفت؛ مأموریتی که «نخبه سیفیه» رهاورد آن بود. در سنه ۱۳۳۰ ملقب به «سردار معتمد» گشته، به ریاست کل نظمیة ایران نائل گشت. این زمان بود که از طرف دولت ایران، به جلب مستشاران

سوئدی اقدام شد «و برای بار اول، سه نفر مستشار سوئدی (وستد اهل - ارفاس - برگدان) به تهران وارد و اولی به عنوان رئیس تشکیلات - دومی به نام رئیس پلیس - و سومی به نام رئیس تأمینات مشغول خدمت شدند.»^۱

سردار معتمد در ربیع الاول ۱۳۳۳ به ریاست کل توپخانه رسید و در ذیحجه همان سال ملقب به سردار شوکت گشته، کماکان در پست خویش ابقاء شد. در ۱۳۳۵ به ریاست اداره ذخیره نظام و سپس در ۱۳۳۶ به ریاست کل اداره نظام منصوب شد. در ۱۳۰۱ شمسی به سمت امیر لشگری و نمره دوم صاحب منصبی قرین امتیاز گشته، در شورای عالی قشون به خدمت پرداخت.

سردار شوکت در روز چهارشنبه ۲ ربیع الاول ۱۳۴۴ قمری، برابر ۳۰ شهریور ۱۳۰۴ شمسی، دارفانی را وداع گفته، به سرای باقی شتافت. بگناه وفات، پنجاه و پنج سال از سن ایشان گذشته بود.

گذشته از اطلاعات فوق، مقاله‌ای نیز یافتیم از ایشان، مندرج در: ایران نو، ش ۳۹،

۲۶ رمضان ۱۳۲۷ قمری؛ بدین عنوان:

- نامه‌ای از محمدعلی صولت نظام، یکی از اعضای شورای نظامی؛
- اشتراک حقوق و ادای ذمه؛
- روی سخن با مقام وزارت جلیله جنگ است؛
- از مکتوبات وارده.



محمد علی قورخانچی صولت نظام

۱- راهنمای ایران (نشریه دایره جغرافیایی ستاد ارتش). تهران، ۱۳۳۰: ۱۳۳.

هفت



سرتیپ حسین خان چدن

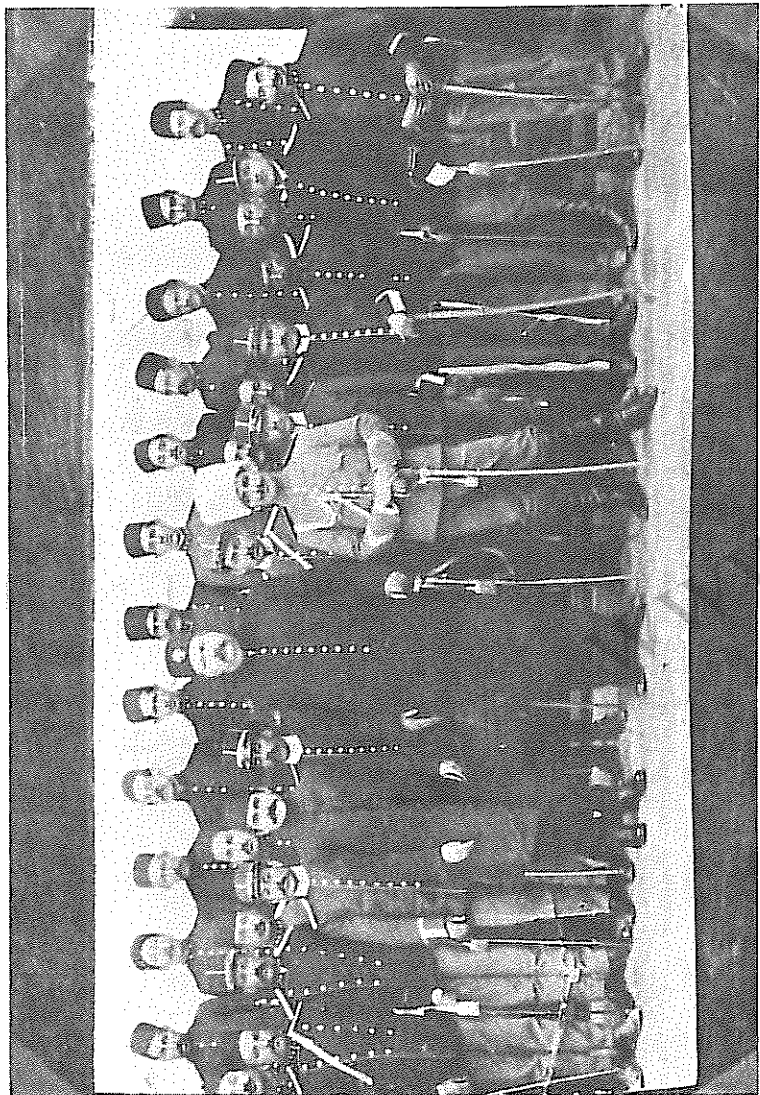
www.tabarestan.info
تبرستان



صولت نظام

www.abarestan.info
شیرازستان

یازده



صولت نظام

www.tabarestan.info
تبرستان

وزارت جنگ



وزارت جنگ

وزارت جنگ بموجب این حکم نظامی

مقرر می‌دارد

نظریات و شایستگی که ارتقا پیدا در شصت
شود شده است

از تاریخ اول بجز عملیات پیل کیزار و صد و یک باب

هر لشکری شورای عالی قون برده و مناسبی قرین است یا اگر

www.tabarestan.info
تبرستان



وزارت جنگ

سپاه املاک اقدس اعلیٰ ارواحنا
وزارت جنگ بوجب این حکم نظامی

مقرریدارد

نظریات و شایستگی که از آقای سردار شوکت مشهود شده است

از تاریخ اول پنج سنبله نیل یکزار و سیصد و پنجاه و پنج ۱۳۳۵

برایست اداره و غیره نظام منسوب قرین استیاز کردیم



وزارت جنگ

وزارت جنگ بوجب این حکم نظامی

مقرریدارد

نظریات و شایستگی که از آقای سردار شوکت مشهود شده است

از تاریخ پست و بیستم پنج سنبله نیل یکزار و سیصد و پنجاه و پنج

برایست اداره و غیره نظام منسوب قرین استیاز کردیم